

پژوهش‌های تاریخ - تاریخ ایران: ۴

چارلز فرانسیس مکزی

سفرنامه شمال

گزارش اولین کنسول انگلیس در رشت، از سفر بهمازندران و سراسر آباد.

منصوره اتحادیه (نظام مافی)



ع. ف. مکزی

سفرنامه شمال

منصوره اتحادیه
(نظام مافی)



نشر گستره

تهران: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳، تلفن ۳۸۸۰۳۶۰

مجموعه پژوهش‌های تاریخ - تاریخ ایران
۱- تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان
م. آ. داندانیان

مترجم: میکال سی پور
۲- مصیبت و با و بلای حکومت
هما ناطق

۳- تاریخ شکنجه (تاریخ کشتار و آزار در ایران)
سپهر خلیلی

مجموعه سائل کشورها

۱- پرو (بحرانهای اقتصادی و مواجهه طبقاتی)
حسین پیروان - یوحسین هانور

مترجم: زر. مان
۲- بریتانیا و آمریکا (امپریالیسمی رویه مرگ)
جی. اوپرایس

مترجم: ابراهیم افندی
۳- کارگران در جهان سوم
ستر واترس

مترجم: ر. مان
۴- آمریکا در سنتر یا حقوق بشر در جهان سوم
ن. جومسکی

ا. س. هرمان
مترجم: ابراهیم افندی

مجموعه علوم

۱- سوسیالیزم در فیزیک جدید
ماکس پلانک
مترجم: مرتضی صابر



بها ۱۴۰۰ ریال

نشر گستره
۹

مجموعه پژوهش‌های تاریخ

تاریخ ایران
۲



چارلز فرانسیس مکنزی

سفرنامه شمال

گزارش چارلز فرانسیس مکنزی اولین کنسول انگلیس در رشت
از سفر به مازندران و استرآباد



تهران: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن ۶۶۰۳۸۸

- چارلز فرانسیس مکنزی
- سفرنامه شمال
- منصوره اتحادیه (نظام مافی)
- چاپ اول، تابستان ۱۳۵۹
- حق چاپ محفوظ است

منصوره اتحادیه
(نظام مافی)

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵	علی آباد	۵	مقدمه ناشر
۷	آثار قدیمی	۷	پیش گفتار
۱۳	تنکابن	۱۳	حرکت از رشت
۱۵	کجور	۱۵	وضع جاده‌های رشت
۱۶	سولده	۱۶	کوچصفهان
۲۰	قانون منع صدور برنج	۲۰	کیسم
۲۱	محمودآباد	۲۱	شیمروود
۲۲	خطر مسموم شدن	۲۲	لاهیجان
۲۷	سر خرود	۲۷	حرکت از لاهیجان
۲۹	فری کنار	۲۹	لنگرود
۳۲	بارفروش	۳۲	خروج از لنگرود
۳۶	مشهد سر	۳۶	رودسر
۴۰	ورود به مشهد سر	۴۰	سیاه کله‌رود
۴۱	باغ شاه	۴۱	خروج از رودسر
۴۲	کارخانه تصفیه نیشکر	۴۲	بحر خزر
۴۳	اطلاعات درباره بارفروش	۴۳	قاسم آباد
۴۴	تجارت	۴۴	سخت‌سر
۴۵	شرکت رالی	۴۵	چشمه آب‌گرم
۴۶	شاهزادگان قاجار	۴۶	شکار
۴۷	بابی‌ها	۴۷	در وصف شمال‌های گیلان
۴۹	هزارجریب	۴۹	نشتارود
۵۰	سواد کوه	۵۰	گلی‌جان
۵۲	طوایف مازندران	۵۲	خرم آباد
۵۵	بخش‌های مازندران	۵۵	عباس آباد
۵۸	در راه فرح آباد	۵۸	اسپ چینی
۶۰	ده لاریم	۶۰	عقاید مولف درباره نحوه ...
۶۴	رودخانه تجن	۶۴	چالوس
۶۵	فرح آباد	۶۵	دریای خزر

۱۱۹	ماجرای حمله قزاق‌های دن ...	۱۱۹	ماجرای حمله قزاق‌های دن ...
۱۲۱	خروج از فرح آباد	۱۲۱	ساختن باروت
۱۲۱	ساختن باروت	۱۲۵	داستان گنبد سلم‌وتور
۱۲۵	داستان گنبد سلم‌وتور	۱۲۷	باغ شاه ساری
۱۲۷	باغ شاه ساری	۱۲۹	رودخانه تجن
۱۲۹	رودخانه تجن	۱۳۱	داستان شاطر شاه عباس
۱۳۱	داستان شاطر شاه عباس	۱۳۲	بلوک میان دو رود
۱۳۲	بلوک میان دو رود	۱۳۳	اشرف
۱۳۳	اشرف	۱۳۴	قوه تپه
۱۳۴	قوه تپه	۱۳۵	ورود به اشرف
۱۳۵	ورود به اشرف	۱۳۵	خرابه شهر اشرف
۱۳۵	خرابه شهر اشرف	۱۳۹	شهر اشرف
۱۳۹	شهر اشرف	۱۴۲	ترکمانان
۱۴۲	ترکمانان	۱۴۳	کلباد
۱۴۳	کلباد	۱۴۶	گز
۱۴۶	گز	۱۴۷	آتش سوزی در گز
۱۴۷	آتش سوزی در گز	۱۴۸	اسکله گز
۱۴۸	اسکله گز	۱۴۹	کمپانی روسی
۱۴۹	کمپانی روسی	۱۵۲	پیشرفت روسها
۱۵۲	پیشرفت روسها	۱۵۴	روسها در آشوراده
۱۵۴	روسها در آشوراده	۱۵۹	تجارت روسها
۱۵۹	تجارت روسها	۱۶۲	حمله استنگورازین
۱۶۲	حمله استنگورازین	۱۶۳	خضرخان
۱۶۳	خضرخان	۱۶۴	تجارت گز
۱۶۴	تجارت گز	۱۶۶	خروج از گز
۱۶۶	خروج از گز	۱۶۸	خرابه شهر
۱۶۸	خرابه شهر	۱۶۹	کرد محله
۱۶۹	کرد محله	۱۷۲	کفش‌گیری
۱۷۲	کفش‌گیری	۱۷۴	استرآباد
۱۷۴	استرآباد	۱۷۵	کردهای استرآباد
۱۷۶	قتسول روس در استرآباد		
۱۷۹	دیدن آقاخان ترکمن		
۱۸۱	نظر روسها به خیوه		
۱۸۲	هرج و مرج در استرآباد		
۱۸۵	درآمد ایالت استرآباد		
۱۸۶	وضع نظام		
۱۸۷	ضرابخانه استرآباد		
۱۸۸	تجارت استرآباد		
۱۹۰	شهر استرآباد		
۱۹۳	بازارچه استرآباد		
۱۹۵	خروج از استرآباد		
۱۸۲	هرج و مرج در استرآباد		
۱۸۵	درآمد ایالت استرآباد		
۱۸۶	وضع نظام		
۱۸۷	ضرابخانه استرآباد		
۱۸۸	تجارت استرآباد		
۱۹۰	شهر استرآباد		
۱۹۳	بازارچه استرآباد		
۱۹۵	خروج از استرآباد		
۱۹۷	عزیمت به رشت		
۱۹۸	مختصری از گزارش سابق من		
۲۰۱	گزارش درباره ماهیگیری خزر		
۲۰۳	گزارش درباره ترکمانان قره‌قلعه		
۲۰۴	گزارش کوتاهی درباره حمله ...		
۲۰۶	گزارشی درباره تحت‌الحماکی		
۲۱۰	لیست اتباع روس در گیلان		
۲۱۱	گزارش درباره شرکت جدید ...		
۲۱۳	گزارش درباره ارزش پول ...		
۲۱۵	واردات و صادرات از روسیه		
۲۱۶	گزارش کانه‌های استرآباد		

مقدمه ناشر

منظور از نشر «پژوهش‌های تاریخ» این است که آثار برگزیده‌ای که در زمینه تاریخ ایران و دیگر کشورها نوشته شده در دسترس خوانندگان، خاصه علاقمندان به تاریخ و دانش‌های انسانی و علوم اجتماعی قرار گیرد. این مجموعه پژوهش‌ها گذشته از آثار پژوهندگان ایرانی، نوشتارهای سایر پژوهشگران را نیز شامل است. کمبود آثاری از این دست؛ عدم انطباق کثیری از پژوهش‌های موجود با موازین علمی و واقعیات عینی؛ نیز اهمیتی که شناخت تحلیلی و تطبیلی تاریخ در آگاهی بر احوال جوامع و کمیت و کیفیت فراگرد تکاملی آنها دارد و جوب نشر این مجموعه را فراهم آورده است.

بخش «تاریخ ایران» هر آن نوشتاری را که در شناخت گذشته و حال جامعه ایران بتواند مفید افتد شامل خواهد شد: از سفرنامه، روزنامه خاطرات... نظور اعم اسناد و مدارک و فاکتوگرافی‌ها (به مثابه ماده خام این شناخت) تا مکاتب تاریخی و شیوه‌های پژوهش (به عنوان راهنما) و آثار پژوهندگان (به جهت ارائه داده‌ها و یافته‌ها).

بخش «تاریخ عمومی» نیز غایتی جز آنچه رفت نخواهد داشت. و لو قالب آثار آن به گونه‌ای دیگر باشد و اکثر آثاری پژوهشگران را شامل شود. که در نهایت - در پرتو قوانین فراگرد تکاملی و همه‌گیری وحدت متنوع جهان - این نیز کمکی خواهد بود در شناخت علمی گذشته و حال این دیار. باشد که به مدد آگاهی بر آنچه بوده هستیم؛ و هر آنچه بر ما رفته است و می‌رود؛ اساس بودن و شدن مان را بی افکنیم.

اطلاعات از اوضاع آن نواحی نبود و به همین علت مطالب تاریخی در آن نیست ، بلکه هدف اصلی اطلاع از میزان نفوذ روسها بود که از مدت‌ها قبل با این منطقه رابطه داشتند ، مکنزی مشاهدات خود را با دقت توصیف می‌کند و بخصوص به شرح اوضاع جغرافیائی می‌پردازد که از جهت سوق‌الجیشی ممکن بود مفید واقع شود ، ضمناً " به امکان توسعه تجارت انگلیس در این نواحی هم توجه دارد ، از سفرنامه‌های آبت‌و فریزر که قبل از او از این مناطق دیدن کرده بودند اطلاع دارد و بخصوص به نوشته‌های فریزر اشاره می‌کند و هر کجا تفاوتی می‌بیند خاطر نشان می‌سازد .

مکنزی از موقعیت کوهها ، رودخانه‌ها و راهها مفصلاً سخن می‌راند درباره مالیات ، جمعیت و طوایف ، تعداد دکانها و خانه‌ها و قیمت ارزاق ، درباره ابنیه تاریخی و اما مزاده‌ها دقیقاً مطالبی می‌نویسد ، ضمناً " شکایت دارد که ایرانیان اطلاعاتی راکه جویا بود به وی نمی‌دادند ، بخصوص از حکام شکایت داشت ، در ساری حاکم آن شهر نگذاشته بود اوباکسی که بتواند اطلاعات لازم را به وی بدهد تماس بگیرد ، این عدم اعتماد دو جانبه بود و مکنزی با حس بدبینی بسیار از ایرانیان سخن می‌گوید ، دلیل این بدبینی می‌تواند دو چیز باشد : اولاً " در این دوران که دوران بسط استعمار اروپا بود ، ماموران انگلیسی در شرق ، بخصوص آنهایی که در هند خدمت کرده بودند ، اکثراً نسبت به ایرانیان بدبین بودند ، ثانیاً " نباید فراموش کرد که مکنزی کمی بعد از پایان جنگ ایران و انگلیس به ایران آمده بود و هنوز کدورتها از میان نرفته بود . او هرگاه بتواند از صدراعظم معزول ایران ، میرزا آقاخان نوری بدگوئی می‌کند و او را مسئول جنگ می‌داند . مثلاً " مینویسد که در سولده که ملک صدر اعظم بوده اهالی به او و همراهانش خوراک نداده بودند و اضافه می‌کند که هنوز اثر سوء حکومت صاحب قبلی در

پیش گفتار

کاپیتان چارلز فرانسیس مکنزی* در سال ۱۸۴۵ م . با سمت پرچمدار وارد کمپانی هند شرقی شد و در ۹ - ۱۸۴۸ طی جنگهای پنجاب در پیاده نظام هنگ ۲۸ سنگال خدمت کرد . در ۱۸۵۵ تحت فرمان فرماندار پیشاور لرد کلاید** بود و سپس در ۱۸۵۲ با سمت معاون کمیسر انگلیس در منطقه ارکان مشغول گشت . در ۱۸۵۵ بدرجه سروانی رسید و در جنگهای کریمه شرکت کرد . در ۱۸۵۸ قنصل گیلان شد و تا ۱۸۶۰ در آن شهر مسکن داشت *** .

بعد از جنگ ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات در ۱۲۷۳ ه . ق . ۱۸۵۶ م . و شکست ایران ، معاهده پاریس در ۱۲۷۴ ه . ق . ۱۸۵۷ م . منعقد شد و طبق آن دولت ایران حق گماشتن قنصل در شهرهای این کشور را به انگلیس داد .

چارلز مکنزی اولین قنصل انگلیس در شمال ایران بود . او در همان سال سفری از رشت به استرآباد نمود و طی این سفر گزارشی برای دولت خود تهیه کرد . بدون شک دلیل تهیه این گزارش فقط دادن

* Capitan Charles Mackenzie

** Lord Clyde

*** F. O. List, Diplomatic
And Consular Appointment
January 1859.

آن دهکده از بین نرفته است. در عین حال باید در نظر گرفت که چگونه سفر می‌کرد، خود شرح می‌دهد که چگونه، همراهانش از راه‌ها و بیراهه‌ها و کوره‌راه‌های گل‌آلود و زپله‌های لغزنده و از میان رودخانه‌ها و جنگل‌ها و خار و خشاک که سروروی رهگذر رامی‌خراشاند و در زیر باران و برف عبور می‌کردند و غالباً "شب‌را در شرایط بسیار نامناسب می‌گذراندند، حتی یک شب در مسجدی خوابیده بودند. البته درهمه جا سعی می‌شد از او پذیرائی بعمل آید و احترامات لازم بجا آورده می‌شد و به افتخار ورودش یا گلوله درمی‌کردند یا قربانی می‌کردند، ولی اغلب از پذیرائی‌ها شاک می‌کرد. خانه‌ها یا سردبوند یا بخاری‌ها دود می‌کردند، تا قهقهه یا پنجره نداشت یا زیادی منفذ داشت. گاهی نیز بادلسوزی ایراد می‌گیرد، مثلاً "می‌نویسد که یکی از بهترین و حاصل‌خیزترین مناطق ایران به خاطر عدم توجه حکومت ویران شده است و مردم آن راترک می‌کنند. و یا شرح می‌دهد که حاکم لاهیجان در موقع جمع‌آوری پول برای جهاد علیه انگلیس، بجای ده هزار تومان دو برابر این مبلغ را با زور از مردم گرفته بود و در نتیجه آذوقه در لاهیجان از تهران گرانتر شده بود. درباره شاهدگان تن‌پرور و عیاش قاجار و نفرت مردم از سلاطین قاجار نیز مطالبی می‌نویسد.

در همین سال یعنی در ۱۲۷۶ هجری میرزا ابراهیم نامی سفرنامه‌ای تنظیم کرد که نسخه اصلی آن در روسیه موجود است و تحت عنوان "سفرنامه استرآباد، مازندران و گیلان" توسط آقای مسعود گلزاری به چاپ رسیده است و جالب اینجاست که بسیاری از آمارها که مکنزی تهیه کرد هنوز تا درستی مردم شکایت می‌کردند با بسیاری از آمارهای میرزا ابراهیم مطابقت دارد و درمی‌یابیم که مکنزی بیهوده از این بابت آن همه نگران و بی‌اعتماد نبوده است. مثلاً "ارقامی که این دونفر از قیمت‌های غذایی در بار فروش تهیه نموده‌اند جز تفاوت چند قران در بعضی

اجناس، کاملاً" مطابقت دارند. * این دو سفرنامه که تقریباً "در یک زمان نوشته شده‌اند شباهتهایی دارند که جالب توجه است. از جمله در تعریف داستانهای محلی مانند داستان گنبد سلم و تورویا شاطر شاه عباسی، گاه از یک مطلب صحبت می‌کنند مانند شرح جنگ بابی‌ها در بار فروش باقوای دولتی و یا حمله جعفر قلی‌خان ایلخان، حاکم استرآباد علیه ترکمانان. در پایان کتاب مکنزی مینویسد که میرزا ابراهیم نامی در استخدام وی بوده و بدون شک نویسنده کتاب فوق‌الذکر همین شخص می‌باشد که در این سفر همراه مکنزی بوده است. جالب توجه این است که مکنزی مینویسد برادر میرزا ابراهیم به نام میرزا محمد رشتی قبلاً "در استخدام روسها بوده، امکان دارد که میرزا ابراهیم نسخه‌ای از سفرنامه خود را به روسها داده باشد و یا مکنزی از نسخه سفرنامه وی استفاده نموده؟

مکنزی از آثار قدیمی و بخصوص از آثار باغ‌شاه مشهد سرواژ و ویرانه‌های قصر صفی‌آباد در اشرف و آثار قدیمی فرح‌آباد توصیف‌های بسیار دلپذیری نموده و در عین حال افسوس خورده که چگونه آنها در اثر بی‌توجهی از بین رفته‌اند.

در ضمن تهیه اطلاعات درباره بار فروش می‌نویسد که انگلیس باید تجارت خود را با ایران نه از طریق طرابوزان که در معرض حمله اکراد است و نه از طریق بندر عباس که راه مشکلی است. بلکه باید از طریق بار فروش انجام دهد.

* سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان... تألیف میرزا ابراهیم به کوشش مسعود گلزاری تهران ۱۳۵۵، ص ۱۲۴. چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

اوبه تجارت روسیه اشاره می‌کند که چندان رونقی نداشت چون اجناس روسی مرغوبیت کافی نداشتند و کالاهای انگلیس به آسانی می‌توانست‌جانشین آنها در بازارهای ایران شود. در واقع تجارت روسیه در ایران در این سنوات چندان بسط نیافته بود و فقط در اواخر قرن بود که به اوج خود رسید* . مکنزی از کمپانی جدید روسها نیز که به نظر او هدف آن بیشتر سیاسی بود تا تجاری، مطالبی می‌نویسد.

نکته‌های جالب توجه در این گزارش بسیار است و در اینجا به دو مورد اشاره می‌کنیم. مثلاً "اوبه کشت نیشکر در مازندران که امروزه دیگر از بین رفته است اشاره کرده است، در جای دیگر درباره قانون منع صدور برنج از مازندران به گیلان می‌نویسد که باعث گرفتاری اهالی شده بود. دلیل این قانون در واقع منع صدور برنج از طریق گیلان به روسیه بوده ولی مکنزی معتقد بود که این کار به ابریشم گیلان صدمه می‌زند، چون اکثر زمینها را به کشت توت اختصاص می‌دادند و اگر برنج کم می‌شد مردم گیلان مجبور می‌شدند که به جای درخت توت، برنج بکارند.

مهمترین قسمت این گزارش مربوط به موقعیت ونفوذ روسها در شمال ایران و رابطه آنها با ترکمانهای دریانورد است. روسها در این قسمت ایران در جزایر آشوراده نزدیک به دماغه میسانکاله، پایگاه داشتند. این جزایر امروزه در اثر پائین رفتن سطح آب دریای خزر به میانکاله متصل شده‌اند. در سال ۱۲۵۴ هـ ق دولت ایران که قادر به جلوگیری از حملات ترکمانها نبود از دولت روسیه درخواست

* C. Issavi, Economic History of Iran, 1800-1914. University of Chicago Press, 1971 P. 143

کمکی کند و روسها به این بهانه این جزایر را اشغال می‌کنند و علیرغم اعتراضات دولت ایران در آنجا باقی می‌مانند، تا سال ۱۲۹۹ هـ ق که به موجب قرار دادی که بین ایران و شوروی منعقد شد، آشوراده را تخلیه می‌کنند.*

زمانی که مکنزی به آشوراده رسید این پایگاه دادایر بود ولی روسها در آنجا قوای چندانی نداشتند، مکنزی می‌نویسد که آنها به قوای زیادی احتیاج ندارند چون هرگاه تصمیم بگیرند به آسانی می‌توانند به ایران حمله کنند. ولی باید متذکر شد که ایرانیان آنچنان که مکنزی معتقد بود مرعوب روسها نبودند و هرگاه می‌توانستند در مقابل آنها ایستادگی می‌کردند، چنانکه خود او می‌نویسد که در آتش سوزی بندر گزاکثر خسارت به اتباع روس وارد شده بود، و با می‌نویسد که روسها چگونه با توسل به حقه بازی بالاخره اجازه ساختمان اسکله در بندر گز را گرفته بودند.

در یک قسمت از این گزارش مکنزی اشاره به قیام هندوستان می‌کند و عقاید خودش را درباره نحوه حکومت بریک مملکت شرقی که عقایدیک استعمارگراست، بیان می‌کند، ضمناً اشاره می‌کند که رابطه انگلیس با ایران در این دوره به حکومت هند سپرده شده بود.

تا آنجا که مترجم اطلاع دارد این گزارش قبلاً "به چاپ نرسیده و ترجمه آن از روی نسخه خطی که در آرشیو بیگانگی وزارت خارجه انگلیس موجود است صورت گرفته است ولی نویسندگانمانند رابینو، در کتاب تاریخ مازندران، چارلز عیسوی در تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴ — ۱۸۰۰ و دکتر منوچهر ستوده در کتاب "از ستارا تا استراباد" از مطالب این گزارش استفاده نموده‌اند.

مسیر ما بطور کلی از طریق شمال ، شمال شرقی بود و وضع راه نسبتاً خوب بود (هیچیک از جاده‌های گیلان رانمی توان واقعا "خوب نامید) سپس به راهدار خانه دیگری به نام حاجی رسیدیم که سالیانه ۱۳۰ تومان مالیات می پردازد ، تقریباً " درسه کیلومتری آن دهکده‌ای به همان نام وجود داشت که متعلق به یکی از اشراف محلی به نام میرزا ابوالحسن بود ، این دهکده تقریباً " از ۵ خانه تشکیل شده بود ، سه چهارم فرسنگ بعد از رشت در کنار جاده دکان بزرگ اغذیه فروشی بود که در محوطه‌ای باز قرار داشت ، بعد از گذشتن از آن بار دیگر وارد جنگل انبوهی شدیم ، در دو طرف جاده درختان جنگلی از قبیل توسکا ، نارون ، الش ، شمشاد و تمشک وحشی روئیده بودند ، انواع پیچک‌ها به دور درختان تنومند پیچیده بودند و درختان توت که بین یکالی ۲/۵ متر ارتفاع دارند با درختان جنگلی در آمیخته بودند ، چند بته‌ی مونی‌ز دیده می شد که چون آذین گل بناد از درختان آویخته بودند ولی تعداد تاک‌های اینجا از سایر نقاط گیلان کمتر است ، قبل از رسیدن به دکانی که قبلاً ذکر شد ، از پلی که وضع خوبی داشته عبور کردیم ، کمی بعد در طرف راست دکان دیگری قرار داشت ، در مقابل آن راهی بود که در دو فرسنگی به قصبه بیرکده منتهی می شد ، سه سال قبل یکی از اربابان رشت به نام آقا محسن سعی کرده بود در آنجا کارخانه ابریشم ریزی احداث نماید و بدون اخذ اجازه از دولت روس ، یک مباشر روسی برای سرپرستی این طرح استخدام کرده بود ولی این شخص به کارفرمای خود وفادار نمانده بود و این اقدام برای طرفین نتیجه‌ای حاصل نکرد ، او در ماه مارس ۱۸۵۸ از ادامه کار خود داری کرد و اکنون محل آن کاملاً مخروبه شده است ، پس از عبور از این ناحیه از پل دیگری عبور کردیم که قسمت وسط آن را از چوب و بقیه را از آجر ساخته بودند ، از این نقطه به بعد

حرکت از رشت

از ماه اکتبر ۱۸۵۸ که به سمت قنسول رشت منصوب شدم در صدد تسارک سفر به نواحی شرقی این ایالت بودم ولی چون به علت کارشکنی مأمورین حکومت محلی مدتی نتوانستم خانه‌ای پیدا کنم و نیز می بایست هر چه زودتر گزارشی تهیه نمایم ، این سفر به تعویق افتاد تا بالاخره در دوازدهم دسامبر ۱۸۵۸ گزارش را تمام کرده و برای جناب آرنل آف مالز بوری * فرستادم و هیچ‌دم همان ماه نتوانستم همراه دکتر هویتز * (شخصی از اهالی ساکسونی **) است که سابقاً خدمت دولت علیا حضرت معرفی کرده بودم (از رشت حرکت کنم ، خبر سفر من باعث شده بود که گدایان شهر و اقلیج‌ها و کورها و ناقص‌ها مقابل خانه من در کوچه جمع شوند و پول بخواهند و به این ترتیب جیب من خالی شود ، از آنجا سوار شدم و پس از عبور از شهر رشت از رود بارصیقلان از گذاری که بیش از سی سانت عمق نداشت عبور کردیم ، در آن طرف راهدار خانهای است که محل باجگیری است و سالیانه ۴۰ تومان به حاکم می پردازد ،

* Earl of Malmsbury

** Dr. Howitzsche

*** Saxony

وضع جاده بسیار بد بود ، درست راست جاده یک نهر و چندین دکان قرار داشت و در مقابل آنها راهی بود که به بیرکده منتهی میشد.

وضع جاده‌های رشت

در این محل درست راست جاده یک دکان آهنگری بود . وضع راه رفته رفته بدتر می شد . عبور قاطر و حیوانات بارکش دیگر به مرور زمان دوشیار عمیق در جاده به وجود آورده بود . گودالهای عمیق و وملو از گل ولای نیز فراوان بود بطوریکه گاه لازم می شد از جاده خارج شویم و از داخل جنگل عبور کنیم .

یکبار مجبور شدیم که از شالی زارها استفاده کنیم . مرکب من با اشکال بسیار از آنها عبور می کرد و اگر اسب محلی نبود غیر ممکن بود بتواند مرابه انتهای سفرم برساند . با وجود اینکه اسب ورزیده‌ای بود چندین بار نزدیک بود هر دو به زمین بیافتیم . هر بار که به نقطه مشکوکی می رسید می ایستاد و مدتی بومی کشید و فقط بعد از اینکه مطمئن می شد که زمین قابل عبور است پیش می رفت . بزودی متوجه شدم که او از صاحبش بهتر می فهمد که کجا مطمئن و کجا غیر مطمئن است ، چاروادار ماکه قرار بود راهنمای ما باشد بسیار احمق بود و در واقع نمونه یک گیلانی بود .

قد بلند و باریکی داشت و عرقچینی از ماهوت به سر و شلواری آبی که تا بالای ران جمع کرده بود به پا داشت . راهنمایی های او سبب می شد که مرتب در گل فرو برویم و قادر نبود کوچکترین اطلاعات محلی به ما بدهد ، در ضمن چون می بایست تمام مدت متوجه زیر پای اسبها باشیم تقریباً "غیر ممکن بود که اطلاعاتی را که میسر

داشتیم جمع آوری کنیم .

کمی بعد از خروج از رشت باران ریزی شروع به باریدن کرد که بیشتر باعث ناراحتی ما شد . چهار فرسنگ قبل از کوچصفهان که محل اتراق شبانه ما بود به لاله رود رسیدیم که پل مخروبه ای داشت . راه کوچصفهان بقدری بد بود که هیچکس در انگلستان تصور وضع آنرا نمی تواند بکند ، علاوه بر گل ولای و شیار و گودالهای عمیق بانهرهای متعددی که جاده را قطع می کردند برخورد می کردیم و می بایست از پله‌هایی از چوب یا تنه درخت که آنها نیز گل آلود و لغزنده بودند عبور کنیم . اینگونه پلها را کمتر تعمیر میکنند و بهتر آن است که نباشند ، چون در هر حال خطرناک اند . بین رشت و کوچصفهان هفت پل آجری بود ، و تکیه به بازار کوچصفهان رسیدیم شب بود و اسب من تا زانو در گل فرو رفته بود . یک مرتبه صدای شلیک تفنگی چنان تکانش داد که نزدیک بود مرا با سر به داخل گل بیاندازد .

بعداً " فهمیدم که چهار تفنگدار که در تاریکی تقریباً " دیده نمی شدند به نشانه استقبال شلیک کرده بودند . مشهدی حسین که از اتباع روسی بود آنها را فرستاده بود . آقای برون* که در غیاب آقای فگوبورسکی** کنسول روسی در رشت مسئول امور بود ، ما را به وی سپرده بود . البته احتیاجی به این افتخار نبود چون نزدیک بود که بعد از جستن از مخاطرات راه دچار گرفتاری دیگری شویم .

کوچصفهان

بازار کوچصفهان ۱۲۰ دکان دارد که خوب ساخته شده اند ،

* Brun

** Fegoborski

جدید هستند و نسبتاً اجناس گوناگونی می‌فروشند . جاده را با سنگهای کوچک سنگفرش کرده بودند و در سمت چپ چاه آبی ساخته بودند که با نرده چوبی محصور بود . این کار محض احتیاط بسیار لازم است ولی در طول راه چاههای بسیار دیده می‌شد که محصور نبودند و هیچ وسیله‌ای وجود نداشت تا در شب از سقوط انسان یا حیوان به داخل آنها جلوگیری کند . بعد از عبور از بازار عده‌ای از کسان مهماندار نیمه روس و نیمه ایرانی ما به افتخار ما یکبار دیگر شلیک کردند ، سپس از راهی بسیار بد و گل آلود ونهری با پلی کوچک گذشتیم . آن طرف پل رنجهای آنروز ما موقتاً به پایان رسید و بالاخره مشهدی حسین شخسا" به استقبال ما آمده و ما را به خانه خود که تنهاخانه قابل سکونت آن محله بود راهنمایی کرد و در طبقه دوم اطاق بزرگی در اختیار ما گذارد . این اطاق ایوان بزرگی داشت که برای اقامت مستخدمین ما مناسب بود . بار و بنه خود را قبلاً" فرستاده بودم و اکنون وارد اطاقی روشن شدم که در میان آن منقل آتشی می‌سوخت . در کنار آن خود را گرم کردیم . تختخواب سفری من نیز آماده بود .

محض احتیاط یک ران گوسفندویک مرغابی همراه آورده بودیم که برای شام خوردیم ، مهماندار نیز برایمان مقداری گوشت پرنده که به سبک ایرانی تهیه شده بود، یعنی هم بد کشته و هم بد پخته بودند ، فرستاد .

پس از شام شخسا" آمد و به ما خیر داد که به مناسبت ازدواج پسرش زین العابدین جشن عروسی برپا است و دعوتمان کرد که در آن جشن شرکت کنیم و چون به نظر می‌رسید که خیلی مایل به این کار است ما هم قبول کردیم که عده‌ای از مدعوین را به اطاق ما بیاورند . کمی بعد در عوض عروس و داماد یک دسته مطرب و دلچک

که در ایران لوطی می‌نامند و شعبده بازی و تقلید می‌کنند همراه خود آورد ، آنها چهار نفر بودند و آلت موسیقی یکی از آنها شبیه به کدوئی بود که در انتهای آن چوبی قرار داشت ، دو نفر دایره میزدند و یکی آواز می‌خواند و با صدای خود ما را سرگرم می‌کرد ، آنها در یک گوشه اطاق مقابل دکتر هویزش و من نشستند و مشهدی حسین نیز در کنار ما نشست و نمایش شروع شد . اول دسته جمعی آوازی عاشقانه خواندند که بدون شک مناسب آن موقعیت بود ولی ما از آن چیزی نفهمیدیم چون نیمی از کلمات را نمی دانستیم ، بعداً" یکی از لوطی‌ها که از آشنایان قدیمی دکتر هویزش در رشت بود و بینی بزرگی داشت و عرقچینی از ماهوت بیرنگ روی سر داشت بلند شد و آوازی خواند و با دست اشارتی کرد و بشکن زد ، آواز وی به نجابت خانم‌های ایرانی گوشه‌هایی می‌زد . وقتی نمایش وی تمام شد لوطی دیگری با بینی پهن و کوتاه بر خاست و همراه با شخصی که خانم‌ها را مسخره کرده بود آواز طنز آمیزی درباره تفنگچیان مازندرانی خواند ، وی نقابی باریش سفید که می‌گفت به مازندرانیها شباهت دارد به صورت گذارد و کلاه نوک‌تیزآبی رنگی به روی سر قرار داد که می‌گفت در قدیم یکی از نجبای مازندران آنرا به وی خلعت داده است . بعد شروع به لودگی کرد و آنها با یکدیگر به مکالمه پرداختند . رقیقش از او سؤال کرد که آیا از حمله قشون روس خبر دارد و به روسها و قبر اجدادشان و زنهاشان لعنت فرستاد و گفت که شاه تا تفنگچیانسی مانند مازندرانیهای شجاع دارد نباید بترسد ، بعد از او پرسید که اسلحه چه دارد ، او یک تفنگ بدون دسته نشان داد و آنرا با دقت پرکرد ، هیچکس در ایران به خوبی لوطی‌ها با وضع این مملکت آشنا نیست و بخوبی آنها آن را مسخره نمی‌کند در واقع آنها همه

چیز را مسخره می‌کنند. نمایش‌هایشان خوب است ولی زیادی فحش می‌دهند. بعد از خروج دلقک‌ها خوابیدیم، باران هم چنان می‌بارید و به نظر می‌رسید که روز بعد عبور از راه‌های گل‌آلود مشکل باشد. درباره تخم کرم ابریشم از مشهدی حسین سؤال کردم گفت که تقریباً ۲۰ من (من شاهی تقریباً " مساوی است با $1\frac{1}{3}$ پاند انگلیسی) به دست آمده که نصف آنرا فروخته‌اند و اضافه کرد که اگر تا یک چهارم تخم کرم ابریشم ایالت را بفروشند به صنعت ابریشم ضرری نمی‌رسد. روز بازار کوچصفهان یکشنبه و چهارشنبه است.

بلوک کوچصفهان شامل ۷ محله است و محصول ابریشم آن در سال در حدود هزار من شاهی است ولی عایدات این بلوک را دقیقاً نفهمیدیم. چون تعدادی اسناد بسیار مهم در رشت جا گذاشته بودم نامه‌ای برای میرزا یا منشی خود که در رشت اقامت داشت نوشتم و از مشهدی حسین درخواست کردم که آنرا بفرستد، مشهدی حسین اصرار داشت که پسرش را که تازه داماد شده بود مأمور حمل نامه کند هر چند مایل نبودم که او برود ولی چون اصرار کرد و گفت که هیچکس غیر از او قابل اطمینان نیست، من هم ناچار قبول کردم. مناسبانه داماد می‌بایست دو شب و دو روز از میان جاده‌های بسیار بد رشت عبور کند ولی چون عروس را تا چهار روز دیگر که ساعت آن خوب بود به خانه وی نمی‌آوردند ناراحتی زیادی نداشت و من هم برای دل‌داری وی انعام خوبی به او دادم.

یکشنبه ۱۹ دسامبر ساعت ۱۰ صبح راه افتادیم و بار و بنه خود را قبلاً فرستاده بودیم، باران هنوز می‌بارید و جاده در جلوی ما مانند نهری شده بود و زمینهای اطراف آن به دریاچه شباهت داشت، وضع راه از قبل بدتر بود و شیارها و سوراخها عمیق‌تر

بودند و پلهای چوبی (اگر بتوان آنها را چنین نامید) از آنچه روز قبل دیده بودیم به مراتب بدتر بودند، بعلاوه در میان جاده درختانی افتاده بود که عبور را مشکلتر می‌کرد، از چهار نهر باریک که برای آبیاری حفر کرده بودند عبور کردیم. در این قسمت جاده بدتر از سابق بود و یکی از ملاکین محلی که می‌ترسید حیوانات باربر به درختان توت وی آسیب رسانند راه باریکی را که زیاد بد نبود با تیغ اقا قیا مسدود کرده بود، ما بوته‌ها را جا بجا کردیم، چون این ملاک حق چنین کاری را نداشت.

قبل از اینکه به ساحل چپ سفید رود برسیم از ده کوچکی بنام رشت آباد که در طرف راست ما قرار داشت گذشتیم. در طرف چپ چند کلبه روسی دیده می‌شد. در فصل ماهیگیری عدمای در آنها اقامت دارند ولی فصل ماهیگیری فوریه و مارس است و هنوز کسی به آنجا نیامده بود. پس از عبور از راه بدی از جنگل خارج شدیم. وضع تغییر کرد. زمین ماسه‌ای و محکم و اطراف رودخانه باز و علفزار بود. عرض رودخانه ۳۴ متر بود ولی زیاد عمیق نبود و جریان سریعی نداشت. در فصل بهار جریان آن سریعتر می‌شود. ما در عرض ۵ دقیقه از آب گذشتیم ولی برای عبور دادن اسبها و بار و بنه مدت بیشتری لازم شد، بخصوص اسب عربی من که از بغداد همراه آورده بودم و به راههای این منطقه عادت نداشت، با اشکال حاضر شد سوار قایقی که کف آن صاف بود بشود صاحب قایق می‌گفت اجاره سالیانه آن ۱۰۰ تومان است.

کیسوم

سفید رود یک فرسنگ و نیم از بازار کوچصفهان فاصله دارد

ولی بدی راه این مسافت را به نظر بیشتر می نماید این را می نویسم چون مسافرین قبلی معتقد بوده اند که این فاصله بیشتر است .
 سر حد لاهیجان از ساحل شرقی سفید رود شروع می شود ، پس از عبور از رودخانه فورا " وارد بازار کیسم شدیم . در بیرون بازار روی نهر کوچکی یک پل آجری قرار داشت ، زمین کمی سر بالا ولی از قبل محکم تر بود ، فاصله کیسم و لاهیجان سه فرسنگ است و راه از طریق شرقی است ، پس از عبور از کیسم به سه نهر که یکی از آنها سیاه رود نام داشت و دو تای دیگر پلهای آجری داشتند بر- خوردیم ، از آنها گذشتیم و سپس از چاورود و رود دیگری عبور کردیم که هیچیک پل نداشتند ،

شیمرو

این رود جریان سریعی دارد و به سفید رود می ریزد ، بر روی آن پلی است با چهار دهانه و فریزر و آبت** از آن نام برده اند ، این پل مانند همه پلهای ایران برای عبور مسافران و حیوانات بار- بر نامناسب است چون میانگین سی درجه از دو طرف بلندتر است ،

* T. Fraser مؤلف کتابی است به تاریخ ۱۸۳۴ در باره ایران فریزر از انواع مطالب چه جغرافیائی و چه آثار تاریخی ، اجتماعی ، اقتصادی و گیاهان و منابع طبیعی ایران سخن رانده .

** Abbot کنسول انگلیسی در تبریز .

در اینجا اشاره به گزارشهای مفصلی در باره اوضاع اقتصادی گیلان شده که به چاپ نرسیده است .

آقای آبت اشتباهها" نوشته است که این پل دو دهانه دارد ولی آن را چهار دهانه یافتیم دو دهانه وسط بزرگتر از دهانه های طرفین بودند ، آخرین رودی که از آن گذشتیم لاهیجان رود بود ، بیسن کیسم و لاهیجان دهات کول ده ، بازکیا گوراب و تجن و چهار امامزاده بودند که مهمترین و آخرین آنها آستانه نام دارد ، شهر لاهیجان در یک فرسنگی آن قرار دارد ، بزرگواری که در آنجا به خاک سپرده شده است سید جلال الدین اشرف پسر امام موسی کاظم (ع) امام هفتم است که در نزدیکی بغداد مدفون میباشد و برادر امام رضا (ع) است که مقبره اش در مشهد است ، در آن نزدیکی دهی به همان نام وجود دارد که می گویند ۷۰ خانه دارد و در بازار آن در فصل ابریشم به زوار مجانا" غذا می دهند ، نیم فرسنگ قبل از لاهیجان جنگل تدریجا" تمام می شود و چند تنه وجود دارد در اینجا عدهای به استقبال ما آمده بودند ، کاظم برادر کوچک میرزا محمود علیخان ، حاکم لاهیجان پیشاپیش آنها و عدهای از اشخاص بر- جسته همراه وی بودند ، به نظر من شخص احمقی آمد و هر چند که نسبت به سنش کمی چاق بود ولی خوش قیافه می نمود ، همگی با وقار و ساکت جلو رفتیم و فقط گاه صدای لغزش پای اسبان خسته در گل به گوش می رسید ، از میان رودخانه کم عمق لاهیجان ، که قبلا" ذکر آنرا کردم گذشتیم و هنگام غروب به شهر لاهیجان وارد شدیم ، این شهر به رشت شباهت دارد ولی خانهها را محکم تر ساخته اند و چنان به نظر می رسد که اهالی آن از رشتیها متمکن ترند ،

لاهیجان

در لاهیجان عدهای جمع شده عبور ما را تماشا می کردند .

حتی عده‌ای از زنان نیز از خانه‌ها بیرون آمده بودند تا قنسول انگلیس را که در این نواحی ، جانور ناشناخته‌ایست تماشا کنند . خیابانهای لاهیجان از خیابانهای رشت عریضتر است و من در اول شهر تکیه‌ای دیدم با نقاشی‌های نسبتاً " خوب که از ماجراها و شهادت امامان توسط یک نقاش شوشتری کشیده شده بودند . یکی از آنها یک ایلچی فرنگی را با کلاه بزرگ و لباس قنسولی نشان می‌داد .

شرقی‌ها لباس قنسولی ما را نمی‌پسندند و من فکر می‌کنم که لباس فزاک مناسبتر است ، به همین دلیل روسها از قدیم این لباس را می‌پوشیدند . بالاخره به خانه حاکم رسیدیم ، با احترام ما را پذیرفت و در دیوانخانه او منزل کردیم . اتاق بزرگی بود ولی برای این فصل کمی سرد بود ، خوشبختانه بخاری خوبی داشت . لباس‌هایمان خیس شده بودند و می‌باید آنها را عوض می‌کردیم . حاکم با اصرار هر چه تمامتر می‌خواست علاقه خود را نسبت به دولت انگلیس اظهار نماید ولی بالاخره مجبور شدم به او اشاره کنم ما را ترک کند و گفتم چون سرما خورده‌ام باید لباسهای خود را تغییر دهم . بالاخره رفت ولی فراش باشی خود را مأمور کرد پشت در بایستد ، بعد شام بسیار خوبی برایمان فرستاد ، متأسفانه اتاق ما نزدیک مسجدی بود و روزی پنج بار مؤذنی با صدای ناهنجارش ما را ناراحت می‌کرد ، روز بعد که بیستم بود سرما خوردگی من بدتر شد و تب کردم و چون نتوانستم به بازدید حاکم که در اندرون اقامت کرده بود بروم او به دیدن من آمد . بعداً " مدتی در شهریه گردش پرداختم ولی حالم بدتر شد و مجبور شدم به دکتر هویزش مراجعه کنم . او نیز در اثر سرما و بارندگی روزقبل مریض شده بود ، در مدت کوتاهی که در شهر قدم زدم متوجه شدم که حتی یک زن

در خیابانها نیست ، فکر می‌کنم که این دستور حاکم بود چون با وجود اینکه مانند همه ایرانیان بسیار با ادب و مهمان نواز است ولی نماینده یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های لاهیجان و حکومت این ایالت چندین نسل در خانواده او باقی مانده است ، در نتیجه شخص بسیار متعصبی است و در امور مذهبی با ملاحا کاملاً " هم عقیده است ، هم اکنون با وجود اینکه تعداد بسیاری مسجد وجود دارد ، مشغول ساختن یکی دیگر است در صورتیکه بهتر بود جاده‌ها را تعمیر می‌کرد ،

حاکم درباره سلاحهای انگلیس اطلاعات بسیاری داشت و من از اطلاعات جغرافیائی او تعجب کردم ، از من می‌پرسید که آیا می‌توانم سوئد را در روی نقشه به اونها نشان دهم و آیا نام چارلز دوم * را شنیده‌ام ، روز بعد یعنی بیست و یکم ، دوباره به احوال پرسشی من آمد و چون حالم بد بود مجبور شدم در خانه بمانم ، برای ما ناهار و صبحانه فرستاد ، مانند همه غذاهای ایرانی مقدار آن زیاد بود ولی تکرار مکررات می‌نمود .

زمانیکه آقایان فریزروآبت از لاهیجان عبور کردند و آن شهر را توصیف نمودند این شهر با آنچه امروز به چشم می‌خورد بسیار متفاوت بود ، همان طور که آقای فریزرپیش بینی می‌کرد تجارت ابریشم دوباره رونق گرفته است و در بازار آن دیگر مانند سابق علف‌نروبیده است ، هر چند که بازار لاهیجان کثیف و کوچکتر از بازار رشت است ولی جنب و جوش بسیار دارد ، من با اشکال اطلاعاتی درباره جمعیت و مالیات این شهر به دست آوردم و پس

* چارلز دوم پادشاه انگلیس (۱۶۸۵ - ۱۶۳۰)

از اینکه از چندین نفر پرسیدم این صورت را تهیه کردم .

خانه	۱۵۰۰ باب
دکان	۲۰۰ باب
جمعیت	۸۰۰۰ تن
۶ محله دارد که هر کدام ماهیانه ۸ شاهی به حاکم می پردازند . و از این قرارند : خومر محله ، پردسر ، کاروانسرا بر ، شعر باف محله ، گاوینه و اردو بازار .	
کاروانسرا	۵
مسجد	۱۱
مناره	۸
تکیه	۷
حمام	۱۰
مدرسه	۶
امامزاده	۲۲
مالیات	۳۴۰۰۰ تومان
پیشکش و تعارفات	۶۰۰۰ تومان
جمعا	۴۰۰۰۰ تومان
گمرکات لاهیجان و لنگرود	۷۰۰۰ تومان
ماهگیری لنگرود	۲۰۰ تومان
مقدار محصول برنج سالیانه	۱۲۰۰۰ خیروار
(خروار معادل است با ۵۰ من شاهی)	

مقدار محصول ابریشم در این محل ۲۰/۰۰۰ من شاهی است ابریشم لاهیجان از سایر نقاط گیلان بهتر است و یک چهارم محصول این ایالت از لاهیجان به دست می آید . در همه نقاط ایران امامزاده بسیار است ولی در گیلان تعداد بیشتری دیده ام . همه دهات به

داشتن یک یا چند امامزاده افتخار می کنند . در هر دو طرف جاده تعداد آنها بسیار است اگر همه حقیقی باشند نسل ائمه بسیار بارور بوده است . اغلب این مساجد محقرند و مسجدی که حاکم می سازد ظاهرا " بهتر از بقیه نیست . کاروانسرای را که به مازندرانیهما متعلق است دیدم ، دو حیاط یکی خارجی و یکی داخلی دارد و در آنجا مقدار زیادی ابریشم دسته می کردند . ساختمان بی اهمیت و در حال خراب شدن بود ، در حین گردش از سبزه میدان گذشتیم در سمت راست شهر ، روبروی سبزه میدان تپه زیبا و مشجری بنام شاه نشین قرار داشت ، بالای آن قله کوههای مرتفع سامان کوه که رشتهای از جبال البرز است دیده می شد ، روز سوم اقامتم در لاهیجان که هوا بهتر شد توانستم این کوهها را ببینم .

به نظرم باغات زراعت اطراف شهر لاهیجان بهتر از آنچه تا آن وقت در گیلان دیده بودم آمد . داخل شهرخانههای اشخاص متمکن را از آجر ساخته اند و خانههای فقرا مانند همه حسا از گل ساخته شده و سقف آنها گاهگلی است ، در اطراف اغلب خانهها محوطه ای باز است با چند درخت که با چوب شمشاد به دور آن نرده کشیده اند .

خان لاهیجان شاید یکی از ثروتمندترین اشخاص ایران باشد و مانند همه ایرانیان والا مقام ، غاصب است . می گویند مالک ۳۶۶ ده می باشد . مدت بیست سال است که رسماً در این ایالت حکومت می کند و در این مدت ثروت هنگفتی جمع آوری کرده ، ولی بهمان اندازه سابق حریص است ، سالیانه مبلغ ۱۵/۰۰۰ تومان مالیات از برنج جمع آوری می کند ، می گویند : زمانی که به او دستور دادند که برای جهاد علیه انگلیسها ۱۰/۰۰۰ تومان جمع کند او دو برابر این مبلغ را از مردم بدبخت گرفته بود ، در نتیجه

حرص و آزار و تجارت لاهیجان صدمه دیده آذوقه گرانتر از رشت و تهران شده. این موضوع به ضرر من تمام گشت. او یکی از ایرانیان خوشبختی است که همسری از خانواده سلطنتی به زنی گرفته است. همانطور که نوشتم بسیار مودب و مهمان نواز است ولی همه کارها را از روی حساب می‌کند و اگر من یک مسافر معمولی بودم و قنسول نبودم حتماً "خانهای در اختیار من نمی‌گذارد چنانچه در اختیار آقای گالیپین نگذاشت. این شخص یک تاجر فرانسوی بود که در سپتامبر گذشته به لاهیجان آمده بود ولی مریض شده و تب کرده بود و یکی از ملاها حتی اجازه نداده بود که نوکر او از چاه آب بردارد.

من به حاکم پیشنهاد کردم که برای بهبود محصول ابریشم از ماشین آلات اروپائی استفاده نماید و به نظرم رسید که پیشنهاد مرا قبول دارد. از من خواست که اطلاعاتی در این باره برایش کسب کنم و من قبول کردم که به انگلستان نامه بنویسم و سؤال کنم.

حوادث از لاهیجان

روز بیست و چهارم لاهیجان را ترک کردیم عده‌ای از افراد سرشناس ما را مشایعت کردند. از سیزه میدان گذشتیم و از راه باریکی به سوی شرق رهسپار شدیم. این راه از کنار استخر یادریاچه کوچکی که تا پای شاه نشین امتداد داشت می‌گذشت عرض آن تقریباً ۲۰۰ قدم و طول آن ۷۰۰ قدم بود. از آب آن برای

* اشاره به دوره جنگ ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات است.

زراعت استفاده میکنند و گاهی تقریباً "خشک است. جزیره کوچکی با یک عمارت قدیمی در میان آن قرار داشت. در شاه نشین آثار عمارتی قدیمی که توسط معتمدالدوله ساخته شده بود به چشم می‌خورد. راه تا لیبلا کوه از کنار دریاچه می‌گذشت. در دو طرف این راه باریک درخت شمشاد روئیده بود. اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد مسجدی بود در سمت راست جاده. در طول این راه در قسمت شرقی جاده به فاصله یک کیلومتر و نیم تپه‌ها مشجر و کم ارتفاع و گاه مضرس بودند. در سمت چپ جنگل و مزارع برنج و درختان توت و طیل انبار که انبار ابریشم است و خانه‌های مسکونی دیده می‌شد. مسیر این جاده اکثراً همان مسیری است که شاه عباس بنیان نهاده بود. ولی این جاده معروف در عوض اینک کمی باشد باعث زحمت عابری است چون در هر قدم با توده های سنگ مواجه می‌شوند یا در کودالهای عمیق می‌افتند. جاده‌های فرعی که از جنگل می‌گذرد بهتر نیستند چون باریک و گل آلوده‌اند و بریدگی‌های بسیار دارند و اطراف آنها بته‌های تیغ روئیده که لباس و سر و صورت را زخم می‌کند. من راه لاهیجان تا لنگرود را که دوفرسنگ بود با وجود همه بدی آن به راه کوچصفهان تالاهیجان ترجیح می‌دهم. در سمت راست یکی دو تپه بود. از اینجا در روزهای صاف آبهای خزر دیده می‌شود ولی اغلب هوا صاف نیست. در سمت راست اما مزاده‌ای دیدیم که کمی عجیب و بدیع به نظر می‌رسید.

نیم فرسنگ قبل از رسیدن به لنگرود از جاده قدیمی جدا شده به طرف چپ پیچیدیم و از مسیر نهری عبور کردیم. بنا به رسم گیلان بهترین راهها اغلب در کف رودخانه‌ها است. بزودی جمعیتی سواره و پیاده به استقبال ما آمدند و تیرهای فراوانی

شلیک کردند، اسپهاکه متعلق به چاروادار بودند و به اینگونه سر و صداها عادت نداشتند رم کردند.

لنگرود

در حالیکه عده‌ای ولکرد در جلو و عقب ما راه افتاده بودند و ما را مشایعت می‌کردند وارد شهر شدیم، وضع جاده بهتر از قبل بود و آنرا تازه سنگفرش کرده بودند و سوراخ کم داشت، چهار پل آجری خوب نیز ساخته بودند، در سمت راست ما تپه‌هایی قرار داشت که به ما زندان منتهی می‌شوند، منظره لنگرود بسیار زیبا ولی متأسفانه این منطقه با همه زیبایی یکی از ناسالمترین مناطق گیلان به شمار می‌آید و خود گیلان نیز هوای مطبوعی ندارد. قبل از رسیدن به شهر عمارت مخروبه‌ای که به سبک نیمه ایرانی و نیمه روسی باطاق گنبدی ساخته بودند دیده می‌شد که به کلاه فرنگی معروف بود، شاید این اسم به خاطر زشتی یا بی‌سلیقتی ساختمان باشد.

به شهر رسیدیم، موقعیت آن مناسب بود و در دشت بسازی قرار داشت و خانه‌ها از همدیگر جدا بودند و مانند آنزلی گسرد حیات آنها دیواری از نی بود. محله‌های خوب آن شبیه به رشت است، پنج روز بود که حاکم لنگرود به این سمت منصوب گشته بود ولی به خاطر کسالت نایب خود رابه نام غلام بیک و وزیرش محمد علیخان را به استقبال ما فرستاد، این شخص آقای جان مکثیل»

* سفیر انگلیس در ایران در عهد محمد شاه، ۱۸۳۸

را که در ایران بسیار سرشناس و معروف است شخصا می‌شناخته، مرا به خانه میرزا محمد حسین عموی بزرگ حاکم راهنمایی کردند. خانه وی در کنار راست رودخانه قرار داشت، این رودخانه از میان شهر لنگرود می‌گذرد و از سمت غرب و جنوب غربی جریان دارد. بعداً "به طرف شمال شرقی می‌پیچد و به مرداب‌هایی که در یک کیلومتری لنگرود هستند می‌ریزد که سی بالاتر از منزل ما یک پل آجری با دودها نم بود و در همان نزدیکی مسجدی دیدم می‌شد. ما نتوانستیم ما هیگیری در سفیدرود را ببینیم چون هوا بد بود و در هر صورت فصل ما هیگیری نبود و من باز دید خود را عقب انداختم. بیست و چهارم و بیست و پنجم دسامبر را در لنگرود گذرانیدیم. روز عید کریسمس در گیلان هوا خیلی مرطوب بود. من به بازدید حاکم رفتم. مرادراتاقی که آنش بسیار خوبی در آن می‌سوخت پذیرفت. او از یک مرض قدیمی و مزمن رنج می‌برد خوشبختانه دکتر هویش همراه ما بود، از اینطرف و آنطرف صحبت کردیم و مقدار زیادی قلیان کشیدیم و قهوه و چای نوشیدیم، در ایران نوشیدن قهوه و چای جزو وظایف قنصل است. حکام ولایات و دهات همیشه ما را با احترام بسیار می‌پذیرفتند و رفتار بسیار مودبانه‌ای داشتند ولی درباره ولایتی که تحت اختیار آنها بود اطلاعاتی به ما نمی‌دادند. با اطمینان می‌توانم بگویم که تا بحال هیچ یک از ایرانیانی که پست مهمی داشتند اطلاعات مفیدی درباره قلمرو خود به من نداده‌اند، بنابراین اخبار را از افرادی که مشاغل پائین تری داشتند جمع آوری می‌کردم و اینها نیز چون عادت به دروغ گوئی دارند اطلاعات قابل اعتمادی نمی‌دادند. با وجود کوششی که نمودم تا از این سه ایالت اطلاعات دقیقی برای دولت علیاحضرت ملکه جمع آوری نمایم باید اذعان کنم که گزارشهای من زیاد صحیح نیستند چون این ملت با دروغ مانوس است، فقط یک موضوع باعث دلگرمی من است و آن این است که

هیچ مطلبی را قبل از اینکه از حداقل دوازده نفر نرسیدم ننوشتم .
حاکم لنگرود بیست ساله است و نام او میرزا مهدی پسر میرزا
عبدالباقی منجم‌باشی است و با خوانین مهم لاهیجان نسبت دارد .
بتازگی به لنگرود آمده است و طبق معمول جانشین برادرش شده
که به تهران فرار کرده است ، او از مادر دیگری است و علاقه‌ای به
برادر بزرگتر خود که قبل از او چندین سال حاکم لنگرود بود
ندارد . میرزا مهدی خان جوان است و تقریباً ریش ندارد .

جمع مالیات لنگرود و رانکوه تقریباً " ۸۰۰۰ تومان است .
شهر سه محله دارد ولی به قدمت لاهیجان ورودی نیستند و مدت
زیادی نیست که آنها را ساخته‌اند ، سه کاروانسرا دارد که یکی از
آنها محل گمرک است .

مسجد	۴
تکیه	۴
امامزاده	۸
حمام	۴
دکان	۱۴۸ باب

تعداد خانه‌ها ۴۰۰ باب و جمعیت آن ۲۰۰۰ نفر است ، مقدار ابریشم
لنگرود و رانکوه ۳۰۰۰ من شاهی است ، برنج ۱۰/۰۰۰ من شاهی است ،
دو نفر مسلمان که تبعه روس هستند و دو ارمنی که تبعه
ایران اند شراب می‌سازند . سالیانه دو یا سه کشتی روغن نفت و
میوه می‌آورد و در بندری که در دو فرسنگی شهر لنگرود است لنگر
می‌اندازد . نفت را منی یک قران و ۸ شاهی می‌فروشند ، نمک فقط
از ترکستان می‌آورند و قیمت دو خروار یا ۵۰۰ من آن ۲ تومان است .
برنج را از مازندران به وسیله کرجی‌هاشیکه روی رودخانه دیده
می‌شوند می‌آورند و بیست من ۲۵ قران است . نوع برنج تنگابن

بهتر است و قیمت آن یک من ۳ تا ۵ تومان است . فلزات و ظروف
سفالین و پارچه و سایر لوازم از روسیه وارد می‌شوند ، ماهی دودی
و ماهی شور را برای مصرف محلی از انزلی وارد می‌کنند .

خروج از لنگرود

پس از خدای حافظی از حاکم جوان صبح زود
کریسمس راه افتادیم . آنروز دو فرسنگ راه که مانند راه آن سوی
لاهیجان بد بود پیمودیم ، خارج از لنگرود دشت بازی است و جهت
راه ما تقریباً به طرف شرق بود ، سطح جاده از مزارع برنج اطراف
بالا تر ساخته شده بود ، در سمت چپ جاده ، امامزاده‌ای به نام دو
برادران است ، امامزاده بی‌نام و نشان دیگری درست راست بود ،
از بل آجری و سپس از کنار استخر بزرگی عبور کردیم ، این استخر
در کنار جاده قرار داشت و درختان بسیاری در میان آن روئیده
بودند در هر دو طرف جاده خانه‌های بسیار و درختان توت فراوان
به چشم می‌خورد ، حصار باغها را از چوب شمشاد ساخته بودند ،
آخرین ده متعلق به لنگرود کی کلایه نام داشت ، سقف خانه‌هایی
که به اشخاصی نسبتاً " متمکن تعلق داشت همگی از سفال بود ، در این
منطقه درخت فراوان است ، خانه حاجی میرزا رضا داماد منجم
باشی در یک میلی لنگرود قرار دارد و کنار آن بل آجری کوچک و
مکتب خانه و مسجدی ساخته‌اند ، سپس بل دیگری خود نمائی
میکرد . در اینجا وضع جاده بهتر می‌شد و از هنگام حرکت از رشت
و برای اولین بار توانستیم با اسب یورتمه و تاخت برویم ولی این
وضع چندان طولی نگذشت و بزودی در گل فرورفتیم ، پس از گذشتن

از یک پل آجری دیگر و یک امامزاده و مقداری درخت به ناحیه رانکوه رسیدیم. ده کلیدبر در دو طرف جاده قرار گرفته، قبل از رسیدن به آن از امامزاده دیگری گذشتیم که چاه آبی داشت و اشخاص مریض در آن پول می انداختند تا سلامتی خود را بازیابند. حتماً "بعدا" مسئولین این محل مقدس سکه‌ها را از آب بیرون می‌آورند.

در رانکوه برای اولین بار متوجه تفاوت سبک ساختمانها شدم. خانه‌ها را مانند کلبه‌های چوبی امریکا به شکل مربع می‌سازند و تیرها را افقی بروی هم قرار می‌دهند. فاصله بین تیرها را با کاف گل پر می‌کنند و سقف‌ها را با قطعات چوب کعبه و سیله سنگ در جا نگاه داشته می‌شوند، می‌پوشانند. انبارهای برنج مانند سایر نقاط یک طبقه و با سقف‌های سفالین‌اند که در قسمت بالای آنها کرم - ابریشم یا برنج انبار می‌کنند. بعد از کلید بر وضع راه تا مدتی بد نبود ولی از آن به بعد تا رودسر بسیار بد شد و بار دیگر با همان گودالها و بریدگی‌ها و حوضچه‌ها مواجه شدیم. گاه اسبهای دکنتر هویزش و من تا تنگ در آب فرومی‌رفتند و بی شوخی میتوانستیم قسمتی از این جاده‌ها را با قایق برویم. بین جاده اصلی و کوره راهها که از بین درختان توت می‌گذشت فرق زیادی نبود در یکی امکان داشت سوار از اسب به زیر افتند و گردنش بشکند و در دیگری خار و خاشاک از هر طرف لباس و سر و صورت را می‌خراشاند، چندین بار نزدیک بود چشمانم را کور کند، ترجیح می‌دهم هزار بار از طرابوزان تا هرات سفر کنم تا یک بار دیگر از رشت به رودسر.

لباس مردم این ناحیه بسیار رشت است. رناتی که ندرتا می‌دیدم چادری آبی رنگ به سر داشتند و با بی‌سرمی صورتهای خود را نشان می‌دادند و لباسهایشان را تا ران بالا می‌زدند تا از

میان گل عبور کنند و به نظر نمی‌آمد که این کار را رشت بدانند. مردان کلاههای نوک تیزی که شبیه گلدانهای وارونه است به سر داشتند. این کلاهها گاه از پوست گوسفند و گاه از چلوار بود بالا. پوش آنها از ماهوت سیاه و یا از پارچه نخی آبی رنگی بود.

راه در حدود سه هزار متر تقریباً "از طریق شمال شرقی بود. به ده بزرگ دریا سر رسیدیم که بر روی نهر آن پل چوبی کوچکی بود. بعداً به ده کاظم محله وارد شدیم ولی جاده بدون اغراق مانند نهر آب بود. سپس از سیمان محله گذشتیم. حوضچه آب را کدی داشت که زمانی قسمتی از بستر رودخانه سلمان بوده، آنگاه به سلمان رسیدیم که از ناتش کوه سرچشمه می‌گیرد و از شمال به جنوب جاری است هنگام عبور از آن آب تا تنگ اسبان می‌رسید و پاهایمان را خیس می‌کرد. ما به این شکل سفر در گیلان عادت کرده بودیم و به نظرمان عادی می‌رسید، من که قنصل انگلیس، دوست شاه ایران که متحد و هم پیمان دولت علیاحضرت ملکه می‌باشد، هستم لازم می‌بینم که وضع اسف انگیز این ولایت را که از جمله ثروتمندترین ولایات ایران است و در نتیجه حکومت ظالمانه به این روز افتاده خاطر نشان کنم. هوای آن بد است چون کسی اقدام به محدود کردن جنگل و خشک کردن آبهای راگد نمی‌کند. دو سوم از بهترین مناطق ایران زراعت نمی‌شوند چون زارعین را غارت می‌کنند و تحت فشار قرار می‌دهند و هر ساله از تعداد جمعیت آنها کاسته می‌شود و مردم به مناطق دیگر می‌روند. بهترین کارگران در گیلان خلخالیها و طالقانیها هستند که دسته اول در قسمت‌های غربی و دسته دوم در قسمت‌های شرقی این ایالت سکنی دارند. گیلانیها کوتاه قد و رنگ پریده و اغلب مبتلا به تب نوبه‌اند و برای کارهای عادی به کمک دیگران احتیاج دارند.

در کنار راست سلمان دهکده بزرگی است ، ما از آنجا به راه خود ادامه دادیم ، کمی پائین تر رودخانه دیگری داخل سلمان می شود سپس سلمان پیچ تنندی می خورد و از شمال به جنوب تغییر جهت می دهد و بالاخره داخل دریای خزر می شود . تعداد بسیاری از نهرهای گیلان از مازاد آبهای مزارع برنج تشکیل می شوند و از هیچ کوهی سرچشمه نمی گیرند . ما از راه پائین تر استفاده کردیم ، راه اصلی در اثر سیل خطرناک شده بود ، در دو طرف رود سلمان باغات توت بسیار بوده ، یک با ردیگر مجبور شدیم از رودخانه بگذریم چون جاده مانند حوض آب بود ، از ده بلیسه و نهری به همان نام و چینی جان گذشتیم . در این محل یک امامزاده و مسجد بود .

آبدارباشی مادرگودال پر آب که مانند تله ، مسافری بیچاره را به دام می انداخت سقوط کرد ، خوشبختانه استخوانهایش شکست و شکر خدا که قلبان و چیق من آسیب ندیدند ، آنگاه به رودخانه دیگری رسیدیم و بعد از آن به ده میان پشته که مسجدی در سمت راست دارد وارد شدیم . بعد از اینکه بار دیگر از رودخانه سلمان گذشتیم مسیر راه مدتی به جانب شمال شرقی بود ، سپس از میان پشته تا رودسر مسیر از طریق شرق جنوب شرقی شد . در جابیر نماینده حاکم لاهیجان که رودسر را نیز تحت فرمان دارد به استقبال ما آمد ، سپس از شهر دیگری گذشتیم که اطراف آن مزارع برنج و یک پل نامناسب چوبی بر روی نهری داشت ولی چون به نظر خطرناک می نمود ترجیح دادیم از آب بگذریم . در واقع فقط مرغان دریائی و قورباغه ها و گیلکها می توانند در گیلان راحت زندگی کنند ، نزدیک شهر راه بهتر بود و توانستیم بورتبه برویم .

رودسر

آنگاه وارد بازار رودسر شدیم ، این بازار را مانند کاروان سرائی ساخته اند و چهار دروازه دارد ، آن روز روز بازار بود و مانند اعیاد فرانسویان در میان خیابان طناب بسته بودند . و بدبختانه در حالیکه با سرعت به طرف منزل اسب می تاختیم کلاه قنسولی من به یکی از آنها گرفته و در گل افتاد ، بازار رودسر صد و ده باب دکان دارد و روز بازار آن یکشنبه ها است ، هر دکان ۱۵ الی ۲۰ تومان به حاکم مالیات می پردازد ، مالیات ابریشم و مالیات سرانه مجموعاً ۴۸۰ تومان است .

کرجی ها تقریباً " تا نزدیک بازار رودسر می آیند ، ماهی شور از انزلی ، شکر و پنبه از مازندران و نفت از بادکوبه وارد می کنند . رودسر یک مسجد و پنج امامزاده و دو حمام دارد (تعجب آور است که با وجود این که ایرانیان تعداد زیادی حمام می سازند چرا همیشه کثیف اند ،) محصول ابریشم این محل فقط ۵۲ من است و برنج عمل نمی آید ، چهار تکیه و ۱۲۰ باب خانه دارد و جمعیت آن تقریباً " ۴۰۰ نفر است ، نزدیک خانه ما مقبره نیمه ویرانی بود که زمانی حتماً " بسیار زیبا بوده ولی اکنون وضع خوبی نداشت و روی آن علف روئیده بود . راهی از کنار آن می گذشت که راه خوب و بازی بود و اطراف آن درختان شمشاد و اشجار دیگر و بته های تیغ روئیده بودند . از اینجا تا کنار دریای خزر که تا بازار رودسر یک میل فاصله دارد مسیر ما از طریق شمال شرقی بود قبل از اینکه به این دریای داخلی که برای اولین بار آنرا می دیدم برسیم از شیر رود که رشته ای از پلو رود است گذشتیم . " رودسر جزء ناحیه رانکوه است ولی متعلق به خان لاهیجان می باشد ، " بزودی به

ساحل دریای خزر رسیدیم . ساحل زیر پا سفت و محکم بود و خدا را شکر می‌کردیم که بالاخره از راههای قبلی و از گل و لای نجات یافته بودیم .

در مقابل ما دریا مانند حوضی آرام بود که فقط پرواز مرغان دریائی و برخورد آب با کناره‌های ماسای آرامش آنرا بهم می‌زد آفتاب می‌درخشید و ما از دیدن آن بسیار شاد شدیم . از دور افق از ابرهای طلائی پوشیده شده بود و بالای سر ما آسمان مانند آسمان هندوستان آبی می‌نمود . در سمت راست ما خانه‌هایی جدا از هم به چشم می‌خورد که اطراف آنها آبهای راكد بود . گاه مجبور بودیم از جویبارها و نه‌رهای متعددی که به طرف دریاچه جریان داشتند بگذریم که یکی از آنها نورود بود که آقای آبت نام دیگری به آن داده بود . در این رودخانه یک کرجی که نام قایقهای بحر خزر است لنگر انداخته بود و من برای اولین بار یکی از آنها را می‌دیدم . در واقع نوعی کشتی بسیار عالی است ولی سالیانه عده‌یی از آنها غرق می‌شوند ولی با وجود آن تعجب آور است که تعداد بسیار کمی از آنها از بین می‌روند . من نتوانستم باقیمانده کشتی التون* را که آقای آبت در لنگرود دیده بود ببینم ولی بدون شک گفته ایشان صحیح است .

در سمت راست جاده ، در محلی که نورود به دریا می‌ریزد

* نادر شاه که در صدد تهیه ناوگان در بحر خزر بود جان التون انگلیسی را در ۱۷۴۹ م مأمور این کار نمود ولی عمرش وفا نکرد و کار پس از مدتی تعطیل شد و فقط دو کشتی در لنگرود ساخته شد ، ولایت دارالمرز ایران - گیلان ، به قلم ه - ل - رابینو - ترجمه

مردابی بود . سمت چپ آن راهدارخانه یا گمرک قرار داشت که مأمور آن ماهیانه ۱۵ قران حقوق می‌گیرد البته مقداری هم مداخل دارد ، سرتاسر این راه درختان زیبای آزادبر روی جاده سایه افکنده بود .

بیست و پنجم دسامبر از رودسر به قصد سیاه کله رود که دو فرسنگ و نیم با رودسرافاصله داشت راه افتادیم ، خارج از رودسر قبرستانی است بنام ملا میر که در دشت بازی قرار دارد و توسط درختان کهن احاطه شده است ، مقابر آن شبیه به تابوت‌های سنگی بودند و نوشته‌هایی به خط عربی روی آنها حکاکی شده بود ولی فرصت خواندن آنها را نداشتم ، چون مشایعت کنندگانی که از شهر همراه ما آمده بودند هنوز قصد برگشتن نداشتند .

در این حوالی کرجی‌ها روی رودخانه‌های کوچکتر به چشم می‌خورد ، این کشتی‌ها ۲ الی ۳ متر هستند و بسیار باریک ساخته شده‌اند بطوریکه براحتی واژگون می‌شوند ، ولی تکان ندارند . هر دو انتهای آن از سطح آب بالاتر است چون رودخانه‌های گیلان عمق زیادی ندارند پارو مصرف نمی‌شود و در عوض از یک چوب بلند استفاده می‌کنند ، به مجرد اینکه از رودسر خارج شدیم کوه بسیار زیبایی سامان کوه در سمت راست ما قدرافراشته بود و قله این کوه با عظمت در بالای یک رشته کوه‌های مشجر با انواع درختان توسکا و شمشاد و بلوط و غیره قرار داشت و پوشیده از برف بود ، این کوه‌ها قوسی تشکیل می‌دهند و بمرور که به دریا نزدیک می‌شوند از ارتفاع آنها کاسته می‌شود تا اینکه در ساحل دریا در حد و سخت سرکه به ما زدنرانی تشکابن می‌گویند در کنار آب یک مرتبه هم سطح زمین می‌شوند آنجا دیگر اصلاً ارتفاعی ندارند .

راه ما به طرف جنوب شرقی بود . چند کرجی بزرگ با بادبان‌های

گسترده در روی آبهای آرام دریا دیده می شدند. همه گوز تقریباً ۱۱ حدی راندیدیم، نیم فرسنگ قبل از اینکه به شیرود برسیم از دوست کوه که چند دکان برای فروش نفت در اطراف داشت عبور کردیم. یک دکان قضایی نیز آنجا بود. بازار روزهای یکشنبه است. چند ماهیگیر که صید ماهی آزاد و ماهی سفید می کنند آنجا سکنی داشتند. بعد از نهر دوست کوه از چهار نهر دیگر گذشتیم که به نام گیلکجان - سالم محله - بالالم - و شیر محله معروف بودند. آنگاه از پلورود در نیم فرسنگی دوستکوه که نسبتاً "عریض بود عبور کردیم. در پلورود ماهیگیری کوچکی است که اجاره آن ۱۰۰ تومان است. این رود از سامان کوه سرچشمه می گیرد که فکر می کنم ارتفاع آن تخمیناً "دو هزار و چهار صد متر است. بعد از گذشتن از پلو رود در سمت چپ یک کوره آهن پزی هست محصول آنرا ۲۰ من ۲ قران می فروشند که یک سوم از قیمت لنگرود ارزانتر است.

زمینهای اینجا با تلاقی و پوشیده از نی های صاف و نوک تیز است که برای حصیر بافی بسیار مناسب اند. بعد از آنها مزارع برنج هستند. یک چهارم فرسنگ بعد از پلو رود جنگل شروع می شود بیشتر درختان آن شمشاد است. تاده لیمونجو دریا در طرف چپ قرار داشت. گزاف رود در نیم فرسنگی پلو رود است و پل بسیار بدی از تیر برای عبور تعبیه کرده اند. سواران باید از آب بگذرند. اجاره ماهیگیری آن ۱۵ تومان است. یک چهارم فرسنگ آن طرف تر نوروزجان و نهر دیگری بنام کهنه خشک رود است که مسیر قدیمی رودخانه سیاه کله رود می باشد. اجاره ماهیگیری آن ۲۰ تومان است. در نزدیکی سیاه کله رود ده دوازده خانوار ایلاتی که تاجر اسب و یا آهنگراند زندگی می کنند.

در اینجا ساحل دریا را ترک کردیم و از بستر رودخانه به طرف

جنوب شرقی پیش رفتیم. این منطقه مشجر و زیبا بود. نزدیک محله سیاه کله رود به بلوک باشی برخوردیم جوانی بود با صدای زیر بنام میرزا اسدالله. از اینکه نتوانسته بود اقلان "صد نفر سوار و تفنگچی به استقبال ما بفرستد معذرت خواست و تقصیر را به گردن مهماندار ما انداخت که ما را از راه عوضی هدایت کرده بود. اصولاً "اینگونه احترامات کسالت آوراست ما هم ناگزیر او را بخشیدیم. ما را به خانه کوچکی هدایت کرد که بخاری آن دود می کرد ولی محل آن یکی از زیباترین نقاطی بود که دیده بودم.

ده سیاه کله رود در کنار تپه های مشجری قرار گرفته. کمی از سطح دریا ارتفاع داشت و دریا از آنجا دیده می شد. در این نواحی مانند سایر بلوک حیوانات وحشی و شکار زیاد است. پلنگ و ببر و بز کوهی و حیوان شکاری بزرگی بنام گاوکوهی بسیار دیده میشود. ببر هیرکانی از بین نرفته است و حتی من که در هندوستان ببر را دیده ام از بزرگی پوستی که به من نشان دادند تعجب کردم. در لاهیجان در منزل خان پوست یکی از این حیوانات را دیدم که از پوسته تا انتهای دم حداقل ۳ متر بود. سر یک گوزن را نیز در لنگرود به من نشان دادند که برای تزئین خانه های اشرافی اروپا بسیار مناسب است

سیاه کله رود

بلوک سیاه کله رود جزو لنگرود و به منجم باشی متعلق است. مالیات سالیانه آن ۱,۵۰۰ تومان است و یک حمام و یک مسجد با مناره های به شکل فانوس دارد. یک آسیاب آبی نیز هست که

از آن برای جدا کردن شلتوک برنج استفاده می‌شود. این کار را به طرز قدیمی و با اسراف بسیار انجام می‌دهند. در شیب شمالی تپه‌ها درختان توت و پرتقال و نارنج و لیمو فراوان و عالی بود. آب این محله از برف‌های دائمی سام کوه سرخ‌شبه می‌گیرد و بسیار گوارا است. در این بلوک فقط ۷۰ من ابریشم عمل می‌آید و محصول برنج آن برای مصرف جمعیت محلی کافی است. تقریباً ۶۰۰ الی ۷۰۰ راس گوسفند و تقریباً ۱۵,۰۰۰ راس گاو دارند. سیاه کله رود ۱۵ ده دارد. معروف است که اهالی بخصوص زنان آن از گیلک‌ها خوش قیافه تراند و به نظر می‌آید که اصلاً "خجول نیستند". با وجود اینکه تقریباً هیچ اروپائی به اینجا سفر نکرده است چادر سرنمی‌کنند و یک نوع کفش چوبی بنام پاکتیل که برای من تازگی داشت به پا داشتند. اینها دو پایه به ارتفاع ۶ سانتیمتر دارند و پا به وسیله یک میخ چوبی که بین شصت و انگشت دومی پا قرار دارد در آن نگاه داشته می‌شود. بدون شک بسیار ناراحت‌اند و فقط با تمرین می‌توان با آنها راه رفت.

درختان پرتقال اطراف منزل ماهنوز میوه داشتند ولی تا پائین دامنه کوه برف نشسته بود و هر چند که درختان بسیار بودند و منظره خوشی داشتند حتماً در فصل تابستان زیبا تراند. البته در آن فصل مسافرین مریض می‌شوند. ولی مناظر زیبا تر از زمستان است. سالم‌ترین فصل سفر در سواحل خزر زمستان است.

خروج از رودسر

بعد از اینکه رودسر را پشت سر گذاشتیم احساسی که از دیدن منظره دریا به دکتر هویزش و من دست داد حتماً همان-

احساسی بود که به گزنفون * دست داد هنگامی که با سپاه ده هزار نفری خود از پستی بلند پهای آسیای صغیر عبور کرد. و برای اولیسن بار چشمش به پنتوس افتاد. البته نمی‌شود ما را با آن قهرمانان باستان و با آشیل و اولیس * که در دوران دبستان مراجعان مجذوب کرده بودند و از نام آنها مویه تنم راست می‌شد. مقایسه کرد ولی ماهم به سهم خود رنج کشیده بودیم و از راه‌هایی عبور کرده بودیم که مطمئناً حتی گزنفون در خواب نمی‌دید. در هر حال اکنون از اینکه بالاخره روی زمین محکم و کنار دریا قدم می‌گذاریم خیلی خوشحال بودیم. راه از سیاه کله رود تا دریا گل آلود بود و می‌بایست از میان مزارع برنج عبور کرد ولی خوشبختانه مسافت آن کوتاه بود.

بحر خزر

بحر خزر بر عکس مدیترانه جزر و مد ندارد و آب آن فقط کمی شور مزه است. آقای آبت مقداری از آب بحر خزر را تجزیه کرده بود ولی نتیجه هائیکه به دست آورده با آنچه دکتر کارل وان-بایر *** به دست آورد، متفاوت می‌باشد دکتر کارل معتقد است که آب بحر خزر گاز اسید کربنیک ندارد شاید آقای آبت قبل از تجزیه مدتی آب را تکان داده بود یا ممکن است که در موقع تلاطم گاز تولید

* Xenophon

** Achilles & Ulysse

*** Karl Von Baer

کرده باشد .

در طول ساحل ماسه‌ای دریا و در عقب سر تپه‌های کم ارتفاع و حوضچه‌های آب راکد ، جنگلی بود که آقای فریزر توصیف نموده است ، این تل‌ها از فشار آب نهرهایی که از کوه سرازیر می‌شوند و راهی به دریا باز کرده‌اند ، تشکیل شده‌اند ، نهرها مستقیم به دریا نمی‌ریزند چون با تپه‌ها برمی‌خورند و مدتی از پشت آنها جریان می‌یابند و تا مسافتی مسیر رودها از طریق شمال شرقی است . باد شمال غربی که دائماً می‌وزد به تشکیل این تل‌ها کمک می‌کند .

درخت ازگیل وحشی و شمشاد بسیار زیاد است و در همه جا به چشم می‌خورد ، در طول راه بقدری تنه‌های درخت و قطعات چوب روی زمین و در کنار دریا افتاده که مطمئناً " مصرف چوب ایران را برای یک سال تامین می‌کند .

از ده جای جان که ما مزاده‌ای دارد گذشتیم به ما گفتند که قاسم آباد در سمت راست در بالای دهکده‌ای بنام بندابین است که یک برج قدیمی دارد به ارتفاع ۹ الی ۱۲ متر و یک راه زیر زمینی به آن منتهی می‌شود . از دهانه خشکه رود تارودخانه قاسم آباد ، که در آنجا در زیر سایه درختی صبحانه خوردیم ، یک فرسنگ فاصله بود . سپس از شش نهر کوچک گذشتیم که در تابستان خشک می‌شوند .

معدن سنگی بعد از قاسم آباد است که هدایت اله خان رشتی قبل از اینکه توسط آقا محمد خان به قتل رسد از آن استفاده می‌کرد .

قاسم آباد

قاسم آباد دو محله بالا و پائین دارد در قاسم آباد

بالا باغات عالی هست بخصوص باغی متعلق به منجم باشی است که محصول آن ۱۸ من ابریشم و ۵۰۰ خروار برنج است ، همین شخص ۲۵ من ابریشم و ۳۰۰ خروار برنج از قاسم آباد پائین برداشت می‌کند . در این دو محله ۳۵۰ من روغن نیز عمل می‌آید .

پس از عبور از نهر بدون اهمیتی به اوشیان رود رسیدیم و مجدداً از نهرهای دیگری گذشتیم و به رود بسیار گل آلودی که محل ماهیگیری بود رسیدیم ، پس از گذشتن از جنگل به میان ده رسیدیم که بیسلاق اهالی تنکابن است و مردم در تابستان به کوههای جورده می‌روند این کوهها عظیم و مرتفع اند ، در سمت راست ماسخت سر * قرار داشت .

سخت سر

از دور تپه‌های بار فروش به چشم می‌خورد ، رودخانه سرخانی ، مرز بین گیلان و مازندران است و بعد از عبور از آن گیلان را با خوشحالی بسیار در عقب سر گذارديم ، سپس از سخت سر عبور کردیم و از میان جنگل به طرف جنوب شرقی رهسپار شدیم ، کمی بعد از دریا پشته که مزارع برنج بسیار غنی و درختان متعددی داشت گذشتیم .

چهارده بار از ترک رود عبور کردیم که ضمن آن آشپز من یکبار در گل افتاد از میان درختان پرتقال و انبارهای برنج که برپایه‌هایی قرار داشتند راه می‌پیمودیم تا به محله کند خط رسیدیم ، در آنجا یک آسیاب آبی کنار نهری ساخته بودند و راه سنگلاخ بود ، در اینجا محله دیگری بنام آخوند محله بود و سپس به لووی رود رسیدیم که صخره‌های

* سخت سر نام قدیمی رامسر است .

بزرگی داشت . از محله‌های نارنج بن ، کندسیروزوکیان و از میان مزارع برنج‌خانه‌های بزرگ دهقانان که سقفهای سفالین داشتند عبور کردیم تا به ده آب گرمی که محل اتراق مابود رسیدیم .

چشمه آب گرم

در اینجا بسوی گوگرد بسیار قوی استشمام می‌شد و بزودی آبی دیدیم که از چشمه‌ای جریان داشت و در جوی بسیار کثیفی جاری بود . در خانه‌های دهقانان منزل کردیم . فقط هشت الی ده خانه وجود داشت . شب به دیدن چشمه آب رفتیم و چون این چشمه‌ها را تا بحال توصیف نکرده‌اند من چند کلمه راجع به آنها خواهم نوشت . شش چشمه بزرگ و چندین چشمه کوچکتر که همه کم عمق اند و وجود دارد که یکی از آنها به زنان اختصاص دارد و گرد آن دیوار ناقصی از سنگ ساخته‌اند ، حرارت چشمه بزرگتر که نام آن آب گرم بزرگ است ۱۱۴/۵ درجه فارنهایت است .

چشمه دومی مخصوص بچه‌ها است و حرارت آن ۱۱۱ درجه فارنهایت است ، سومی که مختص زنان است ۱۰۹ درجه فارنهایت حرارت دارد . چهارمی انجیرین است و ۹۸ درجه گرما دارد . کمی پائین تر در قسمت چپ رودخانه کوچکی از میان جنگل زیبایی جاری بود و دو چشمه آب گرم دیگر به نام خلوک با ۹۸ درجه و زنگابن با ۱۰۱ درجه فارنهایت وجود داشت . آب آنها بخصوص آب چشمه بزرگ به مقداری زیاد گوگرد و همچنین گاز اسید کربنیک دارد . بعلاوه آهک و مقداری آهن و املاح . اهل محل از این آب فقط برای استحمام خارجی استفاده میکنند و پرهیز غذایی نمی‌کنند ، از این آب بخصوص برای امراض جلدی و روماتیسم

و عوارض تب و نوبه استفاده می‌شود .

شکار

صبح بیست و نهم به شکار رفتیم ولی کشتزارهای اطراف مانع این کار شدند و در نتیجه شکاری نیافتیم . واقعه‌ای که ما را بیش از همه چیز عصبانی کرد این بود که بعد از اینکه مدتی بیپه‌ده گشتیم گراز از جلوی پایمان فرار کرد و به جنگل پناه برد و سگها به دنبالش رفتند . این سگها شکل غریبی دارند ولی برای شکار حیوانات خوبی هستند ، قوی و وحشی اند و فقط اربابشان رامی‌شناسند . در این شکار ده‌ها وزده نفر تفنگچی ما ز درانی همراه ما بودند و همه تفنگهای چخماقی داشتند و به نظر ورزیده و قوی می‌آمدند و اگر چنانچه خوب تعلیم می‌دیدند حتما می‌توانستند جلوی تهاجم دشمن بخوبی ایستادگی کنند .

لباسشان از شلوار آبی تنگ و بالاپوشی از همان رنگ که در جلوی سینه باز می‌شد تشکیل می‌شد ولی همه مندرس و وصله شده بود . سرو وضع و لباس زنها مرتب تر است ولی بطور کلی زیاد عادت به نظافت ندارند . از حمامهایی که در همه نقاط ایران یافت می‌شود استفاده می‌کنند ولی خیلی تمیز نیستند ، چون بعد از استحمام همان لباسهای کثیف سابق رامی‌پوشند و با همان لباسها می‌خوابند .

خانه‌ای که موقتا در آن منزل کردیم تقریبا دویا از سطح زمین ارتفاع داشت و با الوار ساخته شده بود و شکافهای بین چوب را با گل پوشانده بودند ، سقف آن مرتفع و از سفال بود . صاحبخانه به وسیله نردبانی به آن جا بالامی‌رفت و از آن بعنوان انبار برای اثاثیه خود استفاده می‌کرد . این خانه فقط از یک اتاق تشکیل می‌شد که من در

آن می‌خوابیدم و ایوانی داشت که عده‌ای از مستخدمین من در آن‌ها گرفتند. سقف این اتاق با الوارهایی که با دود سیاه کرده و با گل اندود نموده بودند پوشانده شده بود. درست چپ در سوراخی بود که تقریباً ۱۰ سانت قطر داشت. مصرف آن را نفهمیدم، شاید بادگیر بود. در هر حال برای خارج شدن دود بخاری کوچک بی‌لوله تعبیه نشده بود و دود بخاری تقریباً "ماراکورمی کرد" چون امکان نداشت از آن منفذ کوچک خارج شود.

در وصف شغال‌های گیلان

در مجاورت خانه ما انباری از گاه ساخته بودند که طویل‌گاوها بود و برای استفاده سایر مستخدمین خالی کرده بودند. گاوها برای جبران ناراحتی نیمه شب ما را بیدار نگه داشتند. لانه مرغ و خروسها در فاصله‌ای ساخته شده بود و چند پا از سطح زمین ارتفاع داشت. این لانه‌ها شکل عجیبی داشتند و اغلب از تنه خالی درختان ساخته شده بودند. این کار محض احتیاط است. چون پرندگان در معرض حمله شغالها که همه شب در حوالی دهات می‌گردند هستند. در همه نواحی ایالات خزر بعد از غروب آفتاب و در شب زوزه عجیب شغالها شنیده می‌شود. وجود آنها همیشه نمایانگر پائین رفتن درجه حرارت است. ایرانیان می‌گویند شبی که شغالها زوزه می‌کشند و سگها جواب می‌دهند هوای روز بعد خوب خواهد بود ولی اگر شغالها به تنهایی آرامش شب را بهم بزنند روز بعد هوا متغیر خواهد شد.

داستانهای عجیبی از جرات شغالهای گیلان شنیده‌ام. درهند

معروف بود که فقط اجساد مرده می‌خورند ولی گیلانیها با این حرف موافق نیستند. در حال حاضر شغالهای اینجا بزرگتر و قویتر از شغالهای هندوستان اند. در نزدیکی رشت در کنار دریاچه‌ای بنام عینک (که به خاطر شباهتش به عینک چنین نامیده می‌شود) شغالها می‌نشینند و با گستاخی عابری‌ران‌ها می‌کنند و تا وقتی که بطرف آنها شلیک نشود حرکت نمی‌کنند. در رشت سگ کم یافت می‌شود چون شغالها توله‌سگها را می‌خورند. توله سگ زیبای دکتر هویزش به همین سرنوشت دچار شد و شغالها آنرا دریدند. شغال در این حوالی آفتی است و آسیب فراوانی به باغات هندوانه می‌رساند. در بعضی نقاط کشیکچی‌هایی می‌گذارند که شب روی چهارپایه‌های بلندی می‌نشینند و با شلیک تیر و بازوزه‌های ناموزون مانند زوزه حیوانات آنها را می‌ترسانند. گراز نیز آفتی است چون هم فراوان و هم وحشی است و آسیب بسیاری به مزارع برنج می‌زند. آنها را نیز به همین وسیله دور می‌کنند.

کوههای بین سخت سر تا بار فروش *، نیم دایره وسیع و زیبایی راتشکیل می‌دهند و چندین رشته کوه، یکی بالای دیگری، در پای قله‌های یربرف جوورده و دوهزار قرار دارند.

پنجشنبه‌سی ام دسامبر ساعت نه صبح از آنگرم راه افتادیم. محل اتراق بعدی ما می‌بایست در خرم‌آباد * * در چهار فرسنگی جنوب شرقی باشد. مسیر ما بار دیگر به سوی دریای خزر و از طریق شرق و شمال شرقی بود. از راه باریکی که در دو طرف آن درختان شمشاد و بوته‌های تیغ روئیده بودند و از پل چوبی روی سلم رود (که آقای آبت‌اشتهاها ساریم رود نوشته‌اند) عبور کردیم.

* نام قدیمی شهر بابل بود.

* * خرم‌آباد نام قدیمی شهبوار است.

در اینجا دوراه وجود داشت یکی از قسمت بالای ده می گذشت و به گرم رود رسید محله منتهی می شد و دیگری را که ما انتخاب کردیم از قسمت پائین ده و از میان مزارع وسیع برنج و باتلاقی کوچک می گذشت ، در عقب سرما دهانه سلم رود بود که مسیر آن از طریق شمال غربی شمال به طرف شمال غربی است ، در مقابل ما خلیج کوچکی قرار داشت ، راه به طرف شرق جنوب شرقی بود و از کنار آن می گذشت ، نشنا رود در ۹ کیلومتری شمال شرقی جریان دارد و فاصله بین این رودخانه از کنار دریا تقریباً ۹ کیلومتر است ، دونه کوچک که یکی رشته ای از سید محله است و دیگری شورآب نام دارد در این محل جریان دارند ،

نشارود

قسمت بعدی مسیر ما از سیگارود به بعد با گیلان تفاوت داشت ، تقریباً "همراه از کنار مزارع می گذشت و هیچ گونه بتدای وجود نداشت ، نهر بعدی بارش رود بود که در نزدیکی دهانه آن دهی به همان نام قرار داشت ، بعد از آن نشارود است که در نزدیکی دریا دو رشته می شود ، یک رشته آن عمیق و کم عرض است و دیگری کم عمق ولی سنگلاخ ، این رودخانه از جنوب غربی به شمال شرقی جریان دارد و در دهانه آن تلماسه هایی قرار دارد ، طبق معمول رودخانه از مجرائی در شمال شرقی به دریای می ریزد ، در این محل صبحانه خوردیم و سپس سوار شده کمی بعد از ساعت یازده به راه افتادیم ، از نشنا رود تا مرز رود خلیج دیگری است به عرض دوفرسنگ ، سپس از نهر کوچک رودخانه خشکی که کف آن سنگ بود عبور کردیم ، دونه دیگر نیز سر راه قرار داشتند که آب آنها تا زیر شکم اسبها می رسید ، این دونه را از شعبات

چالک رود هستند و در کنار مزارع برنج جاری اند ، بتدای دو طرف راه خشک بودند ولی در طالش در این فصل مسافرین می توانند در تمام طول راه بدون اینکه از اسب پائین آیند از گیل وحشی بخورند ، اکنون قسمتی از جاده از کنار دریای گذشت .

مدتی از میان علفزاری عبور کردیم تا دوباره به ساحل دریا رسیدیم سپس یکی دیگر از نهرهای متعدد به نام طیروم را در جلو خود دیدیم ، آب آن تا زیر رکاب اسبها می رسید . در آنجا یکی از کرجی هایی که در لنگرود دیده بودیم لنگر انداخته بود و نفت ترکمنها را می فروخت و برنج می خرید ، پس از عبور از نهر دیگری به محله شیر رود رسیدیم ، در اینجا اما مزاده ای بود که در مقابل آن درخت چناری قرار داشت ،

در گیلان درخت چنار بقدری کمیاب است که می توان تعداد آنها را شمرد ، در شهر وسیع رشت فقط دو عدد هست و در نزدیکی جنگل در کنار دریا اصلاً وجود ندارد . به جهت اینکه درخت نادری است از آن نام بردم ، رود اوشیا کم عمق و باریک است و در کنار راست آن چاوش محله قرار دارد ، چند قدم بعد از دهانه این رودخانه جاده تا نهر کوچکی که ازواشکن محله جاری می شود گاه از کنار دریا و گاه از میان جنگل انبوهی می گذشت ، از آنجا تا ده گلی جان راهی وجود داشت این ده متعلق به میرزا علی نایب حبیب اله خان سرتیپ حاکم ایالت تنکابن ، کلار ساق و کجور است ، وی با خواهر نایب از دواج کرده است ،

گلی جان

در گلی جان برای مامزلی آماده کرده بودند ولی من اطلاع

نداشتم و به کدخدای احمقی که از طرف نایب به استقبال من آمده بود گفتم که میل دارم در خرم‌آب منزل کنم .

کدخدایا از روی نادانی و یا از روی بدجنسی پیام حاکم را به من نرساند ، وقتی که بالاخره به خرم‌آباد رسیدیم هیچ چیز برای پذیرائی ما آماده نبود . از نوسر کلاوه و مندر عبور کردیم . در این رودخانه در طول سال ماهی آزاد صید می‌کنند و این ماهی‌ها را در حوضی نگاه میدارند و هر وقت مشتری پیدا شود می‌فروشند .

قبلاً "اجاره ماهیگیری محله تنکابن در سال ۵۰۰ تومان بود ولی بعد از سقوط صدر اعظم قبلی ، ارسلان خان حاکم گیلان آنرا به دست گرفت و اجاره به ۶۰۰ تومان افزایش یافت . حبیب‌اله خان ماهیگیری رودخانه مندر را به شخصی به نام میرزا جان به مبلغ ۵۶۰ تومان اجاره داده است . این رودخانه از دو محل سرچشمه می‌گیرد : ماران و دو هزار که در یک فرسنگی دریا به هم دیگر متصل می‌شوند . چند پل چوبی روی آن ساخته اند ، آنجا دو کرجی لنگر انداخته بودند که از سیاه سوسر در شرق آنزلی آمده بودند و مشغول خرید برنج به مبلغ هربیست من شاهی ۲۵ قران بودند . این مبلغ بسیار گران است ولی در اثر حکومت بد ارسلان خان همه چیز گران شده است .

بعد از مندر راه ما جنوب شرقی بود ، جاده کمی سربالا بود سپس به دشت مسطح و باری رسیدیم که در چپ آن چند کلیه به نام قربان رزبار بود . در اینجا به جاده بدی که از میان مزارع برنج می‌گذشت و دشمن قدیمی ما بود برگشتیم . کمی بعد وارد مسیر رودخانه خشکی شدیم که سنگلاخ بود ، سپس بار دیگر به جاده گل آلودی که در دو طرف آن درخت و بنه و پیچک‌های بدون برگ روئیده بود رسیدیم . در سمت چپ ماده کوکلا به قرار داشت . در سمت راست ما ده مزار دوست واقع شده بود که مزارع برنج بسیار عالی داشت . این مزارع تا دهکده

خرم‌آباد که در دشت سرسبز زیبایی در ۵/۶ کیلومتری کوهپایه و تقریباً ۵ کیلومتری دریا قرار دارد ، ادامه می‌یافت .

خرم‌آباد

این محل علی‌رغم نام دلپذیرش در حلقه اول محل اتراق راحتی به نظر نمی‌رسید و چند نفری را که دیدیم خیال بی‌احترامی داشتند . تصمیم به ادامه راه گرفتیم تا منزل دیگری بیابیم ولی نایب با عجله هر چه تمامتر رسید و اشتباهی را که رخ داده بود توضیح داد و ما را به خانه خالی و بزرگی هدایت کرد که متعلق به حبیب‌اله خان بود . اطراف آن دیواری از گل بود که بالای آنرا کاشیکاری کرده بودند و آنرا با گچ که در گیلان تقریباً "مصرف نمی‌شود محکم نموده بودند . در محوطه وسیعی در داخل حیاط ، درختان پرتقال و لیمو و چند چنار بود ، زمانی خانه خوبی بوده ولی مانند همه چیز خوب در ایران از آن مواظبت نشده و در نتیجه خراب شده بود . سقف آن سوراخ بود و اتاق من درنداشت . در میان حیاط حوض خالی و بزرگی بود ، سعی کردیم که این منزل موقت را برای اقامت خود مناسب گردانیم سپس مقداری غذای سرد که همراه داشتیم خوردیم ، شام خوبی هم از طرف خانم صاحب‌خانه رسید ، ظاهراً "چندی پیش خان با دو همسر دیگرش و ۲۰۰ تنگچی به تهران رفته بود تا وظیفه فتوالتی خود را در قبال شاه انجام دهد و مراجعت وی بستگی به اوامر شاه داشت . او موظف بود که یک گروه هشتصد نفری تنگچی نگهدارد و قرار بر این بود که آنها سالی شش تومان از دولت حقوق بگیرند ، می‌گویند تعداد افسران با درجات مختلف صد نفر است و اسلحه نسبتاً خوبی دارند و غیر از

افسران که سلاحهای قابل استفاده ای دارند ، کسانی که درمواقع ضروری برای دفاع ازوطن احضارمی شوند افراد بی سروبی پاهستند که فاقد سلاح خوب وغذای مناسب اند وبسیار بد خدمت می کنند ، این افراد حقوق دریافت نمی کنند و به طوری که می گویند : تعداد این مدافعین ملی پنجهزار نفر است . در این قسمت از ایالت تفنگها اغلب چخماقی است ولی در قسمت شرق اکثرا فتیله دارند ، خارج ازباغ خان درخت سرونازی قد برافراشته بود و کمی دورتر از آن مسجد محقری بود که سعی کرده بودند آنرا با آجرهای رنگین تزئین کنند ولی نتیجه چندان خوبی نگرفته بودند .

مهمترین محصول این منطقه برنج ، روغن ، و ابریشم است . از ابریشم ، چادرشب ، الیجه ، پیراهن ، دستمال و شلواری های قرمز رنگ وغیره می بافند ، برنج رابه آستر خان (حاجی ترخان نام صحیح آن است) و باکو و گیلان و قزوین و تهران می فرستند و این محصول به خاطر سفیدی ولذیذی اش بسیار مطلوب است .

خرم آباد محله کوچکی است که بدون شک بیش از سی خانه ندارد ، در این حوالی شهر بزرگی وجود ندارد ، روز آخر سال از خرم آباد خارج شدیم و تا چشمه کیله همان راهی را که طی کرده بودیم پیمودیم . از آنجا به سمت شمال شرقی تغییر جهت دادیم و کمی بعد به ساحل دریا رسیدیم ، سپس به فاصله چند صد قدم در کنار جوی آب وزیر سایه درختی کمی توقف کردیم . دهانه رودخانه مذکور به طرف شمال غربی شمال جاریست و از این مکان مسیر رودخانه از رود از طریق شرق جنوب شرقی جریان دارد .

آخرین رشته کوهی که دیده می شد و تا ساحل دریا امتداد داشت مدوبند نامیده می شود ، کلا رستاق در شرق شمال شرقی قرار دارد . ما از کنار ساحل حرکت می کردیم و مسیر ما اغلب از طریق شرق جنوب

شرقی بود .

بعد از صرف صبحانه از ننی رود و حاجی محله گذشتیم مدتی هم در جنگل راه پیمودیم ، گاومیشهای حبیب اله خان زمستان در این محل به سر می برند ، در سمت راست این محل کمی بالاتر محله شیربج است ، نهر بعدی تیرپرد سراسر و روی این نهر مرحوم عموی حبیب اله خان یک پل چوبی محکم و خوب برای عبور اسبها وغابریین ساخته بود که خرابه های آن هنوز باقی بود و متاسفانه بیش از دو سال دوام نیافته بود ، در اثر سیل از بین رفته بود و کسی هم آنرا تعمیر نکرده بود .

هنگام طنیان آب می باید با قایق از اینجا گذشت . یک قایق ماهیگیری هست که اجاره سالیانه آن فقط شش تومان است ،

در دهانه رودخانه ماهی سفید و ماهی آزاد صید می شود ، این رودخانه بسیار سریع و خطرناک است و در پائیز امسال ، ۱۸۵۸ ، دوازده نفر در حال عبور از آن غرق شدند ، کمی بعد به رود راه پشته رسیدیم که از محله ای به همان نام جریان دارد . در آنجا از میان بته ها و درختان تنومند جنگلی گذشتیم .

راه تارود زوار کله خوب بود ، این رود از دو مجرا به دریا می ریزد ، در اینجا من اول کسی بودم که در سمت راست جاده گل نرگس دیدم ، در این حوالی برکه های آب را که فراوان است ، در سمت چپ در کنار دریا و خارج از جنگل چند عدد از بناهایی که برای راندن شغال می سازند و قبلا توصیف کردم دیده می شد این بناها در تابستان برای کسانی که نمی توانند از جهنم اطراف خزر به بیلا قلات فرار کنند مناسب است ، مردم در تابستان از گرما به مناطق خنک و مرتفع پناه می برند ، چون نسیم دریا بیلا قلات را از حشرات متعددی که این مناطق زیبا را آلوده می کنند ، ایمن می دارد ، خرمگس را که فریزر توصیف

کرده باید دید تا باور کرد. آنها در تابستان بسیار زیادند و با نیش زهر آگین و با سماجت خود اسبها و سایر حیوانات را به حالت جنون در می آورند، خون بدنشان را مانند زالومی مکنند و تنهاراه چاره فرار است. در این سفر فقط شیش مراخیلی رنج داد، حشره دیگری وجود دارد که چه بسا خاص گیلان است و از شراب لذت می برد، به محض اینکه شیشه‌ای را بازمی کردیم داخل آن می شد و تعداد زیادی بدین طریق غرق می شدند، مسیر ایزارود جنوب شرقی به شمال شرقی است. ماهیگیری آنجا راکه اکثر آنمحصر به ماهی آزاد است به مبلغ سی تومان اجاره می کنند، کرجی هانیزی توانند آنجا لنگر اندازند.

بعد از ایزارود، جنگل که درصد قدمی راست جاده است با تلاقی بود. در اینجا مشغول ساختن دهکده‌ای بودند کمی بعد از نشتارود خانه بود که مسیر آن از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی است و در آنجا سه کرجی از سرخ رود مازندران دیدیم که در این فصل زمستان به واسطه طوفانهای خزر به آنجا پناهنده شده و لنگر انداخته بودند. بارشان برنج بود، که از قرار هر ۲۰ من شاهی ۱۵ قران می خریدند این کرجی‌ها می توانند چهل خروار (هر خروار ۵۰ من) حمل کنند درخت ازگیل و شمشاد و غیره در جنگل بسیار زیاد بود.

در پسند رود با چند تن از آقایان ایرانی که به استقبال ما فرستاده بودند برخوردیم، در این رودخانه یک کرجی لنگر انداخته بود، جنگل هم چنان در طول راه ادامه داشت. از محله‌ای به نام تازه آباد گذشتیم و بعد از نهرهای کاظم آباد و عباس آباد که هر دو از طریق جنوب غربی به شمال شرقی جریان داشتند عبور کردیم.

عباس آباد

بعد از به‌ده‌زیبائی به همان نام رسیدیم این ده موقعیت خوبی

دارد و روی پشته‌ای سرسبز و به فاصله کمی از کنار دریا قرار دارد، موقعیت عباس آباد از موقعیت دهات بسیاری که تاکنون دیده بودم مناسبتر می نمود. عقب آن مزارع برنج و با تلاقی است، دریای خزر در جلو آن واقع شده، و کوههای بلند و زیبا از دور به چشم می خورند. عباس آباد در آفتاب می درخشید، زمین زیر پای ما محکم و سبز بود، رئیس عباس آباد (نام این ده به شاه عباس مربوط نیست و نام یکی از اهالی محلی است که بانی آن بوده) یوسف میرزا نام دارد پیرمردی است که زن جوانی گرفته، او عموی حبیب اله خان است و مارابه تواضع بسیار پذیرفت و در عمارتی آجری که به دریا نزدیک بود منزل داد، این عمارت قسمتی از مسجد بود و برای ما مردم مسیحی جای عجیبی بود به خصوص که برای سکونت زیاد مطلوب نمی نمود. لوله بخاری آنرا بسیار بد ساخته بودند و مجبور شدیم آتش را خاموش کنیم، علاوه بر این پنجره هم نداشت ولی چهار در داشت که هر کدام به یکی از چهار جهات جهان باز می شد. ما ناچار شدیم آنها را به بندیم و در روز شمع روشن کنیم و آشپز من با اجازه مقامات همان جا مشغول پخت و پز شد.

موقع نماز چون ما حرمت آن محل مقدس را ندیده انگاشتیم، مؤذن بیچاره به کنار دریا پناه برد و در آن محل با صدای محزون و شکسته خود مؤمنین را به نماز خواند، در عباس آباد فقط دو خانه قابل سکونت وجود دارد یکی منزل خان است و دیگری مسجد که ما با سایر مستخدمان در آن منزل کرده بودیم. هر دوی این عمارات از آجرهایی که از ساختمانهای قدیمی‌تر برداشته شده‌اند بنا شده بودند، در خانه خان سعی شده بود که با آجر تزئیناتی انجام دهند، البته خان ترجیح می داد که ما را در خانه خودش جا دهد تا مسجد را نجس نکنیم ولی چون میهمان شاه بودیم و

فرمانی از جانب وی داشتیم ، اگر ما رادرمحل مناسبی جای نمیداد ممکن بود برایش مخاطره‌ای ایجاد شود ، بدبختانه آنچه جزو بهترین محسوب می‌شد زیاد خوب نبود ، در هر حال نمی‌توانست بدون اینکه فامیل خودش را از خانه بیرون کند ما را آنجا جای دهد و ما هم ، بخصوص از این لحاظ که برای زنان ایجاد مزاحمت می‌شد ، اصرار نکردیم .

همان طوری که نوشتیم عباس‌آباد موقعیت بسیار خوبی دارد ولی خانه‌های آن و از جمله خانه کدخدا و مسجد همه مانند غار هستند و مایحتاج زندگی آنطوری که مایل بودیم به دست نمی‌آمد ، گوسفند تقریباً "وجود نداشت ، مرغ و خروس کم و آرد و گندم نایاب بود . جو برای اسب پیدا نمی‌شد ولی خوشبختانه شکار فراوان بود . ما شانس شکارکردن نداشتیم چون وقتی همراه چهارده نفر بلد به شکار رفتیم فقط ردپای گرازها رادرمزارع برنج دیدیم . بطور کلی روزید یمنی بود ، چون آقای آبت که اکثراً واقعیت را می‌نویسند می‌گویند که درعباس‌آباد شکار فراوان است .

در این ده بیست و پنج خانه هست . یک قبرستان دارد که مانند سایر قبرستانها تیکه در ایران دیده‌ام ، هیچ‌گونه تزئیناتی نداشت ، عجیب است که در ایران هیچ‌کوشی برای تزئین قبور نمی‌شود در ترکیه و وضع کاملاً متفاوت است ، در آسیای صغیر نیز اینگونه احترام به مردگان کمتر شده است ولی در هر حال قبرستانهای آنها شبیه قبرستانهای محقر ایران نیستند . من از دقیقه‌ای که وارد ایران شدم متوجه این موضوع گشتم .

روز سال نورادرعباس‌آباد گذرانیدیم ، منزل بعدی دراورنگ در چهار فرسنگی از طریق شرق جنوب شرقی بود ، ساعت هشت و نیم صبح راه افتادیم . شروع جاده بسیار خوب بود و راه از منطقه سرسبزی

که بین دریا و مزارع برنج قرار داشت تا رودخانه حسین‌آباد که از جنوب غربی به شمال شرقی جریان داشت ، یکسان بود ، رودخانه حسین‌آباد پل چوبی بدی دارد که عابری آن عبور می‌کنند ، در کناره شرقی آن محله کوچکی به همان نام وجود داشت . بیست دقیقه بعد از اینکه راه افتادیم به محله‌ای به نام اومیش کلا رسیدیم که در دو طرف نهر قرار داشت و در شمال آن تلماسه‌ای قرار داشت ، محلی که این نهر به دریا می‌ریزد شرق شمال شرقی است ،

بعد از اومیش کلا جاده تغییر جهت می‌داد و تا فاصله یک کیلومتر و نیم از میان جنگل می‌گذشت ، در سمت راست درختان بسیار زیبای جنگلی دیده می‌شد ، راه باریکی بود که به معدن آجر منتهی می‌شد ولی اهالی ترجیح می‌دهند که از خشت خانه بسازند چون آسانتر است و همه جا گل فراوان است آثار یک ساختمان قدیمی از بین رفته بود و چون زمین را برای بدست آوردن آجر کنده بودند ، مسافری کنجکاو و عتیقه‌شناس قادر نبودند که از نقشه خارجی قصر یا قلعه سردر بیاورند در هر حال به نظر می‌رسید که در قدیم ساختمان بزرگی آنجا بوده است و اکنون هم مقدار زیادی آجر آنجا بود ولی نه اهالی و نه ما نتوانستیم بفهمیم چه بود است .

اسپ چینی

در اینجا آنرا اسپ چینی می‌گویند ، پسر رئیس عباس‌آباد به من گفت که در ایام گذشته شخصی به نام عثمان خان آنجا زندگی می‌کرد شاید قصر قدیمی تاتارها بوده است ، کی می‌داند ؟ اطراف آن درختان بسیار زیبایی روئیده بود ، در سمت چپ یک

قبرستان بود که اطراف قبرها گل ترگس کاشته بودند . بعد از نهری کوچک و یک کیلومتر ونیم بعد به رودخانه اسپ چین و محله‌ای به همان نام رسیدیم . این رودخانه نسبتاً عریض بود و کف آن ماسه‌ای است و مسیر آن از طریق جنوب به طرف شرق شمال شرقی است راه از میان جنگل با درختان بلند و شمشاد و از نزدیک دریا می‌گذشت . چهار کیلومتر بعد از عباس آباد به خرگرد رسیدیم که مسیری پرپیچ و خم و جریانی ملایم داشت و آب آن گل‌آلود بود مسیر آن از جنوب غربی به طرف شمال شرقی بود . در کنار شرقی این رود در نزدیکی محله جمشید آباد صیحانه صرف کردیم . از آنجا دو راه هست یکی از ساحل دریا می‌گذرد و دیگری از میان جنگل . ما جاده دوم را انتخاب کردیم و از میان درختان از گیل و گوجه وحشی عبور کردیم .

سپس از نهر باریکی عبور کردیم و به منطقه‌ای پوشیده از شمشاد رسیدیم . صد قدم آن طرف تر به نهر دیگری رسیدیم . بعد از آن به مقدار زیادی درختان توسکا برخوردیم که بازحمت از میان آنها و بته‌های تیغ عبور کردیم تا دوباره به ساحل دریا رسیدیم . آنگاه از اسپهرود گذشتیم که از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی جریسان دارد . باز به جنگل و درختان شمشاد رسیدیم . در میان آنها درختان یاسمن و شمشاد و غیره بسیار بود . بهمین منوال گاه از ساحل و گاه از نهرهای کوچکی عبور کردیم . نمک آبرود که از جنوب شرقی به طرف شمال شرقی جریان دارد مانع دیگری بود و محلی است که کلا رستاق از آنجا شروع می‌شود . بعد از عبور از آن از سه طیل انبار یا انبار بریشم گذشتیم این طرف گیلان چون بریشم فراوان نیست از اینگونه انبارها زیاد وجود ندارد ولی نی و درخت اقا قیا زیاد است . بعد از نی رود سرکه از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی و جنوب غربی به شمال شرقی جریسان دازد گذشتیم . در اینجا غلام هاشم .

بیگ که آق‌سای دُریا * او را با نامه‌هایی به نزد مافرستاده بود ، به ما ملحق شد و خبر آورد که فنسولگری و سفارت را تحت اداره دولت هندوستان قرار داده‌اند . این موضوع برای من خوش آیند بود چون مدت نه سال در هندوستان در حکومت هند شرقی خدمت کرده بودم و از لحاظ من فقط ادامه کارم بود .

عقاید مؤلف درباره نحوه حکومت انگلیس در هندوستان

خوشبختانه حکومت هندوستان جلوی پیشرفت روسها را گرفته است . زمانیکه در پیشاور بودم درباره فعالیت روسها در سال ۱۸۵۰ مطالعه کردم و متوجه شدم که آنها مرتب به سوی خیوه و بخارا پیشرفت میکنند . تعصبات مذهبی حاکم بخارا که استودارت و کانالی * راه کشتن داد جلوی روسها را نگرفته است و روسها به ظاهر به خاطر تجارت رفت و آمدی برقرار کرده‌اند . ولی متوجه شده‌اند که پیشروی آنها از طریق ایران مشکل خواهد بود . در صورتیکه امکان دارد از طریق دریای آرال آسانتر به آن نواحی دست یابند ، اگر آن دریای داخلی را می‌گرفتند می‌توانستند به مرور سرزمینهای بین دریا و کوهستانهای افغانستان را تحت سلطه خود در آورند . آنها می‌دانند که پیشروی

* آقای دُریا نماینده دولت انگلیس در تهران پس از مراجعت ماری در ۱۸۵۸ بود .

* این دونفر از طرف نماینده انگلیس در ایران برای جمع‌آوری اطلاعات به بخارا اعزام شدند ولی امیر بخارا آنها را به قتل رساند .

تدریجی از آن سو کمتر توجه اروپا را جلب خواهد کرد و بهتر از نقشه‌های قبلی در مورد تسلط بر آذربایجان و خراسان و هرات است. در عوض آنها مشغول فعالیت علیه ایران هستند و صدر اعظم قبلی ایران به آنها کمک می‌کرد و دولت بریتانیا نیای کبیر را مورد اهانت قرار می‌داد. هر چند هر ایرانی که با جغرافیا آشنائی داشته باشد (و صدر اعظم هم از آن بی‌اطلاع نبود) خواهد دید که امپراطوری ما وسیع و قدرت نظامی ما بسیار است و ما اگر هم به دلیل دیگری نباشد به خاطر منافع خودمان باید از سلطنت ایران علیه روسها حمایت کنیم تا هندوستان ایمن باشد. من از آن اشخاصی نیستم که فکر می‌کنند روسیه نمی‌تواند به ایسن زودیها به ما حمله کند. شکی ندارم که آنها به این کار مایلند و دلیل آنکه تا به حال به آن مبادرت نکرده‌اند این است که دنبال فرصت مناسب می‌گردند، ضمناً "معتقدم که وقت آن روزی فرا خواهد رسید ولی هنوز زود است. من در کریمه * بودم و می‌دانم که قوای روس که به امداد ارتش سیاستویل * فرستاده شد در راه چه کشید، بنا بر این فکر نمی‌کنم که سربازان روسی در حمله به هندوستان بتوانند حتی موفقیتی را که در سیاستویل به دست آوردند کسب کنند. بیابانهای خشک و کوهها و مناطق بایر بین روسیه و هندوستان در واقع مانع این کار خواهد شد. مادامیکه ایرانیان و افغانها آزاد باشند و بتوانند از منافع خود دفاع کنند روسها شانس نخواهند داشت. اگر در انقلاب گذشته در هند، روسیه این موانع را پشت سر گذارده و به پشاور حمله کرده بود فکر نمی‌کنم برای ما چندان خطرناک می‌بود در هر حال

* جنگ کریمه در سال ۱۸۵۶ بین فرانسه، انگلیس و ترکیه علیه

روسیه بود.

* سیاستویل جبهه جنگ کریمه بود، Sebastopole

خوشبختانه انقلاب فراموش شده است و آن عده از افرادی که راجع به این اوضاع خوشبین نبودند اکنون کنار رفته‌اند و ما با روش جدید خود در هند حکومت خواهیم کرد و به خواست خدا روش صحیحی پیش خواهیم گرفت، باید به مذهب و طبقات مذهبی آنها احترام گذاریم و تعصبات آنها را رعایت کرد بخصوص نباید عقاید و قوانین انگلیس را بر آنها تحمیل نمود چون امکان دارد از قوانین ما سوء استفاده شود، ما باید در هندوستان حکومت کنیم و گرنه از آنجا رانده خواهیم شد چنانکه در قیام اخیر ممکن بود این وضع پیش آید. در ضمن اگر روسها نیز به پشاور نزدیک شوند امکان دارد نظیر این واقعه رخ دهد و برای اینکه بتوانیم حاکمیت خود را حفظ کنیم نباید به بومیان اجازه بدهیم که با ما برابر شوند، اقدام لرد دلهازی * که اجازه داد یکی از بابوهای بنگال در کلکته عضو دادگاه بخش شود کار خطرناکی بود به قول اروپائیان مقیم هند او با این کار به برتری نژاد خود لطمه زد و نژاد خود را با نژاد اهالی بنگال که هیچ وقت با آزاد مردان انگلیس برابر نخواهند شد یکسان جلوه داد. افرادی که بیش از سایرین طرف توجه ما بودند به استثنای معدودی علیه ما برخاستند و سپاهی‌ها نیز منتظر بودند ببینند کدام طرف موفق خواهد شد تا با آن همدست شوند تنها طبقه زارع بود که به ما آسیبی نرساند، در صورتیکه این طبقه بیش از همه تحت فشار قرار داشت و در اثر سیاست غیر عاقلانه، مالیات بیشتر می‌پرداخت.

ما باید یک ارتش دائمی تقریباً "صد هزار نفری متشکل از انگلیسهای که در هندوستان متولد شده‌اند داشته باشیم و هر چند که می‌توان

* Lord Dalhousie

فرمانفرمای انگلیس در هندوستان از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۶

برای کار در خارج کشور از خدمت نظامیان بومی استفاده کرد تا سربازان انگلیسی از گرمای شدید ایمن باشند ولی دیگر هیچ وقت نباید به آنها اعتماد کرد .

اگر بگویند که سربازان مدرسی و بی‌مبئی به ما وفادار مساندند می‌توانم جواب دهم که دلیلش این بود که آنها مانند اهالی بنگال متحد نبودند و جرات و قدرت کمتری داشتند و گرنه به خاطر علاقه به ما نبود ، وقایع گذشته نشان داد که آنان کاملاً قادر هستند متحد شوند ، باید بخصوص از سیکها ترسید چون بهترین سربازان اند و مذهب جدیدی دارند که به آنها بشارت می‌دهد روزی بر دنیا حکومت خواهند کرد ، آنها هنگام خطر خیلی به ما کمک کردند و ما باید خدا را شکر کنیم که مجبور بودیم به علل اقتصادی عده زیادی از آنها را به سربازی بگیریم و در غیر این صورت تقریباً " بدون سرباز می‌ماندیم .

وقتی که قشون سواره انقلاب را شروع کرد سیکها به ما خدمت کردند اکنون ما نباید آنها را بدون تعیین سرنوشتشان رها سازیم . البته مسئله این که با آنها چه باید کرد هنوز حل نشده است . آنها پر جرات منظم و بانشاط اند و لرد گوگ میدانند که چه دشمنان سرسختی هستند ، انقلاب مجدد در این حوالی به موقعیت ما در هندوستان لطمه بسیاری وارد خواهد کرد .

اکنون باید به مسأله مازندران برگردم . بعد از او شرو داز امام رود که از طرف جنوب شرقی جنوب و شمال شرقی جریان داشت عبور کردیم و از آنجا به مرزنده کلار رسیدیم . در آنجا قبرستانی هست با درختان بسیار بزرگ و مزارع برنج ، بعد از قصبه کوچکی باش خانه به نام گرمای جان عبور کردیم .

* Lord Gough

چند نفر سر راه بود ، یکی از آنها سردا برود سرنام داشت که از بیلاق کلاردشت جریان دارد و یک کرجی آنجا بود که برای خرید برنج از قرار خرواری ۲ تومان آمده بود . اکنون راه از میان مزارع برنج می‌گذشت از سطح ای بنام گورمجان عبور کردیم ، پس از آن ده بزرگ اورنگ بود که یک کیلومتر و نیم با دریا فاصله داشت . شب را در آنجا اتراق کردیم چون به نظر اهالی مخلوقات عجیبی می‌نمودیم عده زیادی از افراد فضول بدو رخانه ما جمع شدند و اگر فرآشها نبودند وارد خانه می‌شدند ، ده اورنگ از ۴ خانه تشکیل شده بود و چهار فرسنگ از عباس آباد فاصله داشت .

چالوس

محصول عمده آن برنج است ، در کوهستانهای کجور هم مقداری گندم و جو عمل می‌آید ، روز سوم زانویه از اورنگ حرکت کردیم و از دشت سرسبزی گذشتیم که تقریباً " پوشیده از بته بود و سپس به رودخانه عریض چالوس که از کوهستانهای نور سرچشمه می‌گیرد رسیدیم ، مسیر آن از طریق جنوب غربی جنوب به شمال شرقی است و حد بین کجورو کلارستاق است . در رودخانه چالوس ماهی آزاد صید می‌شود و اجاره آن ۵۰ تومان است .

مقدار زیادی ماهی حرام نیز وجود دارد ولی مسلمانان آنها را نمی‌خورند چول فلس ندارند ، رود بعد گندآب رود است و بعد از آن در سمت راست چندین برکه آب را کد و سپس رودخانه تنگلا و مزارع برنج و رودخانه کرکود که متعلق به بلوک کران می‌باشد ، دو محله به همان نام یکی بالا و دیگری پائین است که دومی بزرگتر و نزدیکتر به دریا

اکثر از دوتیره اند ، با همه کوششها ، من بیش از شش نوع نیافتیم . یک نوع آن زیاد دیده می شود و نوع دیگر آن نادر است . یک نوع آن خاکستری رنگ است و اغلب در اطراف باکو زیاد هست و نوع دیگری صورتی رنگ ، ظریف و کوچک است و بعد از طوفان دیده می شود ، هیچ کدام زیاد جالب توجه نیستند ، من انتظار داشتم که هنگام عبور از کنار این دریای معروف انواع صدفهای رنگارنگ و متنوع بیابم ولی متأسفانه چنین نبود .

در سمت راست چشمه چند خانه بود ، از نهری به نام ماشالله که از جنوب به شمال جریان داشت عبور کردیم ، بستر آن پوشیده از سنگهای آهکی بود ، از آنجا تا مسافت تقریباً " سه کیلومتر یا بیشتر زمین پوشیده از سنگهای آهکی بود ، در یک طرف هم آب الوار زیادی آورده و پخش کرده بود . سپس از طریق جنوب شرقی به شمال شرقی از نهر زیبایی عبور کردیم .

علی آباد *

دهکده بزرگ علی آباد در سمت راست ما قرار داشت (باید یادآور شد که دو دهکده علی آباد وجود دارد) از رودخانه ای عبور کردیم که آب آن از مزارع برنج می آمد ، بعد از میان جنگلهای شمشاد و انار و گوجه وحشی و اقاقیا و ازگیل و یاسمن گذشتیم . در این جنگل گاه سیب و انجیر وحشی یافت میشود ، راه ماسهای بود ، رود بعدی خیر رود بود که رودخانه عریضی است ، و از جنوب شرقی به شمال شرقی

* نام قدیمی ساهی است .

است . در آنجا صبحانه صرف کردیم ، با اشکال بسیار چند تخم مرغ و کمی شیر در ده پیدا شد و هر چند که حاضر بسودسیم مبلغ خوبی بپردازیم ولی چون زارعین عادت دارند به آنها اجحاف شود و آنها را بچاپند به کسی اعتمادی ندارند .

ساحل دریا ماسهای بود و پشته هایی که به سدهای هلند شبیه بودند آنرا احاطه کرده بودند . زیر پا ماسه سنگین بود و اسبها با اشکال از آن عبور می کردند . بعد از صبحانه از کنار دریا که در سمت جنوب شرقی قرار داشت ، از نهر باریکی عبور کردیم که رشته ای از کرکود سراسر است و از جنوب سرچشمه گرفته و به غرب می چرخد و در شمال شرقی به دریای خزر می ریزد ، بعد از آن از نهر دیگری گذشتیم که از طریق جنوب شرقی جنوب به جنوب غربی غرب جریان داشت ، آنگاه به کنار دریا قدم گذاشتیم . این نهر در تابستان خشک می شود و چون نامی ندارد امکان دارد که آبهای مزارع برنج باشد ، ساعت یازده و نیم از نهر و چشمه آبی که از جنوب به شمال جاری است و به دریا می ریزد گذشتیم .

مسافری در این منطقه قبل از اینکه به رودخانه برسند به وجود آن پی می برند چون وقتی هوا خوب است محلی که آب شیرین داخل دریا می شود مانند نواری نقره ای است که تا مسافتی از ساحل که شاید چند صد متر طول داشته باشد امتداد دارد . وقتی باران باشد این نوار نقره ای گل آلود می شود .

دریای خزر

دریای خزر صدف زیاد ندارد و انواع آن نیز محدود است ، و

جریان دارد . کف آن تقریبا خشک و آهکی است و تنه درختان بسیاری در آن افتاده بود . کمی بعد قطعه آب راکدی بود بنام بسند پی و از جنوب به شرق شمال شرقی به دریای ریخت . مدتی از میان جنگل گذشتیم و به رودخانه مازگا که آقای آبت به اشتباه مازیکرود نامیده رسیدیم که از جنوب به شرق شمال شرقی جریان داشت . راه گاه از کنار دریا و گاه از میان جنگل پیچ می خورد .

بطور کلی درخت شمشاد نه تنها زیاد است بلکه درخت بسیار بزرگی است ، در فاصله تقریبا سه کیلومتر از کنار تپه ها که در جنوب شرقی و شمال شرقی قرار داشتند عبور کردیم و به چلندر که از شعبات دزدک-رود است رسیدیم . چون رودخانه باریک و عمیق بود با قایق از آن عبور کردیم . در آن طرف رودخانه ده محله است که حد چالونسرا است (آقای آبت آنرا اشتباها " کلاندرنوشتهاست) . اطراف آن مزارع برنج و صدف خانه بود . شنیده بودم که در آن حوالی آثار یک شهر قدیمی دیده شده و غاری هست که مقر دیوان سفید بوده ، در تنه خالی درختی که در این مملکت به جای قایق از آن استفاده می کنند از رودخانه عبور کردیم و به منزل کدخدای ده محله رسیدیم . در آنجا همه اهالی چه مرد و چه زن به تماشای من و دکتتر هویزش آمده بودند و عده ای از آنها برای درمان به دکتتر هویزش رجوع کردند .

پس از مدتی مردم کمی به ما عادت کردند . به نظر شان می رسید که قنصل انگلیس دیو سفید است ولی شاید دیو یا شیطان چندان بدی نباشد . مدتی خانمها از گوشه چشم ما را نگاه کردند و به زبان محلی ما زبندرانی در باره لباس و سرو شکل وضع مابحث کردند . بعد از آن عده ای بچه های نیمه برهنه به سمت ما هجوم آوردند و بسول ما کفار را خواستند . بالاخره به لحاظ صرفه جوئی مجبور شدیم جلوی

التماسهای آنها خشونت بخرج دهیم و از خانمها و اطفالشان بخواهیم که بروند .

آثار قدیمی

روز چهارم زانویه در کرکرد سرماندیم تا خرابه هایی که در جنگل در جنوب غربی دهکده بود ببینیم . دهکده را با آجرهای قدیمی ساخته بودند ، تقریبا " دریک کیلومتر ونیم جنگل انبوهی در دامنه تپه ، آثار قلعه ای قدیمی که توسط دو خندق و دیوارهایی احاطه شده بود یافتیم . خندق درونی تقریبا " ۶/۵ متر عمق داشت . عمق خندق بیرونی بیشتر از نیم متر نبود ، آجر بسیاری در آنجا ریخته بود و در روی بلندی میان خرابه ها درختان جنگلی که از زیباترین درختانی بودند که دیده بودم روئیده بودند ، به فاصله کمتر از یک کیلومتر ونیم دریای تپه و به ارتفاع تقریبا " ۱۰ متر از سطح زمین صخره های آهکی و غاری دیده میشد ، بلندی غار ۱۰ متر و عرض آن یکمتر ونیم بود و طول آن هم به همین اندازه بود . اگر دیوان سفید حقیقت داشته باشد حتما " برای دیده بانی از آن استفاده می کردند (از آن نقطه منظره بسیار عالی بود) دیوانی که در نقاشیها و داستانهای فارسی توصیف شده اند بزرگ نبوده اند و سقف غار هم زیاد بلند نبود ، بدون شک زمانی یک شهر قدیمی در این محل وجود داشته است ولی کتیبه ای نبود و من سعی نمی کنم نام آنرا تعیین کنم و اینکار را به عهده متخصصین می گذارم .

از چلندر تا سول ده که متعلق به صدراعظم قبلی بود چهار فرسنگ است و راه از همان جاده به طرف شرق و از میان جنگل که اکثر درختان

آن شمشاد بود می‌گذشت ، به محله علی آباد (این دومین محله به این نام است) رسیدیم . در آن نزدیکی از رودخانه ارمنج گسه از جنوب غربی به شمال شرقی جریان دارد و هفت نهر کوچک عبور کردیم در کنار ارمنج کرفس وحشی بسیار روئیده بود .
علی آباد جدید از پنج الی شش خانه تشکیل می‌شود ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر از دریا فاصله داشت . جاده گاه از ساحل ماسه‌ای دریا و گاه از میان جنگل می‌گذشت .

از دونهر که یکی از آنها بسیار زیبا بود گذشتیم ، آنگاه از نیروی که از جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت عبور کردیم و به محله سولده کلا رسیدیم (جائیکه آقای آیت با استقبال بسیار بدی روبرو شده بود) از نمک آبرود سرکه از جنوب شرقی جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت و کوه‌رود که از جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت همچنین از سرخرود عبور کردیم سپس به رودخانه کنوس رود برخواستیم
این رود خانه از جنوب شرقی جنوب به جنوب شمال شرقی شمال جریان داشت و در ساحل چپ آن محله‌ای با ۲۰۰ خانه بود به نام علم‌کلاکه از محلات فیروز محله است . رودخانه بعدی که رود بود و محله‌ای در ساحل چپ آن قرار داشت و آب آن گل آلود بود ، بطور کلی آب اکثر رودخانه‌ها حتی در دهانه‌هایشان بسیار شفاف است ولی این یک استثناء بود ، از دونهر کم اهمیت گذشتیم و به محله وزیر رسیدیم ، در آنجا رودخانه‌ای جاری بود و در کناره راست آن محله علمده قرار داشت . رودخانه علم‌رود که از جنوب به شمال شرقی شمال جریان دارد حد حکومت حبیب اله خان است و ایالت نور از آنجا شروع میشود ، رودخانه علم‌رود بسیار عمیق است ، حبیب‌اله خان رئیس سه ایالت تنکابن و رستاق و کجور است . هر چند که اهل این منطقه مازندرانی

هستند ولی نمی‌خواهند مازندرانی قلمداد شوند و مازندرانیها آنها را گیلکی می‌دانند .

تنکابن

تنکابن نه بلوک دارد . سیاه رستاق ، سخت سر ، گلی جان ، میانه کوه ، حرم آباد ، مزار دشت ، سیاه خور ، بالوده ، زوار ، جور بند ، لنگه ، جیر بند ، «کلا رآباد ، اشکور ، دوهزار ، مالیات تنکابن ۴۵۰۰ تومان است .
کلا رستاق از نمک آبرود تا جالوس امتداد دارد و شامل ۴ بلوک می‌شود . دشت کلا رستاق ، کلا ر دشت (که بیلاق آن است) و تقریباً " صد دهکده دارد و ده خانه ، خواجه و ندکه ۳۲۶ سوار برای شاه می‌فرستد و دورنیس دارد : جعفر قلیخان که از طایفه لک است ۱۵۰ سوار تحت اختیار دارد و حقوق سالیانه او ۱۰۰۰ تومان است ، دومی قلیخان است که او نیز از طایفه لک است و همان حقوق را دریافت می‌کند و صد سوار تحت اختیار دارد . سوم بلوک بیرون بشم و چهارم کوهستان غربی و شرقی است . نام منطقه کوهستانی غربی دلیر و قسمت بلوک شرقی الاصل والند است . در این کوهستانها گندم می‌روید ولی ثروت عمده مردم از دامداری است . گوسفندان آنها دمه‌های کوتاه دارند و به آنها زل می‌گویند . مالیات کلا رستاق ۱۰۰۰ تومان است .

کجور

کجور ۱۲ بلوک دارد . بیچک رستاق ، زندرستاق ، کوهیر ، لاشک ، شهرود

شهرکجور، فیروزکلا، کران، خیر رودکنار، چلندر، نارنج بن، کچه رستاق، خواجه وندها. در کجوره ۶۰ خانو دورنیس دارند، یکی خواجه خان از شرف وند و سنی است و می گویند افراد او کرد هستند او سالی ۱۰۰ تومان می گیرد و صد سوار دارد، دومی عیسی خان است که از همان طایفه و مذهب خواجه خان است و با همان اندازه حقوق و همان تعداد سوار.

خواجه وندها ذاتا " دزدان و لی به اندازه عبدالملکیها پر جرات نیستند، اغلب گلهها را می دزدند و گاه به مسافرینی که از این منطقه عبور می کنند حمله ور می شوند، ولی مانند عبدالملکیها در ساحل دریا به همه عابران بدبخت حمله نمی کنند. برای اهالی جای خوشبختی است که عبدالملکیها آن منطقه را ترک کرده اند و سه سال پیش توسط شاه به اطراف اشرف کوچانده شدند، آنها ۲۰۰ سوار در اختیار اعلیحضرت می گذارند و اکنون که در همسایگی ترکمنها زندگی می کنند کمی آرام گرفته اند، قرار بود که در جهاد علیه انگلیسها که صدراعظم وطن پرست و دیندار اسبق اعلام کرده بود، بجنگند ولی قبل از اینکه وارد مهلکه شوند جنگ خاتمه یافت و مجبور نشدند که به جنوب ایران سفر کنند، می گویند عبدالملکیها در اصل از آن منطقه به اینجا آمده اند، آقای آبت در منزل رئیس آنها، بستان خان با رفتار غیر دوستانه ای روبرو شده بود.

سولده

پس از عبور از ده صلاح الدین کلا در سمت راست علمده

اشرف نام قدیم به شهر است.

مردابی بود که اطراف آن درخت اقا قیا روئیده بود و مرغابی فراوان داشت. پس از مدتی که طی طریق کردیم به طرف جنوب بالاخره سه دهکده سولده رسیدیم که ۸۰۰ متر از دریا فاصله داشت، راه آن از نهرهای متعددی می گذشت و پلها همه بد و فقط از قطعات الوار ساخته شده بودند و لغزان و گل آلود بودند، بالاخره با خوشحالی در بهترین منزلی که تاکنون در اختیار داشتیم فرود آمدیم، خانه جدید ما از آجر و کاشی بود و برای صدراعظم اسبق ساخته بودند و هنوز کاملا " تمام نشده بود، خانه در میان حیاط وسیعی قرار داشت و عمارت آن مربع شکل بود، این خانه با آنها تیکه تاکنون در آن منزل کرده بودیم بسیار تفاوت داشت ولی اثر سوء حکومت حاکم قبلی آن هنوز در آن دهکده از بین نرفته بود، کدخدا و اهالی قسم خوردند که نه گوسفند وجود دارد و نه آرد گندم. من هاشم بیک را نزد آنها فرستادم و او با پرخاش و تهدید و قول پرداخت پول، هر چه لازم داشتیم به دست آورد، و برای شام کباب بره عالی که روی منقل مخصوص انگلیسی خود تهیه شده بود خوردیم، در ایران اغلب گوشت سوخته ای تهیه می کنند که به آن کباب می گویند.

از وقتی که از لاهیجان خارج شدیم آرد گندم پیدا نکرده بودیم و با نوعی نان که همراه داشتیم و بی شباهت به بیسکویت نبود گذران می کردیم ولی این نان چون در این مدت مرتب تکان خورده بود مانند آرد شده بود تنها چیزی که ما را در طول شام ناراحت کرد دعوا و کتک کاری دو نفر از فراسها بود، من دخالتی نکردم و آنها را آزاد گذاردم تا به دعوی خود خاتمه دهند چون دیدم قدرت هر دو نفر تقریبا مساوی است، بعد از اینکه مدتی به صورت هم دیگر سیلی زدند (ایران از مشت استفاده نمی کنند)

کلاههای همدیگر را کشیدند ، مقداری مو از سر همدیگر کنندند و فحشهای بسیار رکیک دادند ، آشتی کردند و بالاخره با همدیگر به قلیان کشیدن مشغول شدند .

سولده دهکده بزرگی است و میرزا آقا خان بخصوص به ایل - نوری که ایل او بود بسیار توجه داشت ، این ده ۲۰۰ خانه ، بیست دکان و دو حمام دارد و یک پل اجری با سه دهانه روی رودخانه‌ای که همان نام را دارد ساخته‌اند ، سرچشمه این رودخانه در لابیج است و از جنوب به شمال جاری است و به دریای خزر می‌ریزد . سه کرجی در مصب آن قرار داشت که دو عدد آنها متعلق به سولده بود .

محصولات عمده سولده برنج و روغن و تقریبا "چهل من ابریشم است (ابریشم مازندران از ابریشم گیلان بهتر است) . در همان محل پارچه راه‌راهی از ابریشم و پنبه به نام الیجه و نیز چادر شب که پارچه‌ایست چهارخانه از پنبه یا ابریشم و همچنین شلوارهای قرمزی می‌بافند . تپه‌هاییکه در سولده دیده می‌شد در جنوب غربی سردار لابیج و پی‌مت نام داشت و پوشیده از برف بودند . قسمت بین کوه و دریا باز است و زیاد مشجر نیست ، بیشتر محصول آن برنج است . زمین در اینجا باتلاقی و ناسالم و مانند گیلان برای عبور و مرور مشکل است ، بطور کلی علاوه بر ناسالمی آب و هوای مازندران ، سبک‌خانه‌ها نیز معیوب است . جریان هوادر آنها شدید است و یا اصلا منفذی ندارند .

خانه‌های روستائیان پنجره ندارد ولی خانه‌های طبقه مرفه یک اتاق نسبتا "متوسط اقلا" سه‌الی چهار و گاه شش پنجره دارد و در آنها از جریان هوا نمی‌توان ایمن بود . دیگر از عیوب خانه‌ها که با بهداشت مغایرت دارد کوتاه بودن درها است که اغلب ۱۶۰

سانت بلندی دارند . هنگام عبور با وجود این که خم می‌شدم بیش از بیست مرتبه نزدیک بود سرم بشکند . این موضوع بیشتر از این لحاظ عجیب به نظر می‌آمد که چون ایرانیان کلاههایی بسر دارند که اقلا" ۳۰ سانت بلندی آن است ، اکثر خانه‌ها تالاری برای خوابیدن دارند و بعضی از آنها دو طبقه‌اند ، چهار چوبی از الوار می‌سازند و اطراف آن را حصیر آویزان می‌کنند تا خنک شود و نور و هوا از آن بگذرد .

ششم زانویه از سولده راه افتادیم مدتی از راهی که آمده بودیم عبور کردیم تا به دریا رسیدیم . سپس از رودخانه سولده که از جنوب به شمال جریان دارد گذشتیم . کف این رودخانه سنگلاخ بود و در کنار آن چند ماهیگیر مشغول ماهیگیری بودند . از کنار دریا به رستم رود که از طریق جنوب شرقی جنوب به شمال شرقی جریان دارد رفتیم . در سمت چپ این رود به فاصله کمی از دریا و یک فرسنگی لولی رود دهکده‌ای به همان نام قرار دارد . باینج خانه و متعلق به محمد اسمعیل نوری که اکنون در کرمان خدمت می‌کند . در کنار دریا پشته‌هایی بود تقریبا سبز و پوشیده از خار و خاشاک .

کمی بعد از هاشم رود گذشتیم مسیر آن از جنوب شرقی به شمال شرقی است . در سمت راست جاده اولین محلی را که در آن شکر به عمل می‌آید دیدیم . مازندرانیه‌ها آنرا کلیسا می‌گویند این بنا یک انبار بزرگ و باز است که از دو قسمت تشکیل می‌شود نیشکر را در مازندران وقتی هنوز سبز است و تقریبا " سه‌الی چهار پا بلندی دارد می‌چینند و آنرا به قطعات کوچک می‌برند و به طور عمودی در نوعی آسیای قدیمی که شبیه به هاون است قرار می‌دهند . نی‌ها را نمی‌کوبند بلکه آنها را می‌سایند ، هاونها اغلب از تنه

درخت است که یک طرف آنرا در زمین قرار می دهند . بلندی آن ۶ سانت و تقریبا ۴۵ سانت عرض دارد . در پائین آن دهانه‌ای هست که شیره نیسکر از آن خارج می شود و به دیگی که زیر آن قرار دارد می ریزد . دسته این هاون از تکه چوب تیزی ساخته شده که افقی روی محوری قرار می گیرد . بدون شک مقدار زیادی از شیره در هاون باقی می ماند . جوشاندن شیره نیز بسیار ابتدائی است . در سوراخی که در زمین کنده اند آتش روشن می کنند و روی آن دیگ بزرگی قرار می دهند . شیره را دو بار می جوشانند و سپس آنرا صاف کرده از آن شکر خام و شیره تهیه می کنند که مزه نیسکر خام دارد . دو نوع شکر هست که یک نوع آنرا ۲۰ من ۷ الی ۸ تومان می فروشند (نوع دوم شش تومان قیمت دارد) دولت این شکر را به قیمت پنج تومان می خرد و آنچه را لازم ندارد برای مصرف مردم می گذارد .

سال پیش قیمت بهترین نوع شکر ۱۵ قران بود که تقریبا یک پنجم قیمت امروز است بعد از ساختن یک کارخانه نیسکر دولتی در بارفروش دهقانان مجبور شدند که شکر خود را به دولت بفروشند و در نتیجه کشت نیسکر کم شده است و قیمت آن افزایش یافته .

این نتیجه اصلاحات دولتی در ایران است . یک فرسنگ بعد از رستم رود به رودخانه گل آلود عزت ده رسیدیم که از جنوب غربی و جنوب به شمال شرقی جریان داشت . در دو سوی رودخانه دهکده‌ای به همین نام قرار داشت . تقریبا ۱۰۰ خانه در قسمت غربی آن و نزدیک دریا بود . مالیات این دهکده ۸۰۰ تومان است . جریان رودخانه سریع و کناره‌های آن دارای شیب تند بود و آسیبی که اسباب آسیرخانه را حمل می کرد لغزید و به بار و بنه ما آسیب رساند .

در اینجا ما از یک دسته ده الی دوازده نفری درویش که از

سولده همراه ما آمده بودند جدا شدیم . این اشخاص همه براسپهای خود سوار بودند و لباسهای مرتبی به تن داشتند و ورود خودشانرا به دهکده با شیور اعلام کردند حتما " در آنجا با پذیرائی بهتری روبرو خواهند شد ، ما فقط به فقرا پول می دادیم و نه به یک عسده تنبل و تن پرور .

از کنار دریا عبور می کردیم و راه رفتن روی ماسه نرم مشکل بود تا علم رود که از طریق جنوب شرقی جنوب به سوی شمال شرقی شمال جریان داشت و حدود بین نور و آمل است گذشتیم . این محله سه کیلومتر از دریا و تقریبا ۱۹ کیلومتر از سولده فاصله دارد . از اینجا دو جاده جدا می شد یکی از کنار دریا و دیگری که ما انتخاب کرده بودیم از جنگل انار و افاقیا و زرشک می گذشت این جنگل تا کناره هراز که از جنوب به طرف شمال از طریق شمال شرقی شمال جریان داشت امتداد دارد . از علم رود به وسیله لوتگا یا قایقهای کوچکی گذشتیم . کناره این رودخانه شیب تندی دارد و جریان آن سریع است . می گفتند در مصب آن می توان از آب گذشت ولسی ما حاضر نشدیم این کار خطرناک را در اینجا امتحان کنیم .

قانون منع صدور برنج

سه کرجی از انزلی برای خرید برنج آمده بودند و در این محل لنگر انداخته بودند ، ولی از تهران دستور رسیده بود که حتی به گیلان برنج صادر نشود در صورتیکه بسیار ضرورت داشت . در سالهای اخیر دیده شده است که گیلان ، چون ولایت ابریشم است ، به اندازه جمعیت خود برنج ندارد و اگر چنانچه لازم شود که برای

مصرف خود برنج عمل آورد باید درختان توت را ببرند و مزارع را به برنجکاری اختصاص دهند. با وجود این دولت صدور برنج را به گیلان قدغن کرده است در صورتیکه صدور آن به اراک آزاد است. نتیجه این سیاست برای دولت بسیار مضر است. قدغن کردن صدور برنج به روسیه را می‌توان فهمید ولی جلوگیری از صدور برنج به گیلان فقط باعث می‌شود که یکی از ثروتمندترین ایالت‌های ایران دچار قحطی شود و دلیل آنرا نمی‌توانم بفهمم.

این قانون فرصتی است برای حاکم و اطرافیانش تا مردم را جریمه کنند و آنهایی را که جریمه نمی‌پردازند به اتهام عمل غیر قانونی تحت فشار قرار دهند. هرچندکه من حتی یک کرجی با بار برنج در شرق سولده ندیدم ولی تقریباً " همه صاحبان کرجی‌هایی که دیدم از عملیات تفنگداری به نام احمد بیک، که از نوکران حاکم این ایالت به نام لطف‌اله میرزا است شکایت داشتند. نامبرده ظاهراً " توانسته بود از اشخاصی که از این قانون بی‌اطلاع بودند اخاذی بسیار کند.

محمودآباد

به فاصله کمی در سمت راست رودخانه‌پر پیچ و خم هراز در خانه کدخدای محمودآباد محلی برای استراحت پیدا کردیم. این ده تقریباً ۲۵ خانه داشت و در عقب ده مزارع برنج بود و جلوی آن فقط خار و خاشاک و گل‌های نرگس زیادی به چشم می‌خورد. به محض اینکه نشستیم زن کدخدا که پیر زن پرچانه‌ای بود امراض خود را برای دکتر هویزش شرح داد و انتظار داشت که همان جا او

را مداوا کند. دکتر هویزش کوشش خود را کرد ولی مرض این زن بیچاره خیلی کهنه بود و به آسانی مداوا نمی‌شد، طحال نه دهم مردم سواحل دریای خزر به علت تب بزرگ است و این زن مثل اسکت بود.

خطر مسموم شدن

روزی بعد باران شدیدی می‌بارید و ما مجبور شدیم در محمودآباد بمانیم. روز هشتم نزدیک بود مسموم شویم، یکی از خدمتکاران احق در عوض گنه گنه به من گرد سرب داد. شیشه گنه گنه را ما همیشه در دسترس نگه می‌داشتیم و سایر دواها در جعبه مخصوص بودند و با وجود اینکه اکیدا " قدغن کرده بودم که به آن جعبه دست نزنید این شخص شیشه‌ای از آن در آورده بود، در هر حال به کمک دکتر هویزش از مسمومیت نجات یافتیم و با وجود اینکه ناراحت شده بودم همان روز به سفر خود ادامه دادیم. راه ما بسمت شرق شمال شرقی بود و مقصد ما فری کنار بود که در چهار فرسنگی محمودآباد قرار داشت.

در جنوب غربی قله بلند و پوشیده از برف دماوند دیده می‌شد. ارتفاع این کوه را از سطح دریا هزار و پانصد متر پنداشتند ولی اخیراً " حساب کرده‌اند که بیش از شش‌هزار و پانصد متر است. سرزمین مرتفع اراک به نظر چندان بلند نیست ولی وقتی از ساحل دریای خزر به آن نگاه کنند بسیار معظم جلوه می‌کند.

راه از کنار پشته‌های بی‌انتهای کناره دریا می‌گذشت و تا سیاه رودسر به همین منوال بود، این ناحیه از محمودآباد تقریباً " ۵

کیلومتر فاصله داشت و از میان جنگلها و خار و خاشاک می‌گذشت . سپس مسیر ما به طرف شمال شرقی تغییر جهت یافت و ما از کنار دریا به تفنگ گاه که از جنوب غربی به شمال شرقی جریان داشت رفتیم . آنجا مرکز صید ماهی سفید است و اجاره آن ۲۵ تومان است . سپس به طرف اهلیمه رفتیم که از جنوب به شمال شرقی جریان داشت و دهی به همان نام در ۳ کیلومتری از دریا واقع شده بود . سپس به شلیت رسیدیم و در کنار این رودخانه صبحانه صرف کردیم . احمد بیک و همراهان مفت خورش آمده بودند تا اخاذی کنند ولی وقتیکه مستخدمین من به او گفتند که من قنصل هستم فوراً "رفع مزاحمت کردند . اغلب ایرانیان قنصل را به عنوان نماینده اقتصادی نمی‌شناسند بلکه او را یک خبرنگار می‌دانند و اغلب تصور می‌کنند که او نماینده دولت و مانند معاون سفیر است و می‌تواند جلوی تمام اجحافها را بگیرد و به آنها کمک کند ، به عقیده من لازم نیست که ما قوانین خود را که برای ایرانیان مفهومی ندارد اجراء کنیم ، روسها با وجود اینکه تظاهر به عکس این قضیه میکنند حاضراند هر کسی را تحت حمایت خود قرار دهند و به این وسیله قدرت خود را بسط دهند ، در این مملکت که ضعفا از عدالت بر خوردار نیستند به نظر من دولت علیاحضرت بحق باید از روسها سرمشق بگیرد ، اطلاعات و آماری که من در اختیار دولت می‌گذارم فقط از طریق امکاناتی که نتیجه حمایت از مردم بوده است به دست آمده اند ، ولی برای من مقدور نیست که هدایائی از جیب خود به آنها بدهم و اگر آنهائی که اطلاعاتی به من می‌دادند احساس نمی‌کردند که تحت حفاظت من هستند و کسی نمی‌تواند به آنها آسیبی برساند کوچکترین مطلبی را نمی‌توانستم تهیه کنم .

سرخرود

در حدود ۴۰۰ قدم از محلی که صبحانه صرف کردیم رود ملاکلا از شرق جنوب شرقی به جنوب غربی جریان دارد ، دو محله در اینجا بود ، نام یکی محله بالا با ۵ خانه و یک حمام خوب ، که در سمت چپ رودخانه قرار داشت ، محله دوم با ۲۰ خانه در سمت راست واقع شده بود ، اجاره ماهیگیری اینجا ۲۰ تومان است و مالیات آن هزار تومان . این محل حد بین آمل و بار فروش است و از آنجا تا سرخرود از جاده سبز و زیبائی عبور کردیم ، این ده توسط سرخرود که رشته‌ای از هراز است به دو قسمت تقسیم می‌شود و ۱۵۰ خانه دارد ، عرض این رودخانه یک متر و نیم است و در کنار آن هفت کرجی لنگر انداخته و منتظر کالا بودند . یکی از صاحبان آنها به من شکایت می‌کرد که احمد بیک با زور ۱۶ تومان از او گرفته است ، به او جواب دادم که من حاکم نیستم و نمی‌توانم قضاوت کنم ولی بجز ملاقات با لطفاله میرزا در ساری به او گزارش خواهم داد .

شخصی به نام سهراب خان امتیاز ماهیگیری سرخرود را گرفته و انواع ماهی‌هایی که مسلمانان می‌خورند صید می‌کند و ماهی خاویار را برای مصرف بازار روسیه نگاه می‌دارد ، این شخص امتیاز ماهیگیری از تنکابن تا گرگان را دارد و سالیانه ۲۳۵۰ تومان به حاکم گیلان می‌پردازد و حاکم در عوض سالیانه ۳۴۰۰۰ به علاوه ۳۰۰۰ تومان به دولت شاه پیشکش می‌پردازد و حتماً ۶۰۰۰۰ تومان از فروش خاویار و غیره استفاده می‌کند و در این معاملات بهره‌ئی به دست می‌آورد .

فری کنار

پس از سرخرو از جنگل و سپس از جوی گل آلودی عبور کردیم و از طریق وزیر محله با ۱۵ الی ۲۰ خانه به رودشیر رسیدیم سپس از ساحل دریا گذشتیم و بالاخره بعد از عبور از پشته‌های ماسه به فری کنار که ۳۰۰ خانه داشت رسیدیم . در سمت چپ رودخانه عریض هراز جاری است ، از دشت سبزی سواره رفتیم تا وارد دهکده شدیم . ریش سفید محله به نام آقا لرا آقا به استقبال ما آمد . گوسفندی را جلوی پای اسب من قربانی کردند و سر آنرا به سمتی پرتاب کردند وقتی ایرانیها می‌خواهند به شخصی احترام بگذارند پیش پای او اینگونه قربانی می‌کنند و این ، نشانه خوش آمد به مهمانان و علامت این است که صاحبخانه حاضر است مهمانان را بپذیرد و به خرج آن توجهی ندارد .

از این دشت و میدانی که از آن بعنوان بازار استفاده می‌شد دور شدیم . در اینجا چهل روز بعد از اول بهار بازار بزرگی تشکیل می‌دهند و تجار ایرانی و غیر ایرانی همه به اینجا می‌آیند و گاه تعداد آنها بقدری است که شصت هفتاد نفر اسب سوار لازم است تا نگذارند بین آنها نزاع شود و از دزدی جلوگیری کنند .

کتان زیاد به فروش می‌رسد و به من گفتند که آخرین باری که اینجا بازار بوده شخصی هشتصد تومان کتان خریده بود ، ولی نتوانستیم هیچگونه آمار دقیقی به دست آوریم ، برنج و پنبه و ابریشم و شکر کمتر کشت می‌شود و اهالی بیشتر از طریق تجارت امرار معاش می‌کنند و قانون منع تجارت برنج آنها را سخت تحت فشار قرار داده است ، اهالی به من شکایت کردند که نمی‌توانند ۶۰۰ تومان مالیات سالیانه را بپردازند .

بار فروش *

از وقتیکه از رودخانه بابل گذشته بودیم جنگل کم درخت تر شده بود و اراضی نیمه مزروع بودند و خار و خاشاک و سرخس و درختان توسکای کوچک همه جا دیده می‌شد . سپس به حمزه کلا که دهی بود با چند دکان وارد شدیم . اینجا حاکم بار فروش بسه استقبال ما آمد . نام وی حسین خان و برادر وزیر مازندران محمد حسین خان بود . ظاهراً " شخص متمولی نبود چون فقط چند نفر سوار بد لباس با اسبان ضعیف به همراه داشت ، بزودی فهمیدیم چرا با تشریفات که ایرانیها به آن علاقمندان نیامده است ، او در عوض دریافت حقوق می‌بایست سالیانه مبلغی برای این مقام بپردازد و بنابراین تامی توانست از مردم پول می‌گرفت تا جبران این خسارت را بکند ، راهی که در پیش داشتیم شبیه به جاده‌های گیلان بود و بمرور که پیش می‌رفتیم بدتر می‌شد .

خیابانهای شهر بد بودند و پیاده روی در آنها غیر ممکن بود و فقط یک اسب با تجربه می‌توانست از خیابانهای که گود و گل آلود بود عبور کند ، کسی سعی نکرده بود آنها را سنگ فرش کند .

ما را در یک منزل آجری نسبتاً " خوبی جای دادند ، در حیاط آن درختان پرتقال کاشته بودند و متعلق به شخصی به نام آقا جعفر ، مباشر وزیر خارجه بود . میرزا هدایت‌اله به دیدن من آمد ، جوان فهمیده‌ای به نظر می‌رسید که به تازگی به این سمت مأمور شده بود و فکر می‌کرد ممکن است من برای او کمکی باشم .

از پنجره خانه در جنوب غربی قلعه دماوند دیده می‌شد .

* نام قدیم شهر بابل است .

خانه‌های بار فروش بیشتر از آجر ساخته شده‌اند و روی دیوارباغات انواع گل پیچ نرگس و پیچکهای دیگر روئیده بود . در همه باغات انواع مرکبات از قبیل لیمو ترش و لیمو شیرین و پرتقال و غیره روئیده بود . من ۲۰ نوع شمردم .

در بار فروش ۲۵ محله وجود دارد . در ماه محرم ۴۸ تکیه می‌بنند . اینجا شش مدرسه ۴ کاروانسرا و ۱۴ حمام و ۱۴ مسجد ۴۰۶ باب دکان و ۸۵۶۵ خانه دارد . طبق گزارش حاکم ، جمعیت آن ۳۸۵۶۹ نفر است . در قدیم فریزر جمعیت بار فروش را بیشتر گزارش داده بود و من فکر نمی‌کنم که جمعیت اینجا هیچگاه از ۵۰۰۰۰ نفر بیشتر بوده است و ۳۰۰۰۰۰ نفری که او نوشته است به نظر زیاد می‌آید ، اگر چه وبا و طاعون عده زیادی را از بین برده است . بعد از قیام بایی‌ها دیوارهای شهر را خراب کردند .

یهودیان در یک محله زندگی می‌کنند و شراب می‌سازند و تجارت پارچه می‌کنند ، ۸۵ خانه به آنها تعلق دارد و ۹۰۰ تومان مالیات می‌دهند . کدخدای آنها یکنفر یهودی است و ۲۰ تومان حقوق می‌گیرد . آنها دو کنیسه و یک مدرسه دارند که در آن زبان عبری تدریس می‌شود . در حیاط این مدرسه درخت نخل وجود دارد ولی بعلت آب وهوای مرطوب میوه نمی‌دهد . یهودیان شکایت کردند که مسلمانان آنها را سخت تحت فشار قرار می‌دهند و من خود شاهد یک چنین موردی بودم . روز پیش از ورود من یکنفردست فروش یهودی از اهالی دماوند به نام سلیمان از دهی به ده دیگر می‌رفت که در یک فرسنگی آمل توسط سه نفر چوپان به تصور اینکه پول و پله زیادی همراه دارد کشته شده بود . جسد او را به بارفروش آوردند وزیر به من قول داد که به این موضوع رسیدگی کند ولی تا وقتیکه من آنجا بودم اقدامی نکرد .

در قدیم تجارت این منطقه مانند امروز رونق نداشت ، امروزه کالاهای انگلیسی بیشتر از طریق ارض روم و طرابوزان وارد می‌شود و جنس آنها خیلی بهتر و ارزانتر از کالاهائی است که روسها وارد می‌کنند . اجناس روسی در شهر مشهد سر به بیشتر فروش می‌رود و از آنجا آنها را به خراسان نیز می‌برند .

قانون جدید و بی‌معنی ایرانیان که صدور برنج را قدغن کرده به مازندران ضرر خواهد رساند ، برای وضع این قانون چندین دلیل آورده‌اند ؛ اول این که مقدار برنجی که در مازندران تولید می‌شود برای اهالی کافی نیست و نباید به باد کوبه و استراخان صادر گردد ، ولی من معتقدم که این صحیح نیست چون در مازندران بقدر کافی برنج کشت می‌شود تا احتیاجات محل را برآورد و حتی قسمت اعظم اراک و خراسان را نیز می‌تواند سیر کند . اخیراً " مقدار کشت برنج افزایش یافته است و اگر چنانچه صادرات برنج به روسیه با منافع بعضی اشخاص منافات نداشت این قانون وضع نمی‌شد . همه از روش صدر اعظم قبلی اطلاع دارند او برنج ولایت خود را ارزان می‌خرید و انبار می‌کرد و در پایتخت سپس به قیمت گزاف می‌فروخت .

علت دیگر این است که عده‌ای از ایرانیان به غلط معتقدند که اگر جلوی صدور برنج را بگیرند روسها به مضیقه خواهند افتاد ، در نتیجه جلوی صدور برنج را به گیلان گرفته‌اند چون می‌گویند که عده‌ای در آنزلی آنرا به نام خود خواهند خرید و با کرجی به روسیه صادر خواهند کرد .

* نام قدیم بابلسراست

مشهد سر

مشهدسر یعنی محله‌ای که سر شهید در آنجا مدفون است . امامی که سرش در آنجا است ابراهیم (ع) برادر امام رضا (ع) و معروف به "ابو جواب" است . خلیفه مأمون پسر دوم هارون الرشید وقتی به خراسان رسید امام رضا (ع) را که سعی می‌کرد حکومت خلافت را بهم بزند زندانی کرد . و چون امام رضا (ع) دشمن خطرناکی بود هواداران علی (ع) در ولایات خزر بسیار بودند ، چنانچه از تعداد امامزاده‌ها می‌توان استنباط کرد ، آنها برای نجات امام رضا (ع) از دست مأمون که قدرت بسیار داشت مردد بودند و منتظر بودند که شخصی آنها را رهبری کند .

به من گفتند که آنها هیئتی را به رهبری ابراهیم (ع) به زیارت مدفن حضرت علی علیه السلام در مدینه فرستادند ، ولی وقتی ابراهیم (ع) به ری می‌رسد خیر قتل برادرش را درطوس (که اکنون مشهد نام دارد) می‌شنود . پس از ماجراهای بسیار انجام سر او را نیز بریده و در کنار رودخانه بابل دفن می‌کنند . امامزاده ابراهیم در شرق این محوطه قرار دارد و مانند همه امامزاده‌ها گنبد مدوری دارد و در حیاط آن درختان پرتقال و یک درخت سرو ناز کاشته اند .

بار فروش در ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی جنوب مشهدسر قرار دارد . ما روز دهم ژانویه ۱۸۵۹ از آن شهر خارج شدیم و از کنار مسیر پر پیچ و خم رودخانه بابل به راه خود ادامه دادیم . شیب کناره‌های این رودخانه بسیار تند است و محله‌های مختلف شهر مشهدسر در کنار چپ رودخانه قرار دارد ، در اینجا مقدار زیادی کنف و درختان عظیم توت کاشته بودند . در ۱۱ کیلومتری شهر

مشهدسر از دهکده‌ای به نام میربازار گذشتیم ، روز بازار آن سه - شنبه‌ها است . نام ارباب این دهکده عباسقلیخان است و در خانه خوبی زندگی می‌کند ، در یک طرف درخت چنار بسیار زیبایی دیدم سپس به کیله بست رسیدیم که زراعت آن کنف ، باقلا و نوعی کدو بود که از آن قلیان می‌سازند . خانه‌ها در دو طرف خیابان قرار داشتند و اکثر با کاشی تزئین شده بودند و گرد آنها دیوار کشیده بودند در آنجا درختان پرتقال و لیمو ، و یک حمام و مسجد و یک تکیه وجود داشت . بعد از تقریباً ۱۳ کیلومتر طی طریق به امیرکلا رسیدیم که بازار آن روزهای جمعه است . ده بزرگی است بادکانهای متعدد و یکی از کالاهای عمده آن کنف است . مالیات مشهدسر ۱۰۰۰ تومان است و پنج محله در دو طرف رودخانه بابل با تقریباً " ۲۳۱ خانه دارد . محله‌های مشهدسر از این قرارند : صوفی محله ، بازار محله ، بابل پشت ، باغ تنگه و کاله . چند کرجی در رودخانه لنگر انداخته بودند که هر کدام پانزده الی بیست تن وزن داشتند و با انزلی تجارت می‌کردند . در اطراف این ولایت تقریباً " برنج کشت نمی‌شود محصولات عمده آن شکر ، کنف ، باقلا و کدو (برای ساختن قلیان است) این قلیان‌ها قشنگ و ظریف ولی خیلی شکننده‌اند . سرتاسر مازندران اکثر فقرا از آنها استفاده می‌کنند و مقداری هم به گیلان و سایر نقاط صادر می‌شود .

اینجا نیز مانند فری کنار مردم به من شکایت می‌کردند ، واضح است که قدغن کردن صدور برنج که مهمترین کالاهائی است که ایرانیان دریا نوردی که در این نواحی سکونت دارند حمل میکنند ، مازندرانیه‌ها و گیلانیها را در زحمت انداخته است ، هم به خاطر خالی شدن جیب و هم به خاطر خالی ماندن شکم . مقدار برنجی که از مازندران به گیلان صادر می‌شود ۵۰۰۰ خروار (هر خروار ۲۰

من شاهی است) و نیز ۱۰۰۰ خروار شکر، ولی اکنون صدور این دو کالا و چوب گردو و گندم قدغن شده، منع صدور گندم زیاد تاثیر ندارد، چوب گردو هم فقط به روسیه صادر می شود، اکنون آماری از کالاهائی را که سالیانه از مازندران از طریق دریا به گیلان حمل می شود و من در مشهد سر جمع آوری کردم می نویسم.

جو	۱۰۰۰ خروار	هر خروار (۲۰ من شاهی)
باقلا	۵۰	" " "
تخم خشخاش	۱۰	" " "
عسل	۲۵۰	" " "
موم	۱۰	" " "
روغن کنجد	۱۰	" " "
صابون استرآباد	۵۰	" " "
روغن	۳۰۰	" " "
سیر	۵۰	" " "
برگه زرد آلو	۲۰	" " "
پسپه	۵۰	" " "
تخم کنجد	۱۰۰	" " "
کرباس برای بادبان	۲۰۰۰ عدد	
جاجیم	۱۲۰۰ عدد	
نمد اسب	" ۱۰۰۰	
خورجین	" ۲۰۰	
قلیان و کدو	" ۳۰۰۰	

رئیس این منطقه ارباب عباس قلیخان است، قیمت اشیائی که من در مشهد سر دیدم از این قرار بود

هر خروار ۲۰ من شاهی	تومان	قران	شاهی
برنج	۱	۷	-
عسل	۷	۲	۱۰
شکر خام	۷	۶	-
پنبه مازندران	۱۲	۵	-
عرق	۱۰	-	-
تخم کنجد	۴	۵	-
باقلا	۱	۸	-
صابون استرآباد	۸	-	-
گندم	۱	۲	-
برگه زرد آلو ۵۰ من	۸	۵	-
جو ۲۰ من	۱	۱	-
روغن	۷	۱۰	-
نان	۱	۴	-
شکر سفید	۱	۲	-
چای انگلیسی هر پانصد *	-	۲	۱۰
پارچه کرباس اعلا هر صد توب	۱۰	-	-
درجه ۲	۸	-	-
درجه ۳	۷	۵	-
کلاه نمندی هر عدد	-	۱	-
روغن کنجد ۲۰ من شاهی	۱۱	-	-
گردو هر هزار تا	-	۱	۱۰
قلیان کدو اعلا هر صد عدد	۱۰	-	-

* واحد وزن انگلیس تقریباً معادل با نیم کیلو.

هائی که در مشهدسر لنگر انداخته بودند دیده می شد . ماسه زیر پا سفت و هوای آن روز لذت بخش بود . یک کیلومتر و نیم مانده به مشهدسر آقا حسین ، برادر عباسقلیخان که یکی از اربابان معتبر محلی است با عدهای به استقبال من آمد . در نزدیکی دهانه بابل که از جنوب غربی جنوب به شمال جریان دارد صد و بیست کرجی روسی دیده می شد که لنگرانداخته بودند و با شلیک هفت الی هشت توپ به ما خوش آمد گفتند . تصور می کنم که آنها از دور کلاه مرا که بایراق نقرهئی تزئین شده بود با کلاه قنسول روس اشتباه گرفته بودند که چنین احترامی گذاردند . رودخانه بابل از سواد کوه سر-چشمه می گیرد و ماهی حلال در آن زیاد است و امتیاز صید آنرا به مبلغ ۲۰۰ تومان اجاره داده اند . ماهیگیران محلی تقریباً " صد نفراند و هرکدام سالیانه دو تومان و پنج قران بابت اجاره ماهیگیری می پردازند ، بغیر از ماهی حلال مقدار زیادی استروژن هم صید می شود .

ورود به مشهدسر

اولین محله مشهدسر در کنار چپ بابل قرار دارد . خانه های آن از همدیگر فاصله دارند ، در محله نسبتاً " فقیری به نام صوفی محله ما با کشتی کوچکی از رودخانه عبور کردیم و اسبها را با زحمت از آب گذرانندیم . رودخانه عریض بود و این کار بطول انجامید . در این مدت با عدهای از اهالی که آنها نیز می خواستند از رودخانه بگذرند مشغول صحبت شدیم . یکنفر هراتی در میان آن جمع بود که بعد از عزیمت محمد شاه از هرات ، ترکمانان او را

قلیان کدو اعلا درجه دوهرصد عدد ۷
 قلیان کدو اعلا درجه سه هرصد عدد ۶
 نفت ترکمنی هر من شاهی -
 اجاره اسب تا بارفروش هر کدام -
 اغلب کشتیهای باربری روسی دودکل دارند و ۱۲۰۰۰ پوند * وزن دو نوع کوچکتر هم هست که یکی ۸۰۰۰ و دیگری ۴۰۰۰ پوند وزن دارند . آقای گلی کف * رئیس کمپانی قدیم به من گفت که سالیانه اقلاً " ۲۰۰ کشتی بزرگ و کوچک جنس و مسافر به مشهدسر می آورند . در ۱۸۵۶ در اثر طوفان شدیدی ۴۵ کشتی به ساحل پرتاب شده بود .

مشهدسر بندر بارفروش است . ماهیگیری فری کنار را سالیانه ۵۰ تومان اجاره کرده اند ، جسر کوچکی مسافری را از رودخانه عبور می دهد .

دهم ژانویه ما در نوعی کرجی که ته آن پهن است با بار و سینه و اسباب هایمان از رودخانه عبور کردیم . این کرجی ها در اجاره سه برادر است که ۴۰ تومان بابت آن می پردازند ، از فری کنار تا بارفروش چهار فرسنگ فاصله است و جاده بدی دارد که از جنگل می گذرد ، در سمت راست هراز خانه های متعدد و قبرستان و مسجدی ساخته اند . ما تقریباً " یک کیلومتر و نیم راه در دشت سیزی کسه فاقد خار و خاشاک بود اسب رانندیم .

تلاسه های کنار دریا در یک طرف ما بودند ، از آنجا دکل کشتی -

* واحد وزن روسی - معادل است با ۳۶ پاند انگلیسی یا تقریباً " ۱۴ کیلو .

** Golikoff

به اسارت گرفته بودند و روسها او را نجات داده و به اورانگبورگ* برده بودند و اینک که سالها در آنجا بسر برده بود به وطن خسود مراجعت می کرد .

افغان کوتاه قد و چهار شانه‌ای بود و حتی در لباس ترکمنی هم او را شناختم با او به زبان پشتو صحبت کردم . از خوشحالی فریادی زد ، ولی تقریباً " زبان مادری خود را فراموش کرده بود . برابم تعریف کرد که سرتاسر ترکستان را در حال اسارت گشته بود و او را در بخارا به قیمت ۵۰ تومان فروخته بودند . و نیز می گفت که در شهرهای ترکستان اسیر و بخصوص اسیران ایرانی بسیار است . بغیر از او یکنفر از آگرا بود و "حق حق" می کرد . ولی وقتی با او صحبت کردم و گفتم که تبعه بریتانیای کبیر است و نباید در مملکت بیگانه گدائی کند خجالت کشیده از کنار من گریخت .
حتماً " فکر کرد که خیال سوئی در باره اش دارم .

خانه‌ای که به ما دادند ، در این مملکت که همه خانه ها بدانند ، نسبتاً " خوب بود . رئیس کمیانی تازه تاسیس شده روس به دیدن من آمد ولی به هیچ یک از سئوالات من جواب قانع نکردند . ای نداد ، گفت که در این یکسال اقامت در بارفروش زندگی بسیار کسل کننده‌ای داشته است و چندین ماه به واسطه شکستن پا در رختخواب بستری بوده . این اتفاق در یکی از بد آب و هواترین شهرهای مازندران بدبختی بزرگی محسوب می شود ، بخصوص که مردم هم نسبت به روسها بسیار بدبین اند و به بچه‌ها می آموزند که به آنان ناسزا گویند .

در اینجا نیز مانند انزلی نی‌های بلندی که سابقاً توصیف

* Orenburg

کردم بسیار بود . از آنها دیوار و معجر و چیزهای دیگر می سازند . دماوند در جنوب غربی مشهد سر قرار دارد و تا فیروز کوه فاصله ۲۳ فرسنگ است . عوارض مشهد سر تا امسال ۸۰۰۰ تومان بوده ولی اکنون ارباب عباسقلیخان باید ۱۲۰۰۰ تومان بپردازد که شامل عوارض فری کنار و سرخورد و قره تپه است ، اتباع روس فقط ۵٪ عوارض می پردازند ولی از ایرانیان با زور حداکثر را می گیرند .

کدخدا و سایر افراد متمکن دو زن دارند و دلیل این امر روشن است ، چون زنان جوانی را که دیدم همه زیبا بودند . کدخدا به من گفت که او از طایفه‌ای است که در قدیم توسط شاه عباس به مازندران کوچانده شده بودند . سیاست شاه عباس این بود که عده زیادی ارمنی و نیز یهودی در مازندران مستقر کند و شاردن* نوشته است که شاه عباس می گفت مازندران برای زندگی آرامه بسیار مناسب است ، چون انگور فراوان برای شراب ساختن و گراز برای خوراک دارند ، اکنون تقریباً "هیچ ارمنی در مازندران یافت نمیشود ولی تا زمان خسرو خان کلیسائی در رشت داشتند که خرابه های آنرا دیدم . یهودیان فقط در بارفروش و دهکده دیگری در کوههای گیلان که نامش را فراموش کرده ام اقامت دارند . بیرون بارفروش ، در جنوب غرب و در آنسوی دشت پوشیده از درختان توسکا ، باغی بود به نام باغ شاه که دراصل توسط شاه عباس بنا شده بود . اطراف آن دریاچه ایست که در آن نی‌های بلند و گیاهان آبی روئیده اند و پرندگان دریائی از قبیل مرغابی و پرنده سیاهی به نام چیم‌گیر که گوشت بسیار لذیذی دارد در آنجا فراوان بودند .

* سواله ناردن سیاح و مؤلف کتاب مفصل و معروف درباره ایران در عهد صفویان .

باغ شاه

راه خانه من به باغ شاه از میان بازارچه می‌گذشت که ۱۰۰ متر آن سنگفرش شده بود ، در کنار این دریاچه کارخانه تصفیه نیشکر بود که درباره آن صحبت خواهد شد ، پل مخروبه‌ای با دو ردیف ستون چهار گوش که هر ردیف ۲۳ ستون آجری داشت به حیاط خلوتی که اکنون مخروبه بود منتهی می‌شد ،

در میان باغ اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد خانه تابستانی بود که زمان شاه عباس به شکل هشت گوش ، که ایرانیان بسیار دوست دارند ، بنا شده بود . آنرا از آجر ساخته بودند و نمای آن گچبری‌هایی به شکل آرابسک داشت ولی سقفش خراب بود و به پلکانی که به طبقه فوقانی منتهی می‌شد ، نمی‌شد اطمینان کرد . در حیاط خلوت آن بوته‌های بسیاری روئیده بود و دوحوض خالی منظره آنرا ویران‌تر جلوه می‌دادند ، در جنوب دریاچه آغا محمد خان قاجار عمارت جدیدتری بنا کرده بود ، او نیز مانند شاه عباس و جانشینانش به مازندران بسیار علاقمند بود و چندین قصر آنجا بنا کرده بود . هر چند که این عمارت از عمارت قبلی بهتر مانده بود ولی روی دیوارهای آن با ذغال نقاشی کرده بودند و حرفهای رکیک فارسی و روسی نوشته بودند ، باغ به صورت جنگلی در آمده بود با خار و خاشاک که در میان آن چند درخت پرتقال و لیمو سر برافراشته بودند . من به دنبال درخت بیدی که فریزر از آن تعریف کرده بود گشتم ولی آنرا نیافتم ، حتما " ویرانی باغ از آن زمان بیشتر شده است . در میان آب ، علاوه بر آثار پایه‌های یک آبراه ، ستونهای آجری چهار گوش دیده می‌شد که زمانی پایه‌های عمارت خوابگاه شاه عباس بوده‌اند ، در دریاچه پرندگان آبی بسیار دیده می‌شد

و توانستم مقدار زیادی چیم‌گیر و مرغابی شکار کنم ، آب این دریاچه آب نهری است به نام اکرود که از بابل می‌گذرد و در تابستان برای برنج کاری مصرف می‌شود . ماهی‌هایی از قبیل ؛ تیلیکو - چیکاب - ایپک - طلائی در این دریاچه بسیارند .

کارخانه تصفیه نیشکر

کارخانه تصفیه نیشکر در شمال پل و جزیره قرار دارد . ساختمان طولی از آجر در کنار دریاچه است که چندین اطاق برای جوشاندن و سرد کردن شیره داشت و در آنها شکر به سبک اروپائی تهیه می‌شد و دارای ماشین آلاتی برای ساختن شکر از چغندر قند و نیشکر بود ولی تا به حال از چغندر قند استفاده نشده است . اکثر ماشین آلات ساخت روسیه‌اند و هشت یا ده سال پیش حاجی میرزا محمد خان که برای فراگیری ساختن شکر به روسیه اعزام شده بود آنها را خریداری کرده بود . رئیس کارخانه محمد خان قراگزلو است که قبلا " در سن پترزبورگ سفیر بود . یکی از تجار بارفروش به نام حاجی یعقوب معاون اوست و نیز شخصی بنام استاد عباسی که از اهالی اصفهان است مسئول رسیدگی به این کار است ، او به من گفت که اگر نیشکر را به او می‌دادند می‌توانست پنج من نیشکر تصفیه شده از ده من نی به دست آورد ، ولی در حال حاضر چون نیشکر نیمه تصفیه شده را از دهقانان می‌خرند و آنها نیشکر را با طریقه صحیحی عمل نمی‌آورند از هر بیست من فقط پنج من نیشکر تصفیه شده به دست می‌آید ، از بقیه آن سکنجبین و نوعی شیرینی می‌سازند . قندی که در اینجا ساخته می‌شود بهترین نوع است و به

قندیزد برتری دارد و قیمت آن هرمن ۱۱ قران است . قیمت دولتی نیشکر خام بیست من ۵ تومان است و چون قیمت دولتی پائین است نوع خوب به بازار نمی آید ، در دو سال گذشته مقدار قندی که در مازندران عمل می آمده کاسته شده است و قیمت آن نیز افزایش یافته است ، قبلاً "قیمت بیست من ۱۴ یا ۱۵ قران بود . سال گذشته ۲۰۰۰ من شاهی نیشکر به این کارخانه آوردند که بعد از خرج ۳۰۰ تومان استفاده داد ، هر روز انتظار یک متخصص روس را داشتند و حقوق او را ۱۰۰۰ تومان مقرر کرده بودند ؛ ولی فکر نمی کنم که اینکار منفعت داشته باشد .

قیمت خوار بار در بارفروش :

من شاهی	تومان	قران	شاهی
"	-	۷	نان
"	-	۲	پنیر
"	-	۷	روغن
"	-	۲	گوشت گوسفند
"	-	۱۸	برنج نوع متوسط
"	-	۶	عسل
"	-	۱۶	ماست
"	-	۱۶	شیر
باری	-	۱	ذغال
باری	-	۱۰	چوب
یک عدد	-	۱۰	مرغ
"	-	۲	تخم مرغ
یک عدد	-	۱۴	اردک
"	-	۱۴	قرقاول

من شاهی	تومان	قران	شاهی
-	-	-	جو
"	-	-	گندم
"	-	-	آرد مازندران
"	۱	۱	نیشکر یزد
"	۷	-	ابریشم
"	۴	-	ابریشم
پاند روسی	-	۲	چای سیاه
من شاهی	-	-	گندم
"	-	-	آرد مازندران
"	۱	۱	نیشکر یزد
"	۷	-	ابریشم
"	۴	-	ابریشم درجه ۲
پاند روسی	-	۲	چای سیاه
"	-	۱	کشمش اراک
"	-	۲	تخم کنجد
"	-	-	نفت ترکمنی
هر بود	-	۱	بادام
من شاهی	-	۸	پسته
"	۱	۴	موم
هر بود	-	۶	آهن روسی
"	۵	۵	مس روسی
"	۳	۱۰	سماور روسی

کمپانی جدید روس علاوه بر این اشیاء مقدار زیادی پارچه نخی و چیت گلدار و کارد و چنگال و ساعت و غیره وارد کرده اولی هنوز اقدام به فروش آنها نکرده است ، نماینده روسها در کاروانسرائی

۲/۲۰۰/۰۰۰ روبل نیست . به علاوه به من گفت که روسها فقط درباره فروش سکه‌های طلا و نقره معادل ۷۰ الی ۸۰ هزار تومان (قیمت بازار ۱۷/۲ قران بابت هر امپریال) را سالیانه ذوب میکنند و می‌گفت که مقدار زیادی پول مسکوک روسی به ایران وارد می‌شود و در ضرابخانه‌های شاه تبدیل به پول رایج این مملکت می‌شود و گرنه کمبود پول پیش می‌آید . هنگامی که من درباره فروش بودم ضرابخانه تعطیل بود و رئیس آن در محل نبود .

۱ اطلاعات درباره بار فروش

اکنون باید اطلاعاتی راجع به بلوک بار فروش و محصولات آنها بنویسم ولی در صحت آنها اطمینان ندارم .

مالیات	محصولات	ده	صالح آباد بالا و پائین
۴۱۷۰ تومان	برنج ، کاه گوسفند	۳۳	
۱۰۰۰ تومان	برنج ، کاه ۱۲ الی ۱۰ هزار من ابریشم		بند پائین تحت اداره میرزا اسمعیل خان
۷۰۰ تومان	برنج ، شکر ، گندم ، جو ، مقداری ابریشم	۱۷	بابل کنار

در بازار اقامت دارد ولی هنوز شروع به کار نکرده است ، در مدت اقامت من در بار فروش رئیس آنها آقای کزینسکی * برای بازرسی آمد ولی کوششهای من برای اینکه از کار آنها سر در آورم و ببینم چه اشیائی برای فروش آورده است بی نتیجه ماند ، اگر چنانچه لازم شود که گزارش دقیقی درباره اینگونه مسائل تهیه کنم باید حتما " مسدت بیشتری در اینجا اقامت گزینم ، چون اطلاعاتی که روس‌ها و ایرانی‌ها می‌دهند قابل اعتماد نیست ، من جرات نمی‌کنم که درباره جمعیت و تعداد دهات اینجا گزارش دقیقی بدهم و اگر کسی سعی کند که از اینگونه اطلاعات برای دولت علیا حضرت تهیه کند بدون شک دچار اشتباه خواهد شد . تا جاییکه اطلاع دارم هیچ اروپائی تا به حال در این منطقه سکونت نکرده است و من آنچه را شنیده و تصور می‌کنم که صحت داشته باشد می‌نویسم .

جمع آوری آمار در گیلان آسانتر است ، چون تجار خارجی مدت بیشتری آنجا مقیم بوده‌اند ،

شاهی	قران	تومان	هریک
—	۶-۷	۱	" پوست سمور
—	۸	—	" پوست سنگ
۸	—	—	" پوست زردابه
۸	—	—	" پوست شغال
۸	—	—	" پوست روباه

این پوستها همه به روسیه صادر می‌شود ، یکی از آشنایان به من گفت که روسها سالیانه معادل ۲/۰۰۰/۰۰۰ روبل نقره جنس از اینجا و تبریز می‌خرند ، ارزش اجناسی که به ایران می‌فروشند بیشتر از

* kozitsky

ده	محصولات	مالیات
سوادکوه ملک سیرزاکریم خان	برنج، گاو، گوسفند ۵۰۰ تومان مقداری ابریشم	-
بهمن سر ملک عباس قلیخان ارباب	برنج پرشکر ۱۶۰ من ابریشم	-
رود دشت ملک عباس علیخان	برنج، شکر ۲۰ الی ۳۰ من ابریشم	-
مشهد سر	تریاک	-
بارفروش	کنف، برنج ابریشم	-

میگویند بارفروش در قرن شانزدهم بنا شده و نام آن از بارفروش تشکیل می شود. این ناحیه دارای بدترین آب و هوای مازندران است و مردم آن رنگ پریده و مریض احوال اند. با وجود این از شهرهای پر جمعیت است، چون در طول سال تجارت مهمی دارد. اکثر جمعیت آن مشغول داد و ستد اند، و نمی توانند در ماههای گرم به بیلاق بروند. در بازار بارفروش دکانهای متعددی است ولی همه کثیف و شلوغ اند. خیابانها سنگفرش نشده اند و عابران باید از میان گل عبور کنند. با وجود اینکه بطور عمده بندر کالاهای روسی است که به خراسان، تهران بزد و کرمان صادر می شود، مقدار زیادی نیز اشیاء انگلیسی به چشم می خورد. ولی طبق معمول نتوانستیم از مقدار فروش سالیانه آنها اطلاعاتی کسب کنیم و در این باره آماری نمی نویسم چون حتما صحیح نخواهد بود.

در پایان سفر از کالاهای نیکه بتوان از طریق خلیج فارس وارد کرد گزارشی تهیه خواهیم کرد. این راه چندین امتیاز به راههای طرابوزان و خلیج فارس دارد، اولاً "راه طرابوزان در معرض حمله افراد است، ثانیاً "از راه بندر عباس بیزد ارزانتر و راحت تر و کم خطر است. به علاوه این راه مرکزیت دارد و از این طریق به آسانی می توان به سایر نقاط مملکت دسترسی پیدا کرد و پارچه های نخ را ارزانتر از امروز صادر کرد و اگر چنانچه دولت انگلیس از این راه استفاده کند روسها از بازارهای ایران رانده خواهند شد، چون اجناسی که وارد می کنند عبارت از پارچه، اشیاء آهنی و مسی و فولادی و شیشه های و پارچه های نخ و کتان و قرمز دانه والوار و غیره است که نسبت به اجناس انگلیسی مرغوبیت کمتری دارند و فقط چون رقابتی نیست می توانند آنها را بفروشند. تجار انگلیسی نمی توانند از طریق طرابوزان با آنها رقابت کنند. در نتیجه واردات انگلیس به نساجی کاشان صدمه زیادی وارد آمده و این صنعت مانند هندوستان احتیاج به کمک دولت دارد تا از نو رونق گیرد.

تجارت

اکنون اگر چه چای و کله قند که همه دهقانان ایرانی از آنها استفاده می کنند بیشتر از انگلیس وارد می شود و ورود این دو کالا از روسیه تقریباً متوقف شده است ولی ما می توانیم مقدار بیشتری از این دو کالا را بفروشیم. برای ساعت و کار دو چنگال ارزان قیمت نیز بازار محدودی هست. فلز آلات بخصوص سماورهای فلزی که ایرانیان به آن خو گرفته اند بی اهمیت است.

شرکت رالی

تجارت ابریشم کیلان در دست کمپانی " رالی و شرکا " است * . این شرکت با سرمایه و اطلاعات وسیع خود در این زمینه شکست ناپذیر است و رقابت با آنها بی فایده است .

پنبه‌مازندران بداست و پنبه‌خراسان بدتر ، میوه خشک بهترین صادرات یزد است ، البته اجناس و کالاهای بسیاری هست ولی برای بازارهای اروپائی مناسب نیستند . دوران رونق قالی ایران سپری شده است ، انواع نمد بافته می‌شود ولی فقط مصرف محلی دارد و در اروپا ممکن است فقط بعنوان تحفه آنرا نگریست و مصرف نخواهد داشت . هرچند که بار فروش بزرگترین شهر مازندران است ولی مرکز حکومت مازندران نیست ، حاکم مازندران در ساری که از شهرهای بسیار قدیمی مازندران است سکونت دارد .

دراکثر شهرهای ایران غیبت حاکم موهبتی تلقی می‌شود ولی دربار فروش این چنین نیست چون نایب الحکومه‌ای دارد که اکنون میرآخور شاه است و حقوقی دریافت نمی‌کند بلکه سالیانه مبلغ ۸۰۰ تومان برای این ماموریت می‌پردازد که البته در عوض مبلغ بیشتری از مردم می‌گیرد .

* T.Ralli and Company

کمپانی رالی و شرکا کمپانی اروپائی تجارتی بود که از طریق طرابوزان و تبریز با ایران تجارت می‌کرد . بیشتر کار آن تجارت ترانزیت بود .

C. Issavi, Economic History of Iran
1800-1414 , Chicago 1971, P. 100

شاهزادگان قاجار

تعداد شاهزادگان قاجار افزایش یافته است و دلیلش تعداد زوجات فتحعلی شاه است . یکی از شاهزادگان قاجار اسدالله میرزا است (که در شرابخواری و بیعاری کم نظیر است) . او حساب کرده که تعداد این شاهزادگان اکنون به ۳/۷۰۰ رسییده است و اگر در نظر گرفته شود که همه این شاهزادگان ملاکانند و اغلب هرزه‌وبیکار می‌توان عذاب دهقانان را که تحت حکومت آنها به سر می‌برند تصور کرد . بطور کلی اکثر مردم ناراضی هستند و از منیع موثقی شنیده‌ام که اگر چنانچه بابی‌ها ناصرالدین شاه را به قتل رسانده بودند * سلسله قاجار از بین می‌رفت .

بابی‌ها

بابی‌ها از بین نرفته‌اند ولی مجبور اند که عقاید خودشانرا مخفی کنند و مطمئنم که روزی علیه این سلسله برخوانندخواست ، هنگامیکه بابی‌ها قیام کردند * در موضعی در دوازده میلی بار فروش در نزدیک مقبره شیخ طبرسی در کنار رودخانه تالار سنگر بسته بودند ، عده آنها کم بود ولی بسیار متعصب بودند و با عزمی راسخ عده ای از ماموران دولت را به قتل رساندند و سپس آذوقه تهیه کردند تا در صورت محاصره بتوانند مقاومت کنند ، اگر دهقانی حاضر نمی‌شد به آنها

* در شوال ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه مورد سوء قصد قرار گرفت .

** این واقعه در سال ۱۲۶۵ هـ - ق اتفاق افتاد .

آذوقه برساند خانه او را آتش می زدند .

تعداد آنها بمرور افزایش یافت و از پنجاه نفر تقریباً " به پانصد نفر رسید . اکثر افراد جدید از اهالی سواد کوه بودند ، یکی از آنها به امیر تبردار موسوم بود چون اسلحه طرف توجه او تبر بود (نام طبرستان نیز از تبر گرفته شده است) .

آقا عبداله سورتیج بادویست نفر تفنگچی هزار جریب ، حمله را آغاز کرد . روز بعد بابی ها به اردوی اوشبخیون زدند و تقریباً "چهل پنجاه نفر از سربازان راکشتند و بقیه سربازان به ساری فرار کردند . بعد از اینکه این خبر به تهران رسید دستور صادر شد که با قوای بیشتری به بابی ها حمله کنند و آنها را معدوم کنند . سرکرده آنها عباس قلیخان بود که در اولین تیراندازی ، ملا حسین * رئیس بابی ها را کشت . این شخص قبل از اینکه فوت کند حاجی محمد علی بارفروش را جانشین خود اعلام کرد و تقاضا کرد که وی را با همه سلاحهای جنگی اش دفن کنند . بعد از مرگش بابی های یکبار دیگر به قوای دولتی حمله کردند و آنها را عقب راندند . این قیام اکنون صورت جدی به خود گرفته بود ، مهدی قلی میرزا با ۲۰۰۰ نفر سرباز توپخانه و خمپاره به مقابله آنها اعزام شد و در محلی به نام واسکس که تقریباً " سه کیلومتر با شیخ طبرسی فاصله داشت سنگر گرفت ، ولی شب بابی ها به اردوی وی حمله کردند و او فقط توانست از پنجره فرار کند و در جنگل متواری شد . دهکده آتش گرفته بود و دو نفر از شاهزادگان ، داود میرزا و عمویش صاحبقران میرزا در این آتش سوزی جان دادند . عده زیادی از سربازان نیز کشته شدند . پس از اینکه مهدی قلی میرزا مدتی فراری بود با یکی از مستخدمان که

* برای توضیح بیشتر رجوع شود به مهدی بامداد شرح حال

رجال ایران، تهران، ۱۳۴۷، ج ۱ .

اونیز فرار کرده بود روبرو شد و خوشبختانه وی اسبی داشته که شاهزاده سوار شد و خودش را به استراباد رساند .

مهدی قلی میرزا بعد از اینکه سپاهیان خود را از نوجمع آوری کرد مجدداً " به بابی ها حمله کرد و آنها را محاصره کرد ولی آنها با وجود اینکه گرسنه بودند و مهمات کافی نداشتند دو ماه مقاومت کردند تا بالاخره شاهزاده که متوجه شده بود قادر نیست آنها را وادار به تسلیم کند و ممکن است از نو شکست بخورد پیام می دهد که اگر از مواضع خود خارج شوند و به آرامی بخش شوند آنها را آزاد خواهد گذارد . بابی ها قبول کردند و تقریباً " دو بیست نفر آنها خود را تسلیم کردند ولی آنها را خلع سلاح کردند و در سبزه میدان که بین باغ شاه و شهر قرار دارد سوزاندند . قیام بابی های مازندران بدین صورت پایان یافت . این گروه در شهرهای زنجان ، اراک ، و غیره نیز قیام کردند .

شهر سار فروش محصور نیست و اهالی برای مقاومت در مقابل تهاجم درختان آنها سنگرهای موقتی می بندند ، حدود غربی مازندران کناره غربی سرخانه رود است که آنرا سفید تونوش (که به گیلکی به معنای تیغ است) نیز می گویند . حد شرقی این ایالات جیریا خندق کلباد است . این خندقی است به طول چهار فرسنگ که در زمان شاه عباس حفر شده است تا جلوی حملات ترکمانان را سد کند . طول مازندران تقریباً در خط مستقیم ۲۷۰ کیلومتر از شرق به غرب است . عریضترین قسمت آن در مشهد سراسر است که پهنای آن به ۱۳۰ کیلومتر می رسد . یک سوم این منطقه جلگه و بقیه کوهستانی است ، فاصله کوه تا دریا در نقاط مختلف متفاوت است . بعضی اوقات مانند سخت سر رشته کوههای اصلی مرتفع و برهنه هستند ولی قسمتهای پائین آنها از انواع درختان جنگلی پوشیده شده است . نقشه های مازندران که در اختیار داریم بسیار ناقص اند و من پیشنهاد می کنم که منطقه

کوهستانی که در تمام طول دریای خزر امتداد دارد مورد بررسی و نقشه برداری مجدد قرار گیرد .

این کوهها به طرف جنوب نیز ادامه دارند و هزار جریب و سواد کوه نام دارند . اهالی اغلب دام پروری می کنند و زراعت مختصری نیز دارند و گندم و جو و ارزن می کارند . برنج و کنف نیز در آنجا عمل می آید . گله های گوسفند و گاو زیاد است و با پشم آنها جاجیم می بافند . در زمستان به دشت ها فرود می آیند و مستقر می شوند ، اهالی دشت به آنها غریب می گویند .

هزار جریب

هزار جریب از دو بخش تشکیل می شود :

بخش اول - چهاردانگ که آن هم از سه بخش تشکیل می شود ؛
۱- محمدرحیم خان دریانیسر ۳۲۲ تفنگچی باتفنگ به دولت می دهد .

۲- نجف قلیخان در سرخه جریب که ۲۷۵ تفنگچی می دهد ،

۳- محسن خان ۲۳۵ تفنگچی می دهد ،

بخش دوم - رئیس آن ابراهیم خان است که ۳۰۰ تفنگچی

می دهد . به این ترتیب دو بخش جمعا " ۸۶۰ نفر تفنگچی به دولت

می دهند . می گویند در هزار جریب تقریبا " هزار ده وجود دارد .

انواع شکار و حیوانات وحشی در این منطقه فراوان است از جمله ببر ، خرس و غیره .

آب و هوای این قسمت سالم است چون کوهستانی است و لسی

در آنجا حشراتی به نام چوبگز و مار زهر دار بسیار است که در جلگه

وجود ندارد . در شرق این منطقه سوارو دامغان و در شمال آن سمنان و قسمتی از اراک قرار دارد . فیروزکوه در غرب سوادکوه در جنوب بلوکات استراباد و مازندران است . در هزار جریب معدن سرب وجود دارد ولی محل آنرا ندیدیم .

سوادکوه

سوادکوه توسط میرزاخان سرتیپ اداره می شود که یک هنگ

کامل در اختیار دولت می گذارد و ۱۷۰۰۰ تومان بابت مالیات جمع آوری می کند . محصولات سوادکوه مانند محصولات هزار جریب است و رودخانه تالاراز این کوهها سرچشمه می گیرد .

شیرگاه که یکی از محله های سوادکوه است در شمال فرح آباد و در کنار رودخانه تالار قرار دارد . تعداد دهات آن پانزده است . نصف آنها در دشت و نصف در ارتفاعات قرار دارند و متعلق به آقا حسن که پسر خزانده دار سابق شاه است می باشند . مالیات آن ۱/۵۰۰ تومان است . در آنجا برنج عمل می آید و گاو و گوسفند فراوان است . مقدار مختصری هم ابریشم ، شکر و گندم کشت می شود . درباره سایر نقاط سوادکوه اطلاعاتی به دست نیاوردم .

اهالی مازندران بطور کلی از گیلکها سالمتر و قویترند چون قسمتی از سال را در کوهستان به سر می برند و مقدار کمتری مالیات می پردازند ، ولی از لحاظ درستی بر آنها هیچ برتری ندارند و یکی-شان از دیگری بدتر است . گیلکها ظاهرا " باهوش ترند ،

طوایف مازندران

مازندرانی‌ها بطور کلی در جلگه زندگی می‌کنند و بعلت اینکه در طول زمان سلاطین مختلف طایفه‌های متعددی را به مازندران کوچانده‌اند مازندرانیه‌ها از یک‌نژاد نیستند بخصوص در شرق مشهد سر اکثرا "طوایف بیگانه اسکان داده شده‌اند و به غیر از معدودی اکثرا "خوش سیمان نیستند، آنها از لباسها و سربندهای بسیار رنگارنگ و روشن استفاده می‌کنند. به غیر از اهالی بومی از ایلات آنها بطور دقیقی اطلاعی ندارم. طوایف این منطقه عبدالملکی، خواجه ونده گرایلی، اصلنوه، قلیجلی و بلوچ‌اند. عده‌ای افغان و کرد نیز توسط سلاطین در این قسمت اسکان داده شده‌اند و زمینهای خود را در مقابل خدمت نظام در تیول خود دارند این طوایف بقدری با اهالی بومی مخلوط شده‌اند که تشخیص آنها از یکدیگر امکان پذیر نیست. حتی زبانهای اصلی خود را نیز فراموش کرده‌اند. اصلنوها از نژاد ترک‌اند و آقا محمدخان آنها را به این منطقه کوچانده و اکنون تقریبا " ۱۵۰ خانه دارند. قلیجلی‌ها نیز ترک‌اند و دارای ۳۰ الی ۴۰ خانه می‌باشند. بلوچها از بلوچستان آمده‌اند و تقریبا " همان تعداد خانه دارند و افغانها در اینجا وساری مستقراند و سی خانه دارند. بیشتر از ۱۰۰ خانواده در قره تپه هست که می‌گویند قلیجلی‌اند. گرایلی‌ها در ساری سکونت ندارند ولی در اندرود، میان دو رود، قراطغان و علی‌آباد مستقر شده‌اند. کردها از طایفه جان بگلو و مردمان لواند و درده شیرخواست و میان دورود و فرج‌آباد مستقراند. بغیر از این طوایف عده‌ای افغانسی از اهالی بنسگوشت در افغانستان که در مرز هندوستان است در این حدود زندگی می‌کنند. عجیب این است که آنها به دنبال مراتع بهتر از دیار خود کج

کرده‌اند و چون موفق نشده‌اند آنچه را که می‌خواهند بیابند اکنون با راهزنی و گدائی امرار معاش می‌کنند. با عده‌یی به نام بربرنیز برخوردیم که اصل و نسب آنها را نفهمیدم. از کولیها تنبلیتر به نظر می‌رسیدند. کولیها با وجود اینکه با طالع بینی روستائیان خرافاتی را گول می‌زنند ولی در عوض نجاری و آهنگری می‌کنند. این دسته هیچ کار مفیدی انجام نمی‌دهند.

چنانچه گفته شد آب و هوای مازندران سالمتر از گیلان است. در گیلان به خاطر اینکه برنج به مقدار زیاد کاشته می‌شود در کوهپایه‌ها مالاریا زیاد است. در کنار دریا این مرض کمتر است. به غیر از جاده سنگفرش که توسط شاه عباس ساخته شده و اکنون بسیار خراب است بقیه جاده‌ها بیشتر شبیه به گداهای میان مزارع برنج بود. خوشبختانه مسافرین می‌توانند از ساحل دریا عبور کنند گاه اسبان از ماسه‌های نرم با اشکال می‌گذرند ولی با مقایسه با راههای گیلان این راهها بسیار آسان‌ترند.

جمع مالیات ایالت بنا به گفته میرزا هدایت‌اله نماینده وزیر امور خارجه ۹۹۴۷۷ قران و ۸/۵ شاهی است ولی شاهزاده عباسقلی میرزا مبلغ ۱۱۵۰۰۰ تومان را نام برد که ۹۰۰۰۰ تومان آن صرف قشون و تیول می‌شود. مالیات خالصجات که از سایر اراضی وسیعتر است بیشتر می‌باشد. در نقاطی که برنج عمل می‌آید از هر ۵ خروار ۴۰ من تبریز در هر جریب می‌گیرند.

از هر ۱۰۰ خروار برنج دوونیم قران می‌گیرند و از هر جریب زمین که در آن گندم و جو کاشته باشند همین مبلغ را دریافت می‌کنند. می‌گفتند که از مقدار شکر و پنیدایکه در یک جریب کاشته می‌شود ۲۰ من تبریز شکر و ۱۵ من تبریز پنید می‌گیرند. طبق گزارش آقای آبت مالیات املاک خصوصی معلوم نیست.

اغلب آنها در قدیم تعیین شده‌اند و از هر ده اغلب مقدار معینی محصول جمع‌آوری می‌شود. گاه مقدار محصول افزایش یافته ولی همان مبلغ سابق را می‌گیرند و گاه بر عکس کمتر از مقداری که می‌کاشتند کاشته شده و باز هم همان مبلغ سابق را می‌گیرند. در بعضی موارد تقاضا شده است این مقدار را کمتر کنند. در مورد ایالات خزر بخصوص گیلان مالیات اکثراً "به نفع اهالی است".

صاحب یک ده اغلب از دهقانان شش‌الی ده خروار محصول و یا یک سوم الی یک پنجم در هر جریب برنج و یک تومان هم از هر خانواده مالیات می‌گیرد. اگر تعداد روستائیان برای کار در املاک کافی نباشد از کارگران دیگر استفاده می‌کنند و به آنها "غریب" می‌گویند و اغلب به آنها حقوق بهتری می‌پردازند و محصول بین مالک و کارگر نصف می‌شود. هر گاه کارگر کم باشد تا ۵ خروار در هر جریب به مالک پرداخت می‌شود. محصول دیگری که از آن به اینگونه مالیات می‌گیرند نیشکر است. دولت از هر ۴۰ من ۴ من تبریز می‌گیرد و مقدار آن در خالصه و املاک خصوصی یکی است. مالیات باقلا نیز مانند شکر است. خروار یا چهل من تبریز در هر جریب به دولت می‌پردازد. مالیات گندم نصف این مقدار است، بابت پنبه به نظرم دولت چیزی نمی‌گیرد ولی ملاکین دو من تبریز در هر چهل ($2\frac{1}{4}$) چهل مساوی است با یک جریب) می‌گیرند.

بخشهای هازندران

۱- تنکابن به ۱۴ بلوک تقسیم می‌شود:

سخت سر، سیاه رستاق، گلی جان، میان نایه، مزار دشت

خرم آباد، سیاه‌ورزبالاده، زوار، نشتا، لنکا، بالا و پائین، کلارآباد، اشکورات و دو هزار.

۲- کلارستاق - ۴ بلوک

دشت کلارستاق، کلاردشت، بیرون بشم، کوهستان غربی و شرقی.

۳- کجور - ۱۲ بلوک

پنجک رستاق، زندرستاق، کوهپیر، لاشک، شهرکجور، انگز،

فیروزکلا، قران، فیروودکنار، چلندر، نارنج بند، کجه رستاق.

۴- نوار - ۱۸ بلوک

کوپ، لابیج، دان‌کوه، نوسون، بیل، انگرود، کجور، نوگور،

پسپریس کلیج، شیرکلا و عباسی، گنیلیت، وسیلاکولی، سیدکلا،

عبداله آباد، کردمیکلا، عربه‌کیل، رستم رود، عزت ده، سولده.

۵- آمل - ۷ بلوک

اهلم رستاق، هزارپی، جلال ارزق، روچی آباد، دشت سر

پائین و بالا - لیتکو - آمل چلا.

۶- بارفروش ۸ بلوک

مشهدسرو بندران، رودبست، کلابست، صالح آباد، بندپائین

شرقی و غربی، بابل کنار، سوفر، بهنمیر، بارفروش.

۷- ساری

قسمت مربوط به ساری را تکمیل نمی‌کنم چون فکر می‌کنم که

اطلاعاتی که در آن باره به دست آورده‌ام صحیح نباشد.

۸- سوادکوه ۲ بلوک

(۱) شیرگاه، (۲) *

۹- اشرف ۳ بلوک

* نام این بلوک را نداده

قره طغان ، پنج هزار ، کلباد .

قوای نظامی ، طبق گزارشات دولتی در سال ۱۸۵۹ از این قرار است :
قشون منظم ولایت

هنگ	تحت فرمان	تعداد نفرات
اول سواد کوه	میرزا کریم خان	۸۰۰
دوم بند پی	عبدالحسین خان	۴۱۲
سوم فیروزکوه	میر جواد علیخان	۸۰۰
چهارم لاریجان	عباسقلی خان	۸۰۲

جمع کل -/۲۸۱۴ نفر

قشون غیر منظم کرد و ترک

ترک	اصانلو	گرایلی	بلوچ	۵۰۰
کرد	مران لو	جان بگلو		۵۰۰
	افغان			۸۱
	قلیجلی			۳۰
	خواجوند			۴۵۴
	عبدالملکی			۲۰۰
	لاریجانی			۱۶۴
	شکراله خان			۱۵۷
	هراتی همه آنها دارای موقعیت ممتازی هستند			۱۷۰
	ایمانلو			۱۸۰
				۸۰

طالشی

جمع کل -/۲۵۱۶ نفر

تفنگچیان (اکثر از تفنگهای فتیله‌ای استفاده می‌کنند) .

کلاستاق	۱۹۹
تنکابن	۲۰۶
کچور	۴۰۰
اشرف	۲۰۰
عرب	۸۰
سموکی	۱۰۰
کلباد	۲۰۰
قره چقا (سورتیج)	۳۰۰

رحیم خان

دنگ هزار جریب	۳۲۲
نجف قلیخان هزار جریب	۲۸۵
محسن خان " "	۲۵۳
ابراهیم خان " "	۳۰۰

جمع کل -/۲۸۴۵ نفر

طبق گزارش میرزا هدایت‌اله‌خان به تفنگچی و سواره نظام

مبلغ ، ۴۲۷۸۳ تومان و ۵۳ قران و ۸۳۵ دینار پرداخت میشود و کل
مبلغ مالیات ۴۶۲۷۸ تومان و ۷ قران و ۹۸۰ دینار است . اگر این
گزارش صحیح باشد ۴۶۸۰۱ تومان و ۶ قران و ۵۵۹ دینار کسر بودجه
دارند . از هدایت‌اله‌خان پرسیدم که این کسری را از کجا جبران
خواهد کرد ولی یا نمی‌توانست و یا نمی‌خواست جواب بدهد .

در راه فرح آباد

روزی پانزدهم ژانویه از بار فروش حرکت کردیم ولی از راه مستقیم به ساری نرفتیم چون شنیده بودم که وضع جاده بسیار بد است و هیچ چیز جالب توجه در طول راه نیست ، علاوه بر این چون مایل بودم که فرح آباد را ببینم تصمیم گرفتم که از آن طریق به ساری بروم . آقا حسین که از دوستان قدیمی من بود در مشهد سراز ما پذیرائی کرد روز شانزدهم از آنجا حرکت کردیم ، از شهر که خارج شدیم بلافاصله در سمت راست ما امامزاده "ابوجواب" قرار داشت ولی ما به دیدن آن نرفتیم . از دور گنبد بلند نیمه ویران آن که پوشیده از پیچک بود دیده می شد و اطراف آن درختان پرتقال روئیده بود . در سمت چپ تلماسه های بی انتها همچنان امتداد داشت و دریا را از نظر ما پنهان می کرد .

راه به سوی شرق شمال شرقی و از میان جنگلی از درختان توسکای کوتاه و انار و بته های خار و خاشاک می گذشت . در سمت راست امامزاده مرداب بزرگی بود که تاکنار رودخانه امتداد داشت و پرندگان آبی بسیاری در آن شناور بودند .

میررود عریض است ولی عمقی ندارد و نقطه تنگی برای عبور دارد . قبل از اینکه به آن برسیم از کنار رودخانه قدیم بابلسر گذشتیم ، اهالی ده سال پیش مجرای این رود را تغییر داده بودند . کوههای البرز در پشت ابرهای انبوهی در آسمان مخفی شده بود . ما با حیواناتمان از رودخانه گذشتیم و در آن سوی آب در زیرنی های بلند صبحانه صرف کردیم . در مقابل دهها پرند آبی دیده میشدند و شکار آنها کار آسانی بود . بقدری کم انسان دیده بودند که اصلاً نمی ترسیدند . اجاره ماهیگیری این منطقه ۹۰ تومان است ، در سمت

راست میررود کمی بالاتر از لنگرگاه محله ای به نام باغ تنگه بود که ۲۰ الی ۲۵ خانه داشت . اینجا ماهی صوف صید می کنند . این ماهی فلسه های براق ریز و سفید دارد طول آن ۳۷ سانت است ، بینی آن تیز است و با ماهی سفید فرق دارد .

تعدادی گوسفند مازندرانی بادهای کوتاه درکنار مردابی به چرامشغول بودند در اینجا آثارخانه های مخروبه بسیار بود . نام این محله قدیمی کهنه محله است . بعد از اینکه یک فرسنگ از میان بته های کوتاه و چمنزار اسب تاختمیم به دهانه میررود رسیدیم ، در آنجا مشغول تعمیر کرجی ساخت لنگرود بودند . در جنگل درختان ازگیل وحشی و بته های خاردار بسیار بود . سپس به ساحل دریا که طوفانی بود رسیدیم . دهانه عریض رودخانه تالاریا چیک رود در محلی که به دریا می ریخت چنان دستخوش امواج خروشان و بلند بود که تا تنگ اسپها بالا می آمد و مزاحم عبور مابود ، از یکی از قسمت های کم عمق آن عبور کردیم . راهنمای ما جلو می رفت و هرگاه موج بلندی را از دور می دید سر اسپها را می گرداندیم تا از عقب به آنها اصابت کند . گذشتن از این رودخانه واقعا خطرناک بود و وقتی به زمین خشک رسیدیم احساس خرسندی کردیم .

اجازه ماهیگیری چیک رود ۶۶ تومان است و فاصله آن تا مشهد سردو فرسنگ است . هوا از صبح بد بود و اکنون باران شدیدی شروع به باریدن کرد . لاریم و سیاه رود هیچکدام قابل عبور نبودند . بعد از یک ساعت بارندگی آب آن به قدری بالا آمده بود که امکان نداشت بتوانیم از آن بگذریم .

ماهیگیری آن به مبلغ ۸۸ تومان اجاره رفته بود . در دهانه این رود دو کرجی لنگر انداخته بودند که نفت و نمک آورده بودند و منتظر بودند که کالائی برای فروش بار کنند . قیافه ما بقدری رقت آور

بود که افراد ژنده پوشی که در کشتی سوار بودند ما را سخره می کردند . ولی در مقابل قدری پول حاضر شدند ما را راهنمایی کنند تا از قسمت بالاتر رودخانه بگذریم . بالاخره به ده لاریم که از دهانه رودخانه دو و نیم فرسنگ فاصله داشت رسیدیم .

ده لاریم

در راه نزدیک کلبه‌هایی از نی که تازه ساخته بودند و متعلق به ایلات جان‌باز سوادکوه بودند کمی ایستادیم . هر چند اهالی بسیار فقیر بودند ولی از ما خوب پذیرائی کردند و بپیرمردی بنام حاجی الهوردی که به نسبت سایر مازندران تپه‌های طبقه پائین ، با ادب‌تر بود برای ما جای تهیه کرد و در کنار آتش نشستیم . مهماندار ما شخصی نسبتاً ثروتمند بود و ۱۵۰۰ گوسفند و ۳۰ الی ۴۰ گاو میش و یابو داشت که در قشلاق بودند و خود او بعد از نوروز که روز مهمی برای ایرانیان است به بیلاق می‌رفت . بیلاقات مازندران بسیار باصفا اند و لسی متأسفانه حشره‌بی هست بنام "ملا" که بی‌رحمانه می‌گزد و مسموم است (آنطور که آقای فریزر نوشته است این حشره در شهر میانسه زیاد است و تا ترکمنچای و آقکند نیز دیده می‌شود) و نیش آن ممکن است گاه مهلک باشد . حشره دیگری به نام "کنه" هم در دهات اطراف دماوند و مازندران است که هر کجا حشم باشد یافت می‌شود . ولی نیش آن مهلک نیست .

در نزدیکی خانه حاجی ، امامزاده کوچکی بود به نام امامزاده محمود .

بعد از اینکه اسبهای ما مدتی استراحت کردند از نو در میان

باران راه افتادیم و به ده لاریم رسیدیم ، رودخانه این ده را به دو قسمت تقسیم می‌کند و پل خوبی داشت که برای عبور انسان و اسب مناسب بود و نسبت به پلها تیکه تا به حال در مازندران دیده بودیم بهتر بود . مستخدمان ما کدخدا را صدا زدند ، مرد کوتاه قدی بود به نام محمد علی و منزل نسبتاً خوبی به ما داد ، کمی بعد از اینکه رسیدیم باران به برف تبدیل شد و همه شب بارید و روز بعد منظره عجیبی به چشم می‌خورد . درختان و زمین از برف پوشیده شده بودند و از لابلای برفها پرتقالهای رسیده دیده می‌شد ، بچه‌های ده مانند همه بچه‌های دنیا گلوله برف درست می‌کردند و به هم پرتاب می‌کردند . ولی بزودی آفتاب تابید و ما با کمال نگرانی شاهد آب شدن برفها شدیم . سالها بود که اینگونه هوا دیده نشده بود . لاریم ۱۵۰۵ خانه دارد و متعلق به آقا میرزا محمد حسین مجتهد است . هفدهم ژانویه صبح زود راه افتادیم و تا محلی که قایق‌های ترکمن‌ها را دیده بودیم برگشتیم و از کنار خانه حاجی گذشتیم ، او به ما شیر و روغن و یک گوسفند داد تا مدتی همراه ما آمد و تعریف کرد که چند روز پیش ترکمنها سعی کرده بودند یکی از دوستانش را فریب دهند و به کشتی خود ببرند و او را در بازار خبوه بفروشند . حاجی می‌گفت دو سال قبل نیز دو نفر از طایفه او را همین گونه دستگیر کرده بودند ، یکی از آنها در اسارت فوت کرده بود و دیگری را در برابر مبلغ ۱۵۰ تومان آزاد ساخته بودند ، این مبلغ به نظر من زیاد آمد چون شخص دیگری که ۱۸ سال در اسارت بود می‌گفت قیمت برده ۵۰ تومان است ، شاید چون من قنسول بودم او این قیمت را گفته بود . دکتر هویزش حتی می‌گفت که قیمت برده ۳۰ تومان است البته ممکن است که قیمت باز خرید برده بیشتر از قیمت فروش او در بازار ایل باشد ،

جانباها تقریباً " ۱۰۰۰ خانوار هستند ، تابستان در سوادکوه به سر می‌برند و زمستان اغلب به اطراف لاریم کوچ می‌کنند ، رئیس آنها میرزا کریم خان سرتیپ است که پسر علیخان سوادکوهی است . ما انتظار داشتیم که از دهانه لاریم با اشکال بگذریم و لسی خوشبختانه ماسای و خشک بود و به آسانی از آنجا به تاخت عبور کردیم . ساحل دریا زیر پای ما سفت بود و مسافت دوفرسنگ را با سرعت گذشتیم تا به رودخانه فرح آباد یا تجن رسیدیم .

رودخانه تجن

در فاصله کمی در غرب آن دو برج آجری بلند هشت گوش بود و دو برج دیگر دورتر از جاده نوروژ آباد قرار داشت. آنها محل دیدبانی‌اند و عده زیادی شب و روز مواظباندا تا از حمله و آدم‌زدی ترکمانان جلوگیری کنند ، این برجها را دو سال پیش ساخته‌اند . رودخانه تجن عمیق است و مسیر آن شمال غربی شمال است ، در سمت چپ آن محل ماهیگیری روسها است ولی آنجا ما روسی ندیدیم فقط چند نفر خلخالی بودند ، این مردم برای تهیه خاویار به روسها کمک می‌کنند و اکنون منتظر بودند که روسها بیایند .

سهراب خان ماهیگیری این محل را از عمیدالملک اجاره کرده است ، در سال تقریباً " چهار کشتی به فرح آباد می‌آید و حساب می‌کنند که سالیانه ۱۵۰۰۰ یود ماهی شور و ۱۰۰ یود خاویار و ۲۰ الی ۳۰ ورقه میکا از آنجا به دست می‌آید .

فرح آباد

کمی دورتر به سمت جنوب شرقی آثار شهر قدیمی فرح آباد قرارداد است ، ده‌کنونی را با آجرهای قصر قدیمی شاه عباس ساخته‌اند و اکنون این قصر ویرانه است و من پس از اینکه مدتی در گل و از لابلای توده‌های آجرگذشتم توانستم پیش بروم و به این حکومت که اجازه داده بود چنین قصری از بین برود و ماوای شغالها شود بد گفتم . چند درخت توت در میان خرابه‌ها دیده می‌شد .

شهر فرح آباد از ۸۰ الی ۹۰ خانه تشکیل می‌شد و مالیات آن ۱۰۰۲ تومان است . در سال ۱۶۶۸ میلادی عده‌ای قزاق به شهر قدیمی حمله کردند و آنرا غارت نمودند . بطوریکه دیگر هرگز به عظمت سابق خود نرسید .

در قدیم پل بسیار خوب آجری در روی رودخانه ساخته بودند که امروز نیز پایه‌های آن به جامانده‌است ، محصول ایریشم فرح آباد از چهل من ساهی بیشتر نیست ، بهترین محصول آن برنج است . اهالی ۳۵۰ گاو میش و مقدار زیادی گوسفند دارند . ما در خانه محمد صادق منزل کردیم . او ضابط یا تحصیلدار دولت است و مالیات‌ها را جمع‌آوری می‌کند . این شخص از اهالی هرات بود که بعد از محاصره آن دیار به امر محمدسناه شیر خود را ترک کرده بود . الدرد پائینگر* را خوب می‌شناخت و با فدردانی از آن افسر صحبت می‌کرد ضمناً

*Eldred Pottinger

این شخص در محاصره هرات در عهد محمد شاه در هرات بود و به دفاع از این شهر در مقابل ایرانیان شرکت کرد و استحکامات آنرا تعمیر نمود که باعث شکست ایرانیان شد .

گفت که طایفه عبدالملکی بعد از جابجا شدن رفتار خود را تغییر نداده و همانطور خشن و بی تمدن باقی مانده‌اند

ماجرای حمله قزاقهای دن به فرح آباد

در اینجا بی مناسبت نیست که شرح بیشتری درباره حمله قزاقها به فرح آباد در سال ۱۶۶۸ بدهیم. تقریباً " ۶۰۰۰ قزاق با ۴۰ کشتی که هر کدام یک توپ داشت اول در گیلان لنگر انداخته و شهر رشت را چپاول کردند، سپس از آنجا به کشتی‌هایشان سوار شده و به فرح آباد آمدند. رئیس آنان استنکورازین* رئیس قزاقهای دن بود. شاردن که روایتش مأخذ این داستان است در این باره نوشته است که آنها اول بعنوان تاجر آمدند و به بازارها و دکانها قدم گذاشتند و تظاهر کردند که برای خرید آمده‌اند و نیز تظاهر می‌کردند که چیزی نمی‌فهمند. پول طلای فراوان برای اجناس عادی خرج کردند. تجار ایرانی مدت پنج روز قزاقها را ریشخند کردند و اجناس فراوان به آنها فروختند و آنها را احمق تصور کردند. بعد از شش روز که تعداد آنها در شهر کافی شد و همه جا پخش شدند تا ایجاد نگرانی نکنند، یکمرتبه دست به شمشیر برده و هر کس را که سر راه دیدند از دم تیغ گذراندند. همه خانه‌ها را غارت کردند و باغناثم بسیار و بعد از اینکه حداقل ۵۰۰ نفر را کشتند به کشتیهای خود سوار شده از ساحل دور گشتند. مهمترین خسارت جبران ناپذیر خراب شدن قصر بسیار زیبای شاه بود که در میان شهر قرار داشت.

* Stenko Rasine

گنجینه بی قیمتی از اشیاء نفیس آن، از جمله چینی‌های عتیق و همچنین اشیائی از مرجان و ظروف کریستال طبیعی و اشیاء گرانبهای دیگر نیز به دست این وحشی‌ها افتاد. بعلاوه حوضچه یشم و طلا کوب بی نظیری را شکستند.

اهالی فرح آباد که با فرار جان خود را نجات داده بودند روز بعد مراجعت کردند و به تصور اینکه قزاقها رفته‌اند مشغول جمع آوری باقی مانده ااث خود شده بودند که قزاقها برای بار دوم مراجعت کردند این بار دیگر نظری به اشیاء نداشتند بلکه بیشتر از ۷۰۰ نفر را کشتند. عده زیادی را هم به اسارت گرفتند و از آنجا به دن برگشتند.

ایرانیان می‌گفتند که عده‌ای از این قزاقها را هم در جعبه وارد شهر کرده بودند ولی البته صحت این داستان به نظر بعید می‌رسد. ایرانیها خیلی چیزها را که ما اروپائیان نمی‌توانیم باور کنیم قبول می‌کنند. چندی پیش در گمرک انزلی صندوقهائی را که کالسکه آقای انیشکف* در آن پیچیده شده بود باز کردند. چون فکر می‌کردند ممکن است عده‌ای روسی با اسب و تفنگ در آنها مخفی شده باشند. سرجان ملکم** و آقای آبت معتقداند که شاه عباس در فرح آباد فوت کرده است، ولی در روضه الصفا که به دستور شاه فعلی تألیف شده است این گفته تکذیب شده است، در آنجا نوشته شده که شاه عباس در سال ۱۰۳۷ هجری مطابق با ۱۶۲۸ میلادی

* Anichkof

** Sir John Malcom

سرجان ملکم سفیر انگلیس در ایران در زمان فتحعلیشاه و مؤلف

کتاب تاریخ ایران چاپ ۱۸۲۱.

در اشرف فوت کرده ، البته بعد از اینکه پسرانش صفی میرزا و طهماسب میرزا را کشت و خداینده را کور کرد .

خروج از فرح آباد

در ۱۸ ژانویه در میان برف از فرح آباد راه افتادیم . فاصله تا ساری ۴ فرسنگ بود . راه ما از سمت چپ تنج می گذشت و در اطراف بوته های انار و سرخس روئیده بود که اکنون پوشیده از برف بود .

در سمت راست ما دهکده حمید آباد قرار داشت که کردهای طایفه جان بگلو آنجا اقامت داشتند ، در سمت چپ ده اسفندیین بود که در آنجا تپه های مصنوعی وجود داشت . گودالهای پر آب ، یخ بسته بودند و راهنمای ما می گفت مدت سی سال بود که چنین زمستانی دیده نشده بود . ما از جنگل با درختان و بته های کوتاه و نی های بلند و از کنار ده آرمال گذشتیم و به محله آکند رسیدیم . در آنجا بار دیگر وارد جاده شاه عباس شدیم ولی سنگفرش آن ناهموار بود و عبور را مشکل می ساخت . افغان و خیزان در سرمای بسیار سخت ، از جویبارهای متعدد و یخ بسته عبور کردیم .

ساختن باروت

در ساری مقداری زیاد باروت می سازند و نیترات دویتاسیوم را از سمنان و گوگرد را از فارس می آورند . مواد ترکیبی آن از این

قرار است :

یک من شاهی گوگرد

یک من شاهی ذغال چوب

۵ من شاهی نیترات دویتاسیوم

نوع بهتری نیز می سازند که در آن شش من نیترات پتاسیم مصرف می کنند . باروت را در انبارهای باز و با وسایل بسیار ابتدائی می سازند . مواد لازم را در هاون قرار می دهند و با آلتی که شبیه به برنج کوب است می کوبند . این آلت تکه چوبی است که یکسر آن کج و به محوری متصل است که آنرا به اندازه ۳ سانت بلند می کنند و ماده داخل هاون را با آن می کوبند . اشخاصیکه این کار را انجام می دهند از اینکه این ماده محترق است نمی ترسند و در کنار آن قلیان می کشند و البته گاهی حوادثی رخ می دهد ، ولی آنها مانند اجداد خود به قسمت معتقدند و می گویند آنچه باید بشود می شود . نسبت موادی که با آن باروت می سازند با نسبت مام تفاوت است و اگر درست یادم باشد نسبت ۲ قسمت گوگرد سه قسمت ذغال چوب و ۱۵ قسمت نیترات دویتاسیوم است . باروت ایرانیها بسیار بد است و بعد از چند بار تیراندازی باید اسلحه ها را تمیز کرد .

درمازندران با ابریشم و پامخلوطی از ابریشم اجناس متعددی می بافند از قبیل : الیجه و چادر شب و شلوارهای قرمز ، دستمال چهارقدو دامن برای زنان . از کنف ، شال کمری سفید می بافند و آن را دست دوزی می کنند . دستمال و ملحفه و لباس زیر و پیراهن هم بسا آن می بافند . از پنبه پارچه های مختلف و از پشم قالی و پارچه های اعلا و نمد می بافند .

قصر شاهزاده بسیار بزرگ است ولی قسمتی از آن مخروبه است و من با کمال تأسف دیدم که بعضی از بهترین اتاقها غیر قابل سکونت اند

و در حیاط به اندازه سی سانت گل بود .

ساری در شمال کوههای کم ارتفاعی قرار دارد که پیچ ملایمی از طریق غرب شمال غربی به شرق جنوب شرقی می‌زنند این کوهها در دو سه کیلومتری باغ شاه قرار دارند . در نزدیک دروازه ساری باغ دیگری هم هست که شاه عباس آنرا ساخته و اکنون پوشیده از درختان و بته بود و شکار بسیار داشت ، مردم هر روز شکار می‌کردند و می‌فروختند بطور کلی ایرانیان گوشت پرنده و گوسفند زیاد می‌خوردند ولی در بازار ساری من گوشت گاو میش دیدم و مقداری از آنرا چشیدم که بسیار سفت بود .

من نتوانستم از تجارت ساری آماری تهیه کنم . شاهزاده فکر می‌کرد من برای جاسوسی آمده‌ام و با پذیرائی مفصل خود جلو همه فعالیت‌های مرا گرفت . عده‌ای مستخدمین خود را مأمور کرده بود مواظب باشند تا کسی نزدیک من نشود و من هر چه سعی کردم آنها را از خودم دور کنم فایده نبخشید .

هوای ساری در تابستان گرم است ولی بطور کلی این شهر مرتفع است و آب خوبی دارد . آب را در فصل بارندگی در آب انبارهای عمیق جمع می‌کنند و در تابستان بسیار خنک است . این آب انبارها وقفی هستند ، در همه نقاط شرق از اینگونه آب انبارها بسیار است دماوند در جنوب غربی ساری قرار گرفته است .

در طول مدتی که در ساری اقامت داشتم شاهزاده‌ای به نام اسداله میرزا چندین بار به دیدن من آمد ولی نمونه بدی از شاهزاده‌های ایرانی بود . بار اولی که آمد یک بطر و نیم ویسکی و بار دوم مقدار زیادی شراب و نیم بطر کنیاک نوشید . بار سوم که اجازه خواست به دیدن من آید مجبور شدم که پیغام بدهم که کار واجبی دارم و گرنه همه مشروب مرا می‌نوشید و تمام می‌کرد . دکتر پیشنهاد کرد که از

آن به بعد از مشروب محلی که از بیهودیان بار فروش خریده بودم به او بدهم . وقتی دفعه دیگر به دیدن من آمد از آن مشروب به او دادم ظاهراً "ازطعم و تنیدی آن ناراحت نشد و من متوجه شدم که بیهوده ویسکی اعلائی خود را به او تعارف کرده بودم چون برای اوتفاوتنی نمی‌کرد . از اینکه مرد جوان و خوش‌سیمائی مانند او که شاید سی سال نداشت این‌گونه رو به تباهی بود افسوس خوردم .

بعد از اینکه چند روز در ساری معطل شدیم تا نامه‌های خود را دریافت کنیم به ده سمس‌کننده رفتیم که یک فرسنگ و نیم با ساری فاصله داشت . می‌گویند شهر ساری را کیومرث ساخته است ، پیرامون آن سه کیلومتر است و دور آن دیوار نیمه ویران و خندقی وجود دارد . این استحکامات را آغا محمدخان ساخته و زمان سلطنت فتح‌علیشاه آنها را تعمیر کرده‌اند ، ولی اکنون بسیار خراب است . بدون شک شخصی که این دیوارها را ساخته از مهندسی سررشته داشته چون به نحوی تعبیه شده‌اند که برای تیراندازی بسیار مناسب‌اند .

ساری چهار دروازه دارد که همه ویران و بدون قراول‌اند و عده‌ای اشخاص آواره در آنجا پناهنده شده‌اند که مالیات نمی‌پردازند ، در ساری چهار محله هست ، اصائلو ، چاله باغ ، سیاه سر ، میر مشهد که از سایرین بزرگتر است . در این شهر :

مسجد	۴
تکیه	۱۴
مدرسه	۵
امامزاده	۳
کاروانسرا (که یکی از آنها را اخیراً ساخته‌اند و درمازندران از بهترین است)	۴
دکان	۴۱۰

۱۷۰۰

خانه

۸۰۰۰

جمعیت وجود دارد .

مالیات ساری ۱۲۰۰ تومان است ، مسجد جمعه در گذشته معبد گبرها بوده می‌گویند مزار فریدون آنجا است ولی اثری از آن باقی نمانده است ساختمان دیگری در قدیم بوده به نام گنبد سلم و تور که از آن نیز اثری باقی نیست .

داستان گنبد سلم و تور

داستان جدیدی برای من تعریف

کردند که به این ساختمان بستگی دارد . می‌گویند شخصی از اهالی ساری برای کاری به هندوستان رفت و آنجا با جادوگری آشنا شد . وقتی که جادوگر فهمید این شخص از اهالی ساری است از او پرسید که آیا گنبد سلم و تور هنوز پا برجاست یا نه و وقتی جواب مثبت شنید حاضر شد که پول مراجعت شخص را علاوه بر هزار تومان بپردازد . به شرط اینکه در این ساختمان وردی بخواند ، مرد این شرط را می‌پذیرد و به مجرد مراجعت به ساری ورد را می‌خواند . ضمناً " جادوگر به او گفته بود که مبادا به سقف نگاه کند ولی هنگامیکه او ورد را تمام می‌کند صداهائی می‌شنود به بالا می‌نگرد در همان لحظه مقدار زیادی سکه طلا به جلوی او می‌افتد و مرد متوجه می‌شود که اگر نگاه نکرده بود پولها حتماً " پرواز کرده و نزد مرد هندی می‌رفتند .

داستان دیگری یکی از قصابهای ساری به نام عبدالله داستان قابل قبولتری نقل کرد ، این داستان را از پدر بزرگش شنیده بود که او نیز از پدر بزرگش شنیده بود و برای من گفت " روزی چوپانسی

گوسفندان خود را برای حفاظت از طوفان در پای این گنبد می‌آورد و برای گذراندن وقت زمین را با چوب دستی خود می‌کند یکمتر تبسه در چهای آهنین باز می‌شود که قفل نبوده ، و از پلکانی که پشت در چیه بود پائین می‌رود ، در زیر زمین کوزه‌های زیادی می‌بیند که مملو از طلا و نقره و جواهرات بود چوپان هر چه قدر می‌تواند برمی‌دارد ولی وقتی می‌خواهد خارج شود در بسته بوده و او متوجه می‌شود که مادامیکه این جواهرات و طلاها را سر جای خود نگذارد اجنه‌ها نخواهند گذاشت خارج شود ، بنا بر این جواهرات را روی زمین می‌گذارد ولی در باز نمی‌شود آنگاه لباسها و کلاه خود را در می‌آورد ولی هنوز در بسته بود ، بالاخره متوجه میشود که یکی از سکه‌های طلا در جوراب او افتاده است و بعد از اینکه سکه را در می‌آورد در بازمی‌شود از آنروز به بعد هر چه کوشش کرده‌اند این محل جادویی را نیافته‌اند ."

دوبرج مدور و بلند یا سقفهای مخروطی که روی آنها کتیبه‌های به عربی نوشته بوده در این نقطه است . به من گفتند که در اینجا دو امامزاده است ، یکی امامزاده یحیی و دیگری امامزاده زین العابدین خیابان‌های ساری سنگفرش ولی بدون نما و تعمیر نشده است ، در وسط جاده شیب‌دار جوی آبی روان است ، در بازار انواع اشیاء یافت می‌شود و به نظر می‌آید که تجارت آن رونقی دارد .

در یک فرسنگی ساری میرآخور شاهزاده لطف‌اله میرزا به استقبال ما آمد ولی ورود ما به ساری تشریفات زیادی نداشت چون همراهان همگی خیس و کثیف و درمانده شده بودند . ما از یکی از دروازه‌های شهر وارد شدیم و به منزلی در باغشاه که برای مادر نظر گرفته بودند وارد شدیم .

باغ شاه ساری

باغشاه در خارج دروازه شهر در نزدیکی قصر شاهزاده بود. باغ زیبایی است مملو از درختان که میان آن یک کلاه فرنگی مخروطی قرار داشت. وقتی من از اسب فرود آمدم دست و پایم بی حس شده بود و ده دقیقه طول کشید تا به حال عادی برگشتم. بعداً "دریافتیم که منزل ماهیچگونه وسیله راحتی ندارد. یک اتاق با سوراخهای بسیار که به وسیله پرده و یا کاغذ مسدود شده بود به من دادند و مستخدمین من اتاقی نداشتند و در این هوای سرد در زحمت بودند. من از مهمان نوازی شاهزاده خوشنود نبودم. البته ده دوازده سینی سیرینی برایم فرستاد ولی ماکولات دیگری نفرستاد. در هر صورت می دانستم که این تصادفات برای من کران تمام خواهد شد چون در عوض می بایست انعام‌هایی به مستخدمین او بدهم.

بازار دور بود و دکتر و من مجبور شدیم شام سردی صرف کنیم. به شاهزاده نامه‌ای نوشتم و از پذیرائی او گله کردم و او جواب داد اگر مایل باشم می توانیم به خانه او برویم چون برای هر دوی ما جا داشت. بنابراین این روز نوزدهم وارد ساری شدیم و در خانهای که توسط آقا محمد شاه ساخته شده بود سکنی گزیدیم. این قصر را ملک آرا محمد قلی میرزا ملکشاهی یکی از پسران فتحعلیشاه تعمیر کرده بود و راحت تر بود و تا زمانیکه ما در ساری بودیم از باد که در تمام مدت می وزید در امان بودیم. چنین هوایی در مازندران سابقه نداشت آب در حوضهای باغ یخ بسته بود.

خانه‌های ایرانیان برای هوای خیلی سرد مناسب نیست و ما برای جلوگیری از سرما خوردگی مجبور بودیم که خودمانرا مانند

خرسهای قطبی بپوشانیم. من با یکی از دوستان قدیمی خود برخورد کردم، نام او عباسقلی میرزا بود و در میان شاهزادگان قاجار ممتاز بود. مانند ملک قاسم میرزا میل داشت از پیشرفتهای جدید با اطلاع گردد و در ایران نیز آنها را عملی کند. مقداری اطلاعات اولیه طبی از دوستان اروپائی و تهرانی خود آموخته بود و مدتی هم فلسفه خوانده بود، برعکس سایر ایرانیان ما اروپائیان را نجس نمی دانست و بعد از اینکه با ما فرنگیان دست می داد دستهایش را نمی شست. وقتی با ما غذا می خورد یک لیوان شراب هم علیه غم دستورات مذهبی می نوشید. مانند قوم قجر خوش سیما و واقعا "آقا منش بود. ولی متأسفانه بیمار می نمود و به واسطه طبابت دکترهای روسی آشوراده که او را بد معالجه کرده بودند پیوسته می نالید، خوشبختانه دکتر هویزش توانست نسخه مفیدی برای او تجویز کند.

خانه ما یک درخت زیبای نخل داشت که سرما به آن آسیب رسانده بود. منزل شاهزاده در کنار منزل ما بود ولی از این همسایگی در زحمت بودیم چون اشخاصیکه ممکن بود اطلاعات مفیدی به من بدهند بهانه‌ای می یافتند و به دیدن من نمی آمدند چون می ترسیدند که خوش آیند نباشد.

روز بیستم زانویه رسماً "به دیدن لطف اله میرزارفتم. او در یک اتاق کوچک با آتش بسیار گرم و شعله ور نشسته بود. به نظر من رنگ پریده و ظریف آمد بخصوص چون اصلاً ورزش نمی کرد. از دکتر تقاضای دوا کرد و شنیدم که نتیجه مداوای دکتر هویزش مفید واقع شده بود. تا این زمان او تحت نفوذ وزیرش محمد حسین خان گسه تابع دولت روس و مأمور صدراعظم سابق بود قرار داشت ولی عزل صدراعظم باعث شده بود که شاهزاده قدرت بیشتری به دست آورد. از صحبت‌هایش چنین به نظر می رسید که اطلاعات زیادی

ندارد .

رودخانه تجن

در کنار دروازه ویران شهر چند فقیر التماس می کردند که وجهی به آنها بدهیم . در یک طرف چند کوره آجریزی بود ، سپس به جاده شاه عباس وارد شدیم . پلی از آجر بر روی دره عمیقی ساخته بودند و عده بسیاری هزار جریبی دیدیم که برای زمستان به آنجا آمده بودند و در یک طرف جاده در نزدیک آسیاب آبی و چند خانه ، چادر زده بودند . از آنجا تا رودخانه تجن هفت پل کوچک ساخته بودند نیم فرسنگ بعد از ساری آغا محمدخان پل بزرگی با ۱۷ دهانه ساخته بود ولی آب فقط از ۴ دهانه آن می گذشت . رودخانه تجن عریض تر است و از طریق هزار جریب از جنوب شرقی جنوب به شمال جاری است و در فرج آباد به دریا می ریزد . ماهی های آزاد تا مسافت زیادی از این رودخانه بالا می روند و می گویند کمی بالاتر آبسار بلندی هست . در قسمت پائین پل فعلی آثار پایه های یک پل قدیمی تر هست که شاه عباس ساخته بود . چنان به نظر می رسد که در ایران هر جای تزیینی و آذینی است به او نسبت میدهند . متأسفانه جانشینان وی این کار او را ادامه ندادند .

کمی بعد از رودخانه و چند کوره آجریزی دهی به نام آزادکلا هست که امامزاده ای دارد . در اینجا به عده ای برخوردیم که عروس می بردند ، عروس لباس سفیدی به تن داشت و دورو برش دوازده تنگچی حرکت می کردند . آزادکلا متعلق به اندرود است . ما از راه سنگرش سده و از میان برنجزارها گذشتیم تا به ده ذغال چال رسیدیم . در

سمت چپ آن دشتی بود و در سمت راست آن امامزاده ای به نام همان محله و امامزاده دیگری به نام "بلند او جا" بود بعد از این از جویبار زیبایی گذشتیم که در کنار آن چند دکان رنگرزی قرار داشت . کمی بعد به تپه هایی رسیدیم که زیاد مرتفع نبودند ، نزدیک جاده جنگلی بود که آقای آبت از آن صحبت می کند و در آتش سوزی تقریباً از بین رفته بود . به جای درختان بلند و عالی تنه های نیمه سوخته درختان و بوته های کوتاه در میان مزارع به چشم می خورد ، در آن مزارع برنجکاری زیاد بود و امامزاده دیگری نیز دیده

می شد . در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به خانه عباسقلی میرزا که خانه محقری بود رسیدیم . سمس کننده ۱۴۰ خانه دارد و ۵۲۶ تومان مالیات آن است . عباسقلی میرزا ۳۷ ریال بابت مرتع می گیرد و در مقابل گندم و جو ۵۰ تومان مالیات و در مقابل ابریشم ۲۰ تومان دریافت می کند . در اینجا تقریباً " ۲۳ من تبریز ابریشم ۴۰ خروار شکر و ۶۰ خروار پنبه ۳۵۰۰ خروار برنج و ۴۸۰ خروار گندم و جو عمل می آید ، کشتزار برنج که ملک آبی است ۱۹۰ جریب مسافت دارد در بقیه مزارع که تقریباً ۱۵۰ جریب اند زراعت دیم می شود .

در سمسکنده به من گفتند که در هر جریب ۱۸ خروار برنج عمل می آید ، و ۵ خروار آن به عباسقلی میرزا تعلق دارد . شکر مالیات معینی ندارد و از هر جریب زمین ۵ من به مالک می پردازند . هر دهقان که زن می گیرد ۱۵ قران و یا ۲ تومان به ارباب می پردازد . دهقانان می گفتند که زمینهای ماسه ای برای کشت نیشکر مناسب است و زمینهای سیاه و نرم برای پنبه ، هیچکدام از این محصولات را آب نمی دهند . عباسقلی میرزا مقداری برنج باری از پشاور در هند آورده و در اینجا کاشته است که نتیجه آن نسبتاً بد نبوده است . می گفتند سال گذشته ۳۰ خروار برداشت کرده است ، اهالی سمس کننده همگی

(به استثنای دو خانواده کرد) مازندرانی الاصل هستند . ششم فوریه ما با صاحب خانه خود وداع کردیم و به راه خود ادامه دادیم . بار دیگر مدتی از جاده شاه عباس و مدتی از میان مزارع برنج گذشتیم . سپس از نزدیک یک رشته تپه‌های کونا و جنگلی بادرختانی انبوه عبور کردیم . در شرق جاده ساختمانی مدور و آجری به نام گنبد شاطر دیده می‌شد .

داستان شاطر شاه عباس

طبق معمول داستان آن مربوط به شاه عباس می‌شد . می‌گفتند شاه عباس شاطری داشت که فوق العاده سریع می‌دوید . یک بار که شاه از اشرف به ساری می‌رفت با او شرط می‌بندد که اگر همه راه را به سرعت اسب او بدود دخترش را به زنی او بدهد . شاطر همه راه را می‌دود . کمی قبل از اینکه به محل معهود برسند شاه که می‌بیند شاطر موفق خواهد شد شلاق خود را زمین می‌اندازد و به شاطر می‌گوید آنرا بردارد هوا خیلی سرد بود و باد می‌وزید شاطر که سخت عرق کرده بود وقتی می‌ایستد از سرما فلج شده همانجا می‌افتد و جان می‌سپارد . شاه عباس دستور می‌دهد به یادبود این شخص که اینگونه بیهوده او را از بین برده بود گنبدی بسازند . بعد از کتیب شاطر از پل‌های متعدد خوبی گذشتیم و پنبه کاریهای زیادی دیدیم .

رودخانه بعدی بادله که از جنوب به شمال جاری است و از تپه‌هایی که از شرق به شمال شرقی کشیده شده‌اند سرچشمه می‌گیرد . محله لالیم در میان این تپه‌ها قرار داشت . بعد به کاروانی از اهالی دامغان رسیدیم که پنبه به ساری حمل می‌کردند . می‌گفتند قیمت

پنبه در دامغان ۱۸ تومان از قرار هر ۱۵ من شاهی است و اسبان را ۱۴ قران اجاره کرده‌اند . در سمت چپ مادی به نام سورک بود به فاصله صد متر از جاده شخصی که به دنبال طلا می‌گشت سوراخ بزرگی حفر کرده بود . در تپه‌های سمت راست دهی به نام داراب کلا قرار داشت که ۵ الی ۶ خانه داشت و جوی آبی به همان نام در آن محل جاری بود این جوی ژرف بود و مابه وسیله پل از آن گذشتیم . در این سفر به عده‌ای کولی برخوردیم که با زن و بچه سفر می‌کردند . از چندین پل و باتلاق عبور کردیم و سپس به دهی به نام نوگلدک با چهل خانه رسیدیم اهالی گرایلی مازندرانی بودند و اسامزاده‌ای به نام امامزاده عبدالله و همچنین قبرستانی در آنجا بود .

مدت چند دقیقه از میان کشت زار گندم و توت عبور کردیم و آنگاه به کنار چپ رودخانه شمشیر بر که از جنوب شرقی به شمال غربی جریان داشت رسیدیم نزدیک سرچشمه آن معدن آهن هست پائین تر دهگده قزلی بود . پل آجری نیکاح با دو دهانه در آنجا قرار داشت .

آغا محمد خان ایل‌گرایلی را از کالیوش کوچانده بود و اکنون آنجا در همه دهات علی‌آباد ، آمل ، کلاسر ، نارنجک باغ ، سیاوس کلا ، جاله پل ، گلستان قزلی و دو غانلی و غیره بخش شده‌اند . در ایالت نیکاح تعداد خانواده‌های مازندرانی و ترک ۱۶۷ است .

بلوک میان دو رود

هفتم فوریه ما از پلی گذشته وارد بلوک میان دو رود شدیم . در سمت چپ ما نارنج باغ و عمارت سرقرار

داشتند و کمی بعد راه از پل خطرناکی می‌گذشت ، سپس از چندین جوی و از میان مزارع برنج و گندم و جنگل عبور کردیم تا بالاخره از جویباری که از جنوب شرقی به شمال جریان داشت گذشتیم و به کنار ده جاله پل که در سمت راست ما قرار داشت رسیدیم . در سمت چپ دهکده میان کلا قرار داشت . در فاصله کمی شیطان محله بود که نام بسیار مناسبی دارد چون اهالی آن همه عبدالطکی هستند ، بعد از این ده ، جنگل انبوه نبود و قسمت اعظم آنرا برای کشاورزی و ساختن دغال سوزانده بودند و فقط گاه درخت زیبایی به چشم می‌خورد . نزدیک ده شورا بسرچشمه‌ای هست که آب آن شور است و به همین دلیل نام خود را به این ده داده . همه روز را ما از پلای یک رشته تپه می‌گذشتیم در سمت چپ ده شورا بسردهکده‌ای بود با ۹۵ خانه به نام کلبت که جزو خالصه بشمار می‌آید و آغا محمدخان آنرا به طالبی‌هایی که از لنکران به این منطقه کوچانده شدند اعطا کرد .

از اینجا بلوک بنجیرار شروع می‌شد در شمال ، محله رستم‌کلا در کنار رودخانه‌ای که از جنوب شرقی جنوب به سوی شمال جاری بود قرار داشت ، در بالای ارتفاعاتی خرابه‌های قصر صفی آباد دیده می‌شود .

اشرف

جاده شاه عباس از میان مزارع نوت و تنه‌هایی با درختان انار می‌گذشت ، از پل کوچکی که بر فراز جویباری قرار داشت عبور کردیم در قسمت چپ با خلیج استرآباد قرار داشت و از دور دماغه باریک

و طویل میان کاله و قره تپه نمایان بود . در آنجا تقریباً ۱۰۰ خانوار افغانی که همه سنی‌اند زندگی می‌کنند . قبلاً " عده‌ای از آنها تبعید شده بودند و اکنون تعداد آنها کمتر است ، فقط ۸۱ نفر سوار برای خدمت شاه می‌فرستند ، اکثر تجارت نفت و نمک می‌کنند و به روسیا محصولات کشاورزی تازه می‌فروشند ، نام سرکرده آنها محمدخان است .

قره تپه

قره تپه سه کیلومتر از دریا فاصله دارد و در غرب آن تپه دیگری واقع شده است در سمت چپ جاده تپه تلی نمایان است و چنان به نظر می‌رسد که در قدیم ساختمانهایی در آنجا وجود داشته است ، چند درخت زیتون در بالای آن روئیده بود من آنرا کسوه زیتون نام نهادم . کمی بعد از آن چند خانه و امامزاده زیربان و محله قاضی کیاب و عمارت صفی آباد در بالای تپه‌ای قرار داشتند . زیربان و قره تپه در شمال غربی و نا خلیج استرآباد ادامه داشتند . در روی این تپه‌ها انار و درختان میوه و سرو و برتقال روئیده بود . دیوار مخروبه‌ای نیز در باطن تپه به چشم می‌خورد . کمی بعد از طرف شرق وارد شهر اشرف شدیم و آنار گذشته با شکوهی در همه جا خود نمائی می‌کرد . چابارخانه جدیدی ساخته بودند ولی طبق معمول اسب‌داشت . رئیس چابارخانه مانند همکارانش در سایر نقاط سالی ۵۰ تومان حقوق دریافت می‌کند و بگ خروارجو رئیس کل چابارخانه در نهران بقیه حقوق آنها را به قول ایرانیان " می‌خورد " ، در نتیجه مأموران دولت که توسط وسائل نقلیه عمومی سفر می‌کنند معطل می‌مانند نارئیس چابارخانه‌ها از دهات اطراف اسب گزایه کنند . در ایران

به خاطر حماقت کارمندان همه اصلاحات نو با عدم موفقیت روبرو می شود .

تشکیلات راه تهران تبریز بهتر است چون تعداد بیشتری مسافر از همه نوع از آن می گذرند ولی حتی آن هم بسیار بد است و من به یاد دارم که مسافت ۱۳ کیلومتر از باغ تا زنگان را پیاده و در حالیکه اسبم راهدایت می کردم راه پیمودم ، هر دو گرسنه بودیم و اسب بیچاره نمی توانست روی پاهایش بایستد .

ورود به اشرف

حاکم اشرف میرزا یوسف خان به استقبال ما آمد و مرا به منزلی راهنمایی کرد . ما تا هشتم فوریه در اشرف ماندیم تا خرابه های جالب توجه آنها را ببینیم .

خرابه شهر اشرف

صبح روز بعد از منزل راه افتادیم و پس از بازدید از خرابه های یساولخانه که نزدیک محل اقامت ما بود وارد باغ شاه که چهل ستون نام دارد شدیم . در خارج در سمت راست آب انباری قرار داشت که دیوار مخروبه ای گرد آن ساخته بودند . در داخل آن از آنجا تا خانه محقر تاپستانی که نادر شاه در سال ۱۱۴۴ قمری (مطابق ۱۷۳۲ میلادی) به جای عمارت شاه عباسی که سوخته بود بنا کرده بود دیواری از آجر ساخته بودند ، نهر کم عمقی در این جا جریان

داشت اطراف آنرا با سنگهای مضرس تزئین کرده بودند . این نهر از جنوب جریان داشت و از داخل عمارت می گذشت و چند آبشار که هر کدام تقریباً " یک متر بلندی داشتند در میان آن در فواصل قرار داشت ، آنها را طوری ساخته بودند که آب پاش می کردند تا مانند الماس تلالو داشته باشد ، آنها بخصوص در پرتو نور شمع جلوه بسیار زیبایی داشتند ، جای شمعدانی ها هنوز روی سنگهای دو طرف نهر خودنمایی می کرد .

در جلوی آبشار چهارم حوضی کوچک و کمی دورتر استخر مربع شکلی به چشم می خورد ، در شرق دو نهر دیگر جاری بودند . نهر شرقی داخل حوض هشت گوش می شد که اکنون تهی بود . باغ را به طبقات مختلف با ارتفاع کم ساخته بودند ، درختان پرتقال و لیموی بسیار و زیباترین درختان سروی که من در شرق دیده ام آنجا بود . قصری که به چهل ستون معروف است در واقع شانزده ستون چوبی بیشتر نداشت در سمت راست و چپ آن حوض آبی قرار داشت که آب نهر به آن داخل می شد و از زیر چند طاقما که طبق معمول خالی و ویران بودند می گذشت . سرچشمه این نهر در سمت جنوب در تپه های مجاور بود این تپه ها با ارتفاع تقریباً " ۶۰ متر در عقب دیوار قرار داشت .

در شرق چهل ستون ، باغ تپه است و چون قدردی مرتفع تر از این یکی است به این نام مشهور شده است ، در هر گوشه دیوار آن برجی واقع بود و مسافر برای رسیدن به آنها می بایست از چند پله بالا رود . این باغ نیز درختان بسیار و ساختمانی برای مستخدمین داشت که ویران بود و حمام مخروبه ای نیز در آن دیده می شد . از طبقه دوم برج شمال غربی که به کلاه فرنگی معروف است منظره ای از اشرف و خرابه های صفی آباد و دریا و دماغه میان کاله

به چشم می خورد . در جنوب شرقی این باغ دری بود که از آنجا از طریق پلکانی که اکنون مانند همه چیز دیگر مخروبه بود ، به محوطه ای رسیدیم که تپه های متعددی داشت ، در قسمت راست ، باغ زیتون بود ولی زیتونی نداشت . کمی دورتر به طرف شرق جنوب شرقی باغ چشمه بود ، از راهی که زمانی مسیر نهری بود به عمارت آن رسیدیم . آنرا به شکل صلیب ساخته بودند و مانند عمارت چهل ستون در میان آن چشمه ای بود که نام باغ را از آن گرفته بودند به نظر من آب آن گوارا نبود ، بلکه بیشتر شبیه به سوپ سبزی بود ، قسمتی از دیوارهای آن کاشیکاری شده بود . زمینه کاشیها آبی فیروزه ای بود . که روی آن با طرح های گل و میوه به الوان مختلف کشیده شده بود . در قسمت چپ چهل ستون باغ دیگری هست که آنرا شاه عباس ، صاحب الزمان نام گذاری کرده است . به خاطر اینکه اشخاص فضول درون باغ رانینند دیوار باغ را به ارتفاع ۹ متر ساخته بودند . اینجا نیز نهر خرابه و مخزن آبی وجود داشت . طبقه فوقانی عمارت سقف نداشت و گروهی از ایل هزار جریب در زمستان در برج این ساختمان اتراق می کنند و در پناه دیوارهای سفالین آن خود را از سرما محفوظ می دارند . مسافران قبلی از نقاشیهای هوس انگیز این عمارت سخن های بسیار گفته اند . آثار بعضی از آن نقوش در گوشه های اتاق فوقانی باقی مانده بود . ما سعی کردیم رنگ آنها را حدس بزنیم و روی آنها آب پاشیدیم ، زیبایی آنها قابل وصف نیست بعضی از آنها با گذشت زمان آسیب دیده بودند ولی بعضی از آنها را توصیف می کنم ، اولی نقش جوانی بود که به خواب رفته و سرش را روی زانوی " ونوس ایرانی " گذاشته بود و او انگشتانش را در گیسوان آن زیبا رخ فرو برده بود ، هردو دریای درختی نشسته بودند و به نظر می آمد که دو فرشته کوچک بدون بال با دلربائی در پهلوی شان خیسره

مانده اند . یکی از آنها با یک سگ شکاری بازی می کرد ، سبک و طرح این نقاشی کاملاً " اروپائی بود و نشان می داد که نقاش اطلاعی از علم مناظر و ابعاد داشته است بطوریکه من تقریباً باور نمی کنم که یک هنرمند ایرانی آنرا کشیده باشد . نقش دیگر خانمی بود که لمبیده بود و مردی او را با تحسین می نگرست ، سومی یک اشراف زاده چینی بود که بین دو زن از کشور خود نشسته بود و مشروب می نوشید بقدری لباس این افراد عالی ترسیم شده بود که به نظر می رسید امروزه توسط هنرمندی از کانتون کشیده شده اند ، یکی دیگر از نقاشیها یکنفر اروپائی را با لباس عهد جیمز اول * نشان می داد ، با جورابهای قرمز و بند جوراب پهن زنی به او لیوان شرابی تعارف میکرد شاید تصویری از برادران سرلی * ** و یاسر دار مورکاتن * ** * بود که در قرن ۱۷ به هنگامی که به سفارت ایران آمده بود فوت کرد ، بقیه حرمسرا از یک حیاط مربع شکل تشکیل می شد که در شمال باغ صاحب الزمان قرار داشت و دور تا دور آن ساختمانهای آجری قرار داشتند با چند درخت توت و انار وحشی ، گروهی از اهالی دامغان و شاهکوه در اینجا قشلاق کرده بودند ، سپس از شمال این حیاط از زیر یک طاق گنبدی شکل گذشته وارد حیاط خلوت باریکی شدیم که مملو از زباله بود . درختان جنگلی خودروئی در اینجا

* Canton

حیمز اول پادشاه انگلیس James The First **

*** برادران سرلی از انگلیس در ۱۵۹۸ به دربار شاه عباس وارد شدند .

**** سردار مورکاتن سفیر انگلیس که در ۱۹۲۷ به دربار شاه عباس اعزام شد .

دیده می‌شد از آنجا داخل باغ شمالی گردیدیم ، دهقانان خانه‌های خودشانرا با آجرهای عمارات قدیمی بنا کرده بودند . در واقع در همه شهر اشرف این کار رواج دارد . عمارت دیگری به شکل صلیب بود که آن نیز مانند سایرین ویران‌گشته بود . در بعضی از آنها زنان ایلات پنبه می‌رستند و تعداد زیادی کیوتر در آنجا لانه کرده بود . باغ شمال محل اقامت زنان بوده و وجود دیوار بلند آجری که آثار آن در سمت غرب باقی مانده بود این موضوع را ثابت می‌کرد . دلیل آن این بود که اهالی صفی آباد نتوانند آنان را از دور بنگرند . اثری از آثار دیوانخانه اشرف باقی نمانده بود .

شهر اشرف

در این شهر چهار محله هست اول فراش محله ، دوم بازار محله سوم نقاش محله ، و چهارم گرجی محله . تعداد خانه های آن ۸۴۵ است و اهالی اکثر بومی اند ، عده ای را که به آنها غریب می‌گویند در زمستان ها آنجا انراق می‌کنند . تعداد آنها تقریباً " ۳۴۵۰ نفر است . چهار مدرسه ، پنج حمام ، پنج مسجد ، چهار تکیه و یک امامزاده در این شهر وجود دارد . انار این قسمت معروف است و علاوه بر آن گندم و جو و ابریشم عالی نیز در آنجا عمل می‌آید . پنبه آن نیز از نوع بسیار خوب است ولی شکر عمل نمی‌آید و با وجود این که خیلی سعی کرده‌اند موفقیتی حاصل نکرده‌اند . دلیل آن نامعلوم است .

در اشرف محله مانند ساری الیجه و غیره می‌یافتند . توجهات شاه عباس موجب عظمت اشرف شده بود ولی پس از او پادشاهان

صفویه به آنجا توجهی نکرده بودند . پس از فوت محمد حسین خان پدر آغا محمدخان قاجار که در قره دوین در کلباد اتفاق افتاد مدت‌ها اوضاع مغشوش بود و سیاهپان زندیه اشرف را ویران کردند بطوریکه مدت‌ها مسکون نبود . زمانی که آغا محمد خان از شیراز به استرآباد فرار کرد اشرف کم کم رونقی گرفت ولی هیچگاه به جلال قدیم خود نرسید .

ما صبح روز نهم فوریه از اشرف راه افتادیم ، از کنار باغ تپه گذشته به جاده شاه عباس وارد شدیم ، تپه‌های کم ارتفاعی در سمت راست مابودند . این تپه‌ها غربی شرقی بودند و از میان جنگل می‌گذشتند درختان این حدود گرد و انار وحشی و بته‌های خار و خاشاک ، و سرخس بود . در همه نقاط گیلان و مازندران درختان بزرگ بامو و پیچک پوشیده می‌شود . موها آفت زده بودند و محصولی نداشتند . این آفت " ادیوم " است که در اروپا نیز خسارت بسیار وارد آورده است . امکان دارد اشخاصی که شراب می‌نوشند به اشکال برخوردند .

کمی بعد از اینکه از اشرف خارج شدیم از روی رودخانه خشکی که پل آجری قدیمی داشت گذشتیم . بعضی از قسمتهای جنگل را سوزانده بودند و درخت کم بود و فواصل بین آنها بسیار می‌نمود . مقداری از آنها نیز نیمه سوخته بودند ، اغلب سوزاندن جنگل بیش از آنچه که در نظر گرفته شده گسترش می‌یابد و آتش سوزی اخیر در گز به همین دلیل رخ داده بود .

به فاصله دو سه کیلومتر از اشرف دهی با ۴۰ خانه هست به نام علی تپه ، مقدار زیادی پنبه و گندم در هر دو طرف جاده کاشته

بودند. فاصله از اشرف سه کیلومتر است و امامزاده‌ای هست بسا دو مقبره. سبک ساختمان آنها شبیه به سبک ساختمانهای ساری است، یعنی اطاق آنها مخروطی است و مانند ساختمانهای ویرانه دشت ارض روم می ماند دلیل آنرا هنوز کشف نکرده اند. من معتقدم که این دو سبک معماری که به همدیگر شبیه اند به امام و یا بازماندگان آنها ارتباطی دارد، بخصوص چون همه می دانند که بازماندگان حضرت علی علیه السلام مدتها به علت مخالفت با خلفا که دشمن آنها بودند به میان مردم مناطق شمالی که تازگی اسلام آورده بودند پناه برده بودند. این موضوع نه تنها یک واقعه تاریخی است بلکه دلیل وجود تعداد بسیار امامزاده در شمال ایران و ارمنستان است. بدون شک عده‌ای از این فراریان در کوهستانهای ارمنستان پناهنده شدند و مدتها مورد احترام بودند تا اینکه پیشرفت مذهب تسنن باعث شد که نام و نشان آنها محو گردد.

نام این امامزاده سار و عبدالله نام داشت و در آن نزدیکی یک درخت زیتون و مقدار زیادی درخت افرا بود. این درخت در مشرق مشهد سرکمیاب است و در اینجا جلب توجه ماکرد، در همین محل قبرستانی است با سنگهای بسیار کوچک که اغلب بیشتر از ۱۵ سانت ارتفاع ندارند.

همه روز "میان کاله" و "خلیج استراباد" جلوی چشم ما بود. قسمت اول مسیر ما از راه قدیمی که بسیار ویران بود می گذشت. سنگفرش با سنگهای تراش دار ساخته شده بود که اکثرا "ساییده و در بعضی نقاط کاملا" از بین رفته بودند. گردابهای عمیق و گل بسیار بود. خوشبختانه توانستیم بزودی این جاده را عقب سر بگذاریم و چند کیلومتر در میان مزارع یورتمه برویم، چون برنجکاری نبود اسبها به آسانی می توانستند راه بروند. دهکده‌هایی که بعد از امامزاده عبدالله

بود پاسنگ و خلیل خیل (که شبیه بنام‌های افغانی است) کیکا بند کلا گل پایان و کلموزی (که امامزاده کوچکی داشت) نام داشتند. از شش نهر باریک با بله‌های کوچک گذشتیم و بالاخره در سه فرسنگی اشرف به مقبره مقدس بلند امام رسیدیم ولی کسی نمی توانست به من توضیح دهد که او چه کسی بوده. این مقبره در کنار جوی آبی قرار داشت و حد بین اشرف و کلباد در اینجا بود.

ترکمانان

به نظر من خانه‌های شرق فرج آباد و ساری از غرب مازندران فقیرترند. شاید دلیل آن این است که چه در قدیم و چه امروز بیشتر در معرض حملات ترکمانان قرار دارند. تهور ترکمانان دریانورد که جزو طبیعت آنان است همیشه در نتیجه بی تفاوتی و سوءاداره ایرانیان تشویق شده است. ترکمانان دریانورد از فرمانده با تجربه روس در آشوراده اجازه تجارت می گیرند و در کنار این رودخانه به داد و ستد می پردازند. به محض اینکه کشتی آنها خالی میشود کالاهائی که مورد نظر دارند می خرنند و بار می کنند چند نفر ایرانی بی پناه را هم برای فروش در بازارهای برده فروشی دستگیر کرده همراه می برند. در ماه مارس ۱۸۵۹ بیش از ۱۵ نفر را بدین گونه دستگیر کردند. وقتیکه لنگر می اندازند مأموران دولت ایـــــران نمی توانند از آنها بازخواست کنند چون نماینده دولت روسیه در آشوراده به آنها اجازه معامله داده است. در واقع برای دولت روسیه امکان این هست که کارهای مفید بسیاری انجام دهد ولی آنها مایل اند که هم ترکمانان را راضی نگهدارند و هم در مقابل ایرانیان

ظاهر سازی کنند تا پایگاه خود را که در صورت درگرفتن جنگ مملکت را در دسترس آنها قرار می دهد ، از دست ندهند . شکی نیست که اگر ایرانیان از طریق خراسان و استرآباد و روسها از طریق مازندران قوای کافی به مقابله طایفه وحشی ترکمن بفرستند می توانند مدت ها آنان را آرام کنند . ولی این هدف روسها نیست و دولت ایران هم یا از جریان کاملاً بی اطلاع است یا از منافع خود آگاه نیست و بی حاضر نیست که از منافع خود دفاع کند .

بعد از بلند امام از یک پل آجری خراب گذشتیم . تعداد زیادی درختان توت و کشتزار پنبه دیده می شد ، در سمت راست ما در سراسیم تپه دهی به نام تیرتاش و ده دیگری به نام طلیل نو محله قرار داشتند اما مزادهای هم در سمت چپ قرار داشت .

کلباد

از نهری به نام خورشید کلا و منطقه بسیار حاصل خیزی با درختان توت و گندم عبور کردیم تا به ده خورشید کلا رسیدیم این ده در چهار فرسنگی اشرف قرار دارد و از توابع کلباد است . این ایالت دارای ۶ ده می باشد : لیمراس ، تیرتاش ، طیل نو ، سیراج محله و خورشید کلا و محله گلوکا که از بلند امام تا گلوکا ادامه دارد آنها ۳۰۰ تنگچی به دولت می دهند . ۲۰۰ نفر آنها از کلباد و ۱۰۰ نفر از عمرانلو اند . رئیس کلباد رضا قلیخان و مرتضی قلیخان پسران مرحوم میرزا محمدخان اند . در منطقه همجوار مقادیر زیادی برنج و ابریشم و گندم و پنبه و ارزن عمل می آید ، کشت توت در این ولایت بسیار گسترده است ، از اینجا جوانه درخت توت را به سایر قسمت های

مازندران می برند ، انارهای شیرین آن بسیار معروف است . در تابستان اهالی به کوهستان ها می روند . برنج سه نوع است و هر سه نوع آن بسیار عالی است ، البته بسیار معروفی دارد و برای رنگ کردن آن ۱۲ پود قرمز دانه در سال مصرف می شود . امسال اهالی کلباد معادل ۲۸ تومان از این رنگ خریده اند ، مالیاتی که به دولت پرداخت میکنند ۴۱۸ تومان و ۶ قران است . رئیس ولایت ۴۵۰۰ خروار از قرار هر خروار ۲۰ من شاهی برنج ۲۱۰۰ خروار گندم و ۵۴ من تبریز ابریشم از رعیت می گیرد و سالی ۱۰۰ تومان حقوق دریافت می کند و حق چرا دارد . برای پنبه مالیات نمی دهند ، مقدار محصولی که متعلق ارباب و رعیت است از این قرار است :

پنبه	۲۵۰ خروار هر خروار	۲۰ من شاهی
جو و گندم	۲۱۴۵ خروار "	۲۰ من شاهی
ابریشم	۳۵۰۰ من تبریز	(نصف من شاهی)

در خورشید کلا همه در حال هیجان بودند چون عروسی مرتضی خان با خواهر عباس قلیخان ، ارباب مشهد سر بود و جهاز عروس ۳۰۰۰ تومان قیمت داشت .

روزی که منجمین برای عروسی تعیین کرده بودند رسیدیم و از مهمان نوازی خان برخوردار شدیم . او به دیدن من آمد ، پیرمردی بود که برای مجلس ختم مناسبتر بود . خیلی میل داشت عدهای لوطی برای مشغول کردن ما بفرستد ولی من پیشنهاد او را مؤذبانه رد کردم . آنچه لازم داشتیم برایمان فرستاد و اجازه نداد که مستخدمان او انعامی از ما بگیرند .

روز بعد ، دهم فوریه ما از کلباد خارج شدیم . قبلاً " به دیدن مهماندار خود رفتیم . داماد در خانه خود که روی تپه ای بود اقامت

داشت. این تپه‌ها به طرف مشرق کشیده می‌شدند و نزدیک کفیش گیری به طرف شمال شرقی قوسی می‌زدند. از راه سنگفرش شده‌ای که از کنار تپه بالامی‌رفت به منزل خان رسیدیم. این منزل خوب ساخته شده بود و منظره دریا از آنجا دیدنی بود. یک کشتی روسی که در آشوراده در طرف شمال شرقی لنگر انداخته بود خودنمایی می‌کرد و گز در شمال شرقی آن یک فرسنگ دورتر بود. به مرتضی خان تبریک گفتیم و قهوه نوشیدیم و سپس اجازه مرخصی گرفته به راه افتادیم.

مدتی از میان جنگل با انواع درختان و بته‌های جنگلی گذر کردیم. سه کیلومتر دورتر جسر کلباد بود. یک خندق و یک دیوار ویرانه مرز این ولایت و مازندران است. بعد از آن وضع راه بسیار بد می‌شد چون از میان جنگل می‌گذشت و به واسطه سایه دائمی گل آلود بود. گاه از جاده شاه‌عباس می‌گذشتیم، در هر حال وضعی داشت که برای تحمل آن صبر ایوب لازم بود. راهنمای ما مرد بسیسار ناواردی بود و نمی‌توانست هیچگونه اطلاعاتی از آن منطقه به ما بدهد و مانند اکثر اهالی مازندران کوچکترین اطلاعی از فواصل نداشت. خیلی سخت است که در شروع سفر به شما بگویند فقط فاصله دو فرسنگ است و بعد از دو ساعت سواری هنوز دو فرسنگ باقی مانده باشد. ۶ کیلومتر ونیم بعد به منطقه بازی رسیدیم که چا پارخانه لیوان در آنجا بود. گله‌های گوسفند اطراف آن چرا می‌کردند. تا مدتی وضع راه بهتر بود، ولی بزودی بار دیگر خراب شد، باگودال‌های عمیق و گل و تخته سنگهای بزرگ. هر وقت امکان داشت از جاده‌های فرعی عبور کنیم خوشحال می‌شدیم چون اسبها می‌توانستند براحتی قدم بزنند و نلغزند. از چندین نهر گذشتیم بزرگترین آنها نوکنده بود که مسیر آن از جنوب شرقی به شمال شرقی بود.

گزر

بالاخره جهت ما تغییر کرد و دشت سبزی را پشت سر گذاشتیم و ساعت دو و نیم به گز رسیدیم. شهر گل‌آلود و دلگیری بود، حاکم استرآباد هیچ کس را به استقبال ما نفرستاده بود و ناچار در کلبه‌ای تازه ساز ولی خالی منزل کردیم که از چوب ساخته بودند، سقف آن سفال بود یکی دو متر از سطح زمین ارتفاع داشت. آنسرا روی پایه ساخته بودند و مرغ و خروسها از زیرخانه‌ها می‌گذشتند، درون آن به چند قسمت منقسم می‌شد یکی از این قسمت‌ها باز بود و پنجره نداشت. فقط چند سوراخ در دیوار به چشم می‌خورد و نور از در آن می‌گذشت آن شب آقای دو بک* که جوانی از اهالی لیونی** بود به دیدن ما آمد و با ما شام خورد. یک نفر روسی به نام میرزا داود نیز همراه او بود. این شخص ارمنی و توسط لازاریستها*** در ارومیه تربیت شده بود و زبان فرانسه را نسبتاً خوب می‌دانست. آنها می‌گفتند که چندی پیش، آتش سوزی تقریباً ۱۵۰۰ تومان خسارت به مال همه زده بود و به خصوص پنبه و میوه‌های خشک آسیب دیده بودند. این آتش سوزی مشکوک بود چون همه آنها تیکه خسارت دیده بودند از تبعه روس بودند.

گذر در بلوک انزان قرار دارد و ۶۶ تومان مالیات سالیانه آن است که به خزانه دولتی پرداخت می‌شود. سه محله دارد و تقریباً ۲۵۰ خانه در حدود ۸۰ خانوار از اهالی هزار جریب اینجا مقیم اند

* Doobeck

** Livoni

*** Lazarist

که رئیس آنها رحیم خان است و در فصل گرما به بیلاق می‌رود . در بلوک انزان ۱۵۵۰۰ خروار (۲۰ من شاهی) برنج و ۲۲۰۰ من ابریشم عمل می‌آید . مقدار زیادی گردو و درخت شمشاد دارد و در آنجا الیجه و غیره می‌یافتند ولی مقدار آن به اندازه کلباد نیست . طبق معمول مسجد ، حمام ، و تکیه‌ای دارد . من انزان مطابق دو ونیم من شاهی است . اینجا آذوقه‌گران است و آب‌وهوای بسیار بدی دارد . گز تقریبا " سه کیلومتر از ساحل خلیج استراباد در شمال غربی فاصله دارد آشوراده در شمال ، بندری است که اخیرا " برای استفاده شرکت جدید روسی ساخته شده است . این بندر از یک اسکله چوبی که روی پایه‌های سستی قرار گرفته تشکیل شده است و چند صدمتر در دریا جلومی‌رود . این اسکله تقریبا " یک متر عرض دارد و بدون شک اولین طوفان شدید آنرا از بین خواهد برد . روز یازدهم به بازدید آقای دویک رفتیم . در کلبه تازه‌سازی از نسی و حصیر در محل انبارها تیکه سوخته بودند منزل کرده بود . در کنار ساحل مقدار زیادی نی روئیده بود . نی به قدری زود آتش می‌گیرد که حد ندارد ولی توجهی به این موضوع نمی‌شد .

آتش سوزی در گز

یکماه قبل از آمدن من در فاصله نسبتا " کمی از نی‌ها آتش روشن کرده بودند که جنگل را بسوزانند ولی باد گرمی وزیده بود و انبارها آتش گرفته بودند . اشخاصی که از این آتش سوزی خسارت دیده بودند همه تبعه روسیه بودند و هیچکدام با کمپانی قدیم و کمپانی جدید مربوط نبودند . قیمت مال التجاره‌ای

که از بین رفته بود (بخصوص پنبه و خشکبار برای صدور به باکو و استراباد) ۵۰۰۰۰ تومان تخمین زده شده است . شخصی به نام موسی کارویرسف * تقریبا " ۲۵۰۰ تومان ضرر کرده بود . روسها این آتش سوزی را به بدخواهی ایرانیان نسبت می‌دادند . ایرانیها همیشه عدم علاقه خود را به روسها نشان می‌دهند و با وجود این که قضیه به تهران ارجاع شده است ولی البته جبران نخواهد شد . دلیلی نیست که ثابت کنند آتش سوزی علت دیگری بجز تصادف بدداشته است ولی در واقع موضوع به نظر مشکوک می‌آید .

روسها فعلا " فقط به شکایت اکتفا خواهند کرد ولی این موضوع را فراموش نخواهند کرد و شنیده‌ام که از زمان قتل گریبایدوف * تا به امروز این عادت را دارند . بنا بر این روز خروج که فرارسد ، ومسلما " چنین روزی خواهد رسید ، روسها تعداد بسیاری شکایات رسیدگی نشده خواهند داشت که بهانه خوبی برای جنگ و تهاجم خواهد بود .

اکثر کلبه‌ها توسط شرکت جدید روسی ساخته شده بود و آقای دویک و یکی دیگر از کارمندان در این کلبه‌ها زندگی می‌کردند . بقیه افراد در انبار اتراق کرده بودند .

اسکله گز

اسکله که قبلا " توصیف شد در دریا جلو رفته بود به

* Moses Carvinsoff

** گریبایدوف سفیر روسیه در ایران که در ۱۸۲۸ در تهران به قتل رسید .

خاطر کمی عمق دریا وجود آن ضروری است ، و اشخاص برای سوار شدن یا پیاده شدن و جابجا کردن مال التجاره خود محتاج به آن هستند. ایرانیها مدتی با ساختن اسکله مخالفت می کردند، چون می گفتند که روسها برای پیاده کردن قوای انتظامی از آن استفاده خواهند کرد ولی تنها چیزی که می توانم بگویم این است که من که کمتر از ۷۵ کیلو وزن دارم موقع عبور از آن از ترس اینکه مبادا زیر پای من خراب شود می لرزیدم . یک نفر افسر نیروی دریائی همسراه آقای دویک بود به نام آقای جریزف و کاپیتان یک کشتی بود که ۸۰ تن وزن حمل می کرد . شخص خوش برخوردی بود ولی متأسفانه فقط به زبان مادری خود تسلط داشت و من از طریق مترجم می توانستم با او مکالمه کنم . در این کشتی مقداری تیر آهن بود که متعلق به یک شرکت قدیمی است که اکنون در حال خاتمه دادن به امور خود می باشد . تا جاییکه توانستم بفهمم این شرکت هنوز متضرر نشده است .

کمپانی روسی

برای من تعجب آور بود که چگونه افراد آن توانسته اند اینهمه کار انجام بدهند، چون سرمایه شان بیش از ۱۰۰۰۰۰۰۰ روبل نقره نبود ، ثانیاً " با همه نوع مخالفت و کارشکنی از طرف ایرانیان مواجه بودند ، ثالثاً " اکثر کالاهائی که می آوردند فلزآلات و شیشه و کار دوچنگال و پارچه های کم ارزش بود و نمی توانستند

* Jerebzoff

با تجاری که اجناس انگلیسی می آوردند رقابت کنند ، رابعا " شرکت رالی که تجارت ابریشم گیلان را در انحصار خود داشت اجازه نمیداد آنها تجارت ابریشم کنند ، خامساً " اکثر کارمندان آنها جوان و بی تجربه بودند و کمتر زبان فارسی می دانستند و رسوم این مملکت را نمی فهمیدند . البته راست است که از پشتیبانی دولت خود برخوردار بودند و اجازه داشتند تا مقدار زیادی تقریباً " ۶۰۰۰۰۰۰۰ بود کالابه قیمت خرید صادر کنند ، ولی حتی این امتیاز در برابر کمیوهای دیگر هیچ بود .

طبق گزارش دولت علیاحضرت شرکت جدید در مسکو دارای این امتیازات نیست . سرمایه آن ۲ میلیون روبل نقره است و همان اشکالات شرکت قبلی را دارد ولی با وجود این کار را در مقیاس وسیع تری شروع کرده و نمایندگی هائی اکنون در رشت و اردبیل و آشوراده و گروزا هرود و تهران تأسیس نموده که تا به حال مقصدار کمی جنس وارد کرده اند . اشتباهی که مرتکب می شوند این است که اجناس را به قیمت گزاف می فروشند . این شروع خوبی نیست ، آنها امیدوارند در تابستان امسال حیطة فعالیت خود را تا خراسان گسترش دهند ولی فکر تأسیس انبار در تبریز را از سر به در کرده اند ، چون واضح است که امید موفقیت و رقابت با تجار متعدد آنجا را ندارند و باید با تجارتخانه رالی و شرکا و سایر تجار کوچکی که از باکو و استراخان با ایران تجارت می کنند مبارزه کنند . من معتقدم که هر چند که دولت امپراطور آشکارا به آن تجارتخانه ها هیچگونه کمکی نمی کند ولی پنهانی از آنها حمایت می کند ، به دلیل این که این کارمندان در امور تجارتنی تازه کارند و اکثراً " جوانان تحصیل کرده و فارغ التحصیلان کالج امپریال و یا افسرانی هستند که در ارتش خدمت کرده اند . (یکی از آنها درگزا است) حتی اگر کار تجارت

آنها کم استفاده باشد شکی نیست که به نفوذ روسها کمک بسیاری خواهد کرد. مقایسه بین اروپائیان و آسیائیان شکی باقی نمی‌گذارد که آسیائی‌ها ذاتاً "دو رو و احمق‌اند و این بطور وضوح مشخص است بدون شک ایرانیهای طبقه پائین علیرغم تعصباتی که علیه روسها دارند در آخر کار ترجیح خواهند داد که توسط مسکویت ؟ اداره شوند تا توسط پادشاهی که یا نمیتواند و یا نمی‌خواهد در مقابل زورگویی از اتباع خود حمایت کند و قلمرو او توسط دزدان مورد حمله قرار می‌گیرد و مرزهای آن در مقابل ترکمانها باز است. در گیلان این احساس وجود دارد و من دلایلی دارم که این امر را ثابت می‌کند، حتی در سنه ۱۸۴۹ اشخاص برجسته توطئه کردند که آن ایالت را به تزار تقدیم کنند این امر با سیاست آن روز روسها مغایر بود و آنها این پیشکشی را قبول نکردند و پرنس دالگورکی از قبول آن امتناع کرد. ولی زمانی خواهد رسید که روسها هیچ ملاحظه‌ای نخواهند کرد و وقتی میوه رسیده باشد آنرا خواهند چید.

در عین حال دولت ایران با کارهای خود یک چنین موقعیتی را ایجاد می‌کند زیرا در موارد بی اهمیت روسها را به خشم می‌آورد به طوری که عاقبت خوش نخواهد داشت. مهمترین اشتباهی که مرتکب شدند در ۱۸۱۳ بود که حق نگهداری کشتی جنگی در روی دریای خزر را از دست دادند ولی اکنون چاره‌ای ندارند. این اشتباه و سپس اشتباه واگذاری آشوراده به روسها باعث شده است که اینها به بیانه سرکوبی ترکمنها برای خود اعتباری به دست آورند. داستان‌های بی اساسی که بعداً "خواهد آمد" گفته می‌شود، مثلاً "می‌گویند که روسها آشوراده را مستحکم کرده‌اند و توپخانه به آنجا آورده‌اند ولی

همه اینها بی اساس است زیرا روسها می‌توانند با آوردن یک کشتی جنگی همه قوای شاه را منهدم کنند و احتیاجی به مستحکم کردن آشوراده ندارند. آنها فقط یک پایگاه می‌خواهند و از آنجا می‌توانند به مردم نشان دهند که چگونه با ۱۵۰ نفر می‌توانند جلوی تهاجم و بردگی را بگیرند، در صورتیکه ایلخان، حاکم استرآباد با ۱۵۰۰ نفر هم نمی‌تواند.

پیشرفت روسها

آقای آبت می‌گوید که روسها مدت‌ها مایل بودند در خلیج حسینقلی یا گمیش تپه مستقر شوند. ولی مدتی از این گفته می‌گذرد و رئیس قوای روس فقط چندین بار به آنجا آمده، ترکمن‌ها را که مرتکب قتل و غارت شده بودند تنبیه نموده و مراجعت کرده است. به دلایلی به نظر نمی‌رسد که روسها خیال داشته باشند در حسینقلی و یا جای دیگر قلعه‌ای بسازند. البته ممکن است بعداً چنین اقدامی بکنند. در هر صورت اگر هم اکنون میل داشته باشند که از چنین روشی پیروی کنند با کوچکترین اشکالی روبرو خواهند شد بخصوص که خضر خان معروف مطیع آنها است و املاکی در ساحل دریادارد که هر لحظه می‌تواند به آنان بفروشد و چون دائم‌الخمر است شاید با چند جعبه عرق به این معامله رضایت دهد.

عبور قوای مهاجم در این منطقه از دهانه گرگان و از طریق بجنورد و قوچان تا مشهد بسیار آسان است، ولی من متقدم که در حال حاضر روسها چنین نقشه‌ای ندارند. آنها بیشتر متوجه خيوه و بخارا هستند و وجود اغتشاشات در خيوه به تسریع نقشه آنها کمک

بسیار خواهد کرد. اگر چنانچه خپوه را به دست آورند بخارا نیز به آسانی به آنها تعلق خواهد گرفت و لازم به گفتن نیست که سپس بلخ نیز به دست آنان خواهد افتاد و از آنجا به مرز افغانستان نزدیک خواهند شد.

برای جلوگیری از پیشرفت آنها از این طریق چه اقدامی باید کرد؟ باید اذعان کنم که در این باره جوابی ندارم. اگر ایرانیان قادر بودند صادقانه رفتار کنند و با حس ملیت داشتند و یا ترکمنها متحد بودند مسئله محافظت امپراطوری ما به آسانی حل می شد، ولی در حال حاضر من فکر می کنم فقط یک معجزه می تواند پیشروی روسها را متوقف سازد، زیرا آنها اگر چه که سریع هم نباشند ولی بالاخره با موفقیت روبرو خواهند شد.

کشتی آقای جربزف و سه کشتی دیگر که با همان مصالح و به

همان شکل در نی جینسکوگراد^{***} ساخته اند در آشوراده لنگر انداخته بودند. هر کدام شش توپ داشتند که هر یک بر روی پایه ای — محور نصب بود، من روی یکی از آنها رفتم و در تنها کابین آن پیپ کشیدم. این کابین بسیار محقر و کوچک می نمود و تقریباً "جای تکان خوردن نداشت سپس به گز برگشتم. چهار افسر روسی از طرف فرمانده لیچارف^{**} نامهای آوردند که باعث مسرت من شد (این نامه پاسخ به نامه ای بود که من هنگام ورود به گز نوشته بودم) و از من دعوت می کرد که با کشتی "کاما"^{*} به آشوراده بروم. من به زبان فرانسه نامه نوشته بودم و پاسخ آن نیز به همان زبان نوشته شده بود

* Nijinskograd

** Licharoff

*** Kama

ولی چند اشتباه املایی داشت و نشان می داد که فرمانده آن زبان را خوب نمی داند. تنها اشخاصی که در آشوراده این زبان را به خوبی می دانستند عبارت بودند از خانم لیچارف و زن افسر توپخانه و آقای حولی سن^{**} که در اصل آلمانی بود کاپیتان کاما آقای لیدرف^{***}

و معاون او آقای سردویچ^{**} با زحمت می توانستند مقصود خودشان را بفهمانند. سایرین از جمله فرمانده زبانی به جز روسی نمی دانستند من مجبور بودم که با نمایندگان کمپانی به استثنای آقای دوبک که آلمانی می دانست به زبان فارسی صحبت کنم.

وقتی عازم گز شدیم هوا تاریک شده بود. تقریباً " ساعت ۸ به آنجا رسیدیم و فوراً "سوار کاما شدیم. این یک کشتی چوبی بود که ۲۵ تن وزن داشت و قدرت آن ۱۴۰ اسب بود و سالها پیش در استراخان ساخته شده بود. موتور آن ساخت سنت پترزبورگ بود و مانند حلزون جلو می رفت.

روسها در آشوراده

یک ساعت و نیم طول کشید تا در آشوراده لنگر انداختیم بدون شک کاما عمر زیادی نخواهد کرد و هر چه زودتر از بین برود بهتر خواهد بود، چون بسیار قدیمی است و برای دریانوردی مناسب نیست. بعد از سفر طولانی و گل آلود گیلان و مازندران بسا

* Hullisen

** Lideroff

*** Seredovitch

لذت در کشتی جای گرفتیم ، کابین آن خوب تزئین شده بود . یک دوربین داشت و چندین بطری آبجوی کینیس* که میزبان مهربان من آقای لیدرف به اصرار تعارف می کرد . روسها به خصوص این مشروب و در واقع انواع آبجوی انگلیسی را دوست دارند و آنها را به مقدار زیاد می نوشند .

بعد از اینکه لباس افسری خود را به تن کردم توسط قایق ناخدا به خشکی رفتیم و به آقای لیچارف معاون ناخدا در خانه آقای ملکف*** که رئیس یا نماینده کمپانی جدید روسی آشوراده بودند برویم .

روز بعد آقای ملکف و همه اشخاص برجسته این موسسات جمع شده بودند که جشن بگیرند . آقایان ۱۳ نفر و همه افسر بودند . در اتاق طولی راه می رفتند و سخن می گفتند و سیگار می کشیدند . در کنار این اتاق ، اتاق دیگری بود که خانمها در آن مشغول ورق بازی بودند . سیگار کشیدن در جلو خانمها هیچ بد نیست و خانمها از این کار بدشان نمی آید ، حتی عده زیادی از خانمها خودشان هم سیگار می کشیدند . به خانم لیچارف معرفی شدم خانم چاق و خوش روئی بود که در اصل لهستانی بود و بیشتر از ۵۰ سال نداشت ولی مانند یک زن جوان سرحال بود . فرانسه را بخوبی صحبت می کرد و مرا دعوت کرد که با او ورق بازی کنم و من ناگزیر مجبور شدم تعارف او را رد کنم چون هیچوقت دست به ورق نزده ام . همچنین مجبور شدم که اصرار آنها را برای زدن پیانوی از کار افتاده و خرابی که در اتاق دیگر بود رد کنم . به نظر می رسید که این مردم در آشوراده

* Guinness

* Melkonoff

همه روز ورق بازی می کنند و در واقع هیچ مشغولیات دیگری ندارند و به نمایش اسب سواری هم علاقه ای ندارند . پیاده روی ، روی یک جزیره ماسه ای نیز زیاد لذت بخش نیست .

در حدود ساعت ۱۱ شام آوردند . اول سوسیس های آلمانی و گوشت ژامبون و ماهی شور و خاویار و قارچ و خیار شور و پنیر که در این آب و هوا غذای چندان مناسبی نیست . معمولا " آنها را با عرق می خوردند . بعد غذای گرم آوردند که با شراب و آبجو خوردند . غذارا ایستاده می خوردند ولی من چون شام خورده بودم نمی توانستم با آنها همراهی کنم . با تعجب به قدرت صاحب خانه می اندیشیدم که این همه غذاهای سنگین را در چنین آب و هوا می خورد و هیچ ورزشی هم نمی کند . بعدا " به گاما برگشتیم و خوابیدیم .

روز دوازدهم فوریه فرمانده لیچارف به بازدید من آمد . بعد از اینکه به روی عرشه کشتی قدم نهاد از همه ملاحان که روی عرشه به صف ایستاده بودند دیدن کرد و از آنها پرسید که آیا از غذای مقرر و وضع خود راضی اند یا نه؟ به نظر می رسید که این یک نمایش است چون هیچکس جرأت نداشت عدم رضایت خود را ابراز کند .

سپس آقای لیچارف مرا به صرف صبحانه دعوت کرد و من دوباره به ساحل برگشتم . خانه او در قسمت غرب جزیره قرار داشت و فقط از دو اتاق و یک ایوان تشکیل می شد . او و خانمش جای زیادی نداشتند . در جلوی خانه تالار بزرگی برای دیده بانی است و در فصل گرما از آن استفاده می کنند چون باد دریا آنرا خنک نگه می دارد . بیسن تالار و خانه چهارتوب تقریبا " یک کیلو و نیمی قرار داشت . صبحانه را ساعت یک صرف کردیم غذا مانند شام شب قبل بود به علاوه مقداری سوپ که مانند جای در قوری می آوردند . آنوقت آقای

لیچارف پیشنهاد کرد که چیزهای دیدنی جزیره را به من نشان دهد. اول به کلیسا رفتیم یک ساختمان قشنگ چوبی است که سقف آن سبز رنگ و روی آن یک صلیب قرار دارد و محصور است. این عبادتگاه کوچک بسیار مرتب بود و نقاشیهائی که داشت خوشبختانه از سبک قدیمی و زشت مکتب ارتودکس بیزارس نبود بلکه توسط هنرمندان جدید نقاشی شده بود و هلن و کنستاننتین را نشان می داد. کشیش مرد خدائی بود با ظاهر بسیار جدی و تقریباً ۵۰ ساله با زن و دودخترها در نظر گرفتن اینکه حتماً " مرا بی دین می پنداشت بسیار مؤدبانه رفتار کرد. نزدیک کلیسا قبرستانی بود و تعداد صلیبها نشان می داد که میزان مرگ و میر در آشوراده نسبتاً زیاد است. در ۱۸۵۶-۱۶ نفر از ملاحان مرده بودند. این نسبت برای ۲۰ نفری که در موقع سفر من در آنجا زندگی می کردند زیاد بود. یک سربازخانه در جزیره هست که ساختمانش مانند سایر ساختمانها به منتهای درجه مرتب و تمیز به نظر می آمد. دو کشتی قدیمی نیز در کنار ساحل قرار داشت که یکی زندان بود. یکی از آنها چهارتسوپ تقریباً "یک کیلوو نیمه دارد که برای تمرین توپ اندازی از آن استفاده می شود و هر دو بغدیری کهنه و فرسوده شده اند که عقابهای امپریال روی آنها بزحمت دیده می شد. تعداد افسران با اطباء و فرمانده روی هم ۱۳ نفر است، ۲۰ تن دیگر به باکو رفته بودند. اتاق مردها تمیز و راحت بود و جیره آنها نیز خوب بود. نان سیاه که زمانسی مخالفان بسیار داشت ولی به نظر من از لحاظ مزه بسیار خوب بود، می خوردند و نیز به آنان مقدار کافی گوشت و سبزیجات و چای می دهند. افراد باید مدت ۲۵ سال خدمت کنند که البته بسیار سخت است. به غیر از چند نفر، اکثر آنها تیکه در آشوراده بودند مدتها در دریای سیاه در سبستوپیل خدمت کرده بودند. به نظرم همه قوی و

بردبار و تمرین دیده آمدند و از افسران خود حرف شنوی داشتند، ولی افسران زیاد کارآزموده نبودند. در واقع تمرین کافی ندارند و نهم سال را در آشوراده زندگی می کنند و هر چه قبلاً "آموخته اند فراموش می کنند. ملاحان مانند ملاحان فرانسه در کمپانیهای کشتی رانی تعلیم می بینند و یا مسئول توپ خانه و یا پیاده نظام اند و با تفنگهای مدل انفیلد مسلح اند، که میتواند از فاصله ۳۶۰ متری شلیک کند. این تفنگ را از اینجهت وارد ارتش و بحریه روسیه کرده اند، چون دیده اند که در مقابل این سلاح مهلک سلاحهای قدیمی بی اثر است. بیمارستان آنها ۱۴ الی ۱۵ تخت دارد و هر چند که کوچک است ولی دو نفر جراح مسئول آن بودند که کارشان بسیار ثمر بخش است. هنگامیکه به آنجا رفتیم ۵ نفر در بیمارستان بستری بودند. تب بیش از سایر امراض وجود دارد ولی مریضهای سخت را به باکو می فرستند. یک انبار هم برای اغذیه و مشروبات و غیره دارند. گرچه آنرا ندیدیم ولی می توانم با کمال اطمینان بگویم که محتوای آن برای زندگی در روی جزیره و جلوگیری از تهاجم ترکمانان است.

اگر روسها بخواهند از این طریق به ایران حمله کنند در مدت کوتاهی میتوانند همه قوای را که ایرانیها برای مقابله آنها می فرستند در هم کوبند، بنابراین دلیلی ندارد که بندر آشوراده را برای جنگ بسیار سخت، مجهز و آماده کنند. چند مغازه آهنگری، نجاری، نانوائی، لباسشویی و ۴۵ ساختمان که تقریباً " نصف آنها فقط کلبه های مسکونی بودند وجود دارد. بغیر از کاما که چهارتسوپ تقریباً " یک کیلو و نیمه دارد کشتی بخار دیگری بنام ولگا هست که

از آهن ساخته اند و ۲۰۰ تن وزن و ۳۰ اسب قدرت و ۵ توپ ۴۵۰ گرمی دارد که روی محور میچرخد. اینها قوای این بندر را تشکیل می دهند و منتظر یک کشتی سوم هستند که باید از استراخان بیاید، علاوه بر کشتی آهنین که ذکر شد کشتی دیگری بود که در فنلاند ساخته اند و برنگ سفید است و آن را از طریق کانالهایی که دریای بالتیک را به ولگا متصل می کنند آورده اند. تقریباً "۶ تن وزن دارد و برای کشتی رانی بسیار راحت است، دکل بلند و ۴ توپ نیم کیلو و یک توپ چهار کیلو دارد. در این بندر ۱۴ کشتی ساخت باکو وجود دارد که بین ۱۰ الی ۱۵ تن بودند آنها اکثر پنبه و میوه خشک می خریدند. همه آنها را بد ساخته اند. ملاحان و روستائیان از علم دریانوردی خبر ندارند و نمی دانند که در طوفان چه باید کرد و سرگردشان در این دریای خطرناک معجزه ایست. به من گفتند که سالیانه تقریباً "۲۰ الی ۳۰ کشتی از گزوآ شوراده بار می برند، آنها اکثر پنبه، روناس و میوه خشک می خردند ۶۰ عدد آنها ۲۰۰۰ پود ماهی شور و ۴۰ الی ۵۰ پود طلق و ۲۰۰ الی ۳۰۰ پود خاویار می برند ولی این خاویار از نوع پست تری است که از ترکمانان گرگان و اترک خریداری می شود.

تجارت روسها

کمپانی جدید روس نماینده ای درآ شوراده دارد و انبارش در طرف چپ جزیره قرار دارد. این انبار بسیار کوچک است، یک طبقه هم کف زمین دارد که به دو اتاق تقسیم می شود. از یکی به عنوان مغازه و از دیگری برای انبار استفاده

می شود. این خانه ها نیز مانند خانه های دیگر از نی و گاه و تخته های چوب ساخته شده اند. فقط نوع پست آهن و اشیاء شیشه ای و سماورهای برنزی و پارچه چیت از نوع پست و اشیاء مختلف دیگر مانند عینک و غیره برای فروش داشتند یک مغازه ارمنی نیز وجود دارد ولی من وقت دیدن آنرا نداشتم. شش مغازه هم متعلق به مسلمانان اهل گزوقره تپه هست که انواع خوراکی های تازه را از ساحل مازندران به آنجا می آورند و می فروشند، سایر ما یحتاج این هنگ از استراخان و باکو وارد می شود. من نمی توانم در باره قدرت بحریه و تجارت و قدرت نظامی روسها در دریای خزر گزارشی دقیق تهیه کنم. همچنین نقشه های کمپانی را درک نکردم چون تاکنون مشخص نشده است. از آقای دوریا اجازه خواسته بودم که سفر سریعی به استراخان و باکو کنم ولی او اجازه نداد و من هم از این جا نمی توانم قدرت بحریه روسها در بحر خزر را بسنجم، همه کوشش های من برای جمع آوری آمار، چه از افسران روس و چه از نمایندگان کمپانی بی نتیجه ماند و گفته ایرانیها هم قابل اعتماد نیست.

در ۱۸۴۳ قدرت بحریه نظامی روسیه را چنین گزارش داده بودند:

شش کشتی کوچک بخار

هشت کشتی جنگی

شش قایق

هشت کشتی باربری و دو مسافربری که جمعاً "۳۰ کشتی می شود ولی من در صحت این گزارش شک دارم چون حتی یک کشتی جنگی ندیدم تا زمانیکه به استراخان که مهمترین بندر است نروم نمیتوانم گزارش جامعی تهیه کنم.

گزارشی راجع به کمپانی جدید در رشت تهیه کرده بودم که

میان کاله از شرق به غرب طول دارد . عریض ترین قسمت آن در نزدیکی نوروزآباد ۱۶ کیلومتر از گزتانوک میان کاله تقریباً " ۷ الی ۹ متر عمق دارد . در نقطه‌های دیگر در نزدیک ساحل اکثر بیش از ۳ تا ۵ متر آب نیست و برای نزدیک شدن کشتی به ساحل عمق آن کم است .

حمله استنکورازین

شبه‌جزیره میان کاله مشجر است و شکار فراوان دارد . از لحاظ تاریخی نیز بی اهمیت نیست چون با تهاجم استنکورازین در ۱۶۶۸ ارتباطی دارد . شاردن که حمله این قزاق را تعریف کرده نقل میکند که زمستان فرا رسیده بود و قزاقها می‌خواستند این فصل را در ایران بگذرانند و به دنبال محلی در مقابل شهر فرح‌آباد می‌گشتند و این دماغه را که مانند زبانهای به طول ۴۰ تا ۴۴ کیلومتر در دریای خزر پیش رفته است یافتند . آنجا انواع حیوانات از قبیل آهو و گراز و بزکوهی و سایر حیوانات شکاری زیاد داشت و مشجر بود و آب آن شیرین بود و آنچه لازمه زندگی است داشت بطوریکه زندگی در آنجا راحت بود . ایرانیان آنرا میان کاله می‌نامیدند . قزاقها سه آنجا رو آوردند و زندانیان خود را وادار کردند تا شب و روز خندق بزرگی حفر کنند و با درختان انبوه و علف نوعی معجر ساختند و توپهای خود را روی آنها نصب کردند . این همان چیزی بود که ایرانیها می‌خواستند . به محض اینکه فهمیدند آنها استحکاماتی ساخته‌اند همان سال در فصل زمستان به آنان حمله کردند و چون قوای زمینی آنها برتر بود قزاقها را شکست دادند و زندانیان را

ضمیمه گزارش درباره گیلان خواهد شد . ذغال سنگی که اکثراً " به کار می‌برند نوع خوبی است که از روسیه وارد می‌کنند ولی بسیار گران است و کشتی‌ها برای صرفه‌جوئی چوب زیادی مصرف می‌کنند و ذغال را فقط در سفرهای طولانی به استراخان و انزلی و باکو مورد استفاده قرار می‌دهند .

از ایران ذغال نمی‌خرند چون هر چند که ذغال در ایران زیاد است ولی نوع آن خوب نیست ، ضمناً " قوانین بی‌موردی برای صدور آن وضع کرده‌اند ، در ایران به خاطر اینکه به اندازه کافی حفاری نشده مقدار زیادی به دست نمی‌آید . ایرانیان اکثراً " آنچه در روی زمین و یا در مسیر رودخانه‌ها مانده در رودخانه‌گلوگا است جمع می‌کنند جزیره آشوراده چهارده ورست * روسی باگذر در شمال فاصله دارد و دو ورست از دماغه ، میان کاله در غرب شمال غربی و دو ورست از جزیره دیگری به نام آشور در شرق که طول آن یک و نیم ورست و عرض آن یک و نیم ورست می‌باشد فاصله دارد .

شرایط طبیعی اینجا مانند شرایط ساحل است . وقتی که باد به شدت میوزد قسمتی از آن زیر آب می‌رود . در واقع فقط یک پشته تلماسه است . قسمتی از آن آب گوارا و قسمتی آب راکد دارد به من گفتند که جزیره کوچک آشور نیز آب گوارا ندارد (هر چند که شاردن عقیده‌اش متفاوت است) گیاه در این جزیره بسیار نادر است مقداری نی نیمه خشک و درخت بید که توسط افسران روسی کاشته شده در آنجا موجود است ولی وضعیتشان خوب نبود ، تنها گیاه این زمیسن گیاه ماسهای است .

خلیج استراباد تقریباً " ۸۰ کیلومتر از ساحل ترکمن تا شروع

خلاص کردند و قزاقها را واداشتند که به کشتی‌های خود پناه ببرند و از این نقطه شبه جزیره دور شوند. آنها با همه اشیائی که غارت کرده بودند به نقطه دیگری رفتند. حکایت شاردن راجع به قزاقها ناگهان متوقف میشود ولی من معتدم که قزاقها فرار را برقرار ترجیح داده با همه اشیاء غارت شده ایران را ترک کردند.

خضر خان

خضرخان که ترکمن است به خاطر عشق به پول و مشروب بنده روسها شده است به حملات آنان به این مملکت کمک می‌کند و اکنون بطور دائم در آشوراده زندگی می‌کند او مجبور است که در مقابل هر نفری که ترکمانان از دریا به اسارت می‌گیرند مبلغی به روسها بپردازد و برای اینکه بتواند این مبلغ را تهیه کند اجازه دارد از سرنشینان هر کرجی ترکمن که اجازه تجارت با روسها را دارد، نفری ۶ الی ۱۶ قران بگیرد (همه کشتیهای ترکمن باید این مبلغ را بپردازند) ولی او مسئول افرادی که در خشکی گرفتار می‌شوند نیست. خضرخان چندین پسر دارد. چشمان بی‌حالت، صورتیهای سخت و گونه‌های برآمده آنها شکی درباره ملیتشان باقی نمی‌گذارد. یکی از آنها را در خانه مرتضی قلیخان دیدم. نمونه زستی ترکمن‌ها بود. آنان در واقع نسل بسیار زستی هستند و با مخلوط شدن با اهالی آشوراده آنها را نیز به زستی خودشان کرده‌اند. خضر خان مبلغی هم از جزیره بزرگی در ساحل شرقی خزر به دست می‌آورد. این جزیره به فاصله ۲۵۰ کیلومتر در شمال میان کاله قرار دارد و ۲۴ الی ۳۰ کیلومتر از بلجان کوچک فاصله دارد و

جریگونامیده می‌شود و از آنجا نفت و غیره برای روسها می‌آورد. همه استفاده‌ای که عاید او می‌شود به مصرف مشروب می‌رساند و تقریباً همیشه مست است. از هیچ نوشابه انگلیسی روگردان نیست و چون تقریباً ۵۰ ساله است امکان دارد که بزودی بدرود حیات گوید. اصل نام آشوراده را نتوانستام بیابم به نظر می‌آید که قسمتی از آن عربی و قسمتی ترکی باشد. عاشورا روزدهم محرم است و از عشر عربی می‌آید و "ادا" به ترکی یعنی جزیره * .
بعد از اینکه یک شب خوب دیگر در خانه آقای لیچارف که بسیار مهمان نواز است با افسران روسی گذراندم به تخت‌خواب خود، در کشتی کاما مراجعت کردم و صبح روز بعد یعنی سیزدهم فوریه با خاطرات خوب از آشوراده دور شدم.
رفتار و برخورد آنها با من مانند دیپلماتها مودبانه بود ولی خشک نبود، بلکه همگی سعی کردند که مدت توقف مرا تا حد امکان لذت بخش و دلپذیر گردانند. و من خاطره آنرا فراموش نخواهم کرد. بار دیگر در گز پیاده شدم. باطنا کمی دلخور بودم که پس از معاشرت با اروپائیان بار دیگر در میان ایرانیان قرار گیرم. هر چند که سازش با اخلاق آنها مشکل است ولی تصمیم دارم که وظیفه خود را به خوبی انجام دهم.

تجارت گز

تاسیس بندر گز در ۱۸ سال قبل و در زمان

* نام آشورده یا عاشورا در اصل آشورآده بود. دانشنامه ایران و اسلام (چاپ ۱۳۵۴).

حکومت عباس خان قاجار، از تجارت مشهد سرکمی کاسته است
من حساب کردم که کشتی هائیکه در هر سال به بندر گز می آیند بیشتر
از یک ششم کشتی هائی است که در همان مدت به مشهد سر می آیند .
قیمت آذوقه در گز از این قرار است :

هر من تبریز	تومان	قران	شاهی
برنج "	-	-	۸
روغن "	-	۴	-
مرغ هر عدد	-	-	۸
جو هر من تبریز	-	-	۷
برنج با پوست "	-	-	۶
گندم "	-	-	۶
یک بسته گاه برنج	-	-	۴
یک گوسفند	-	۵	-
ابریشم هر من تبریز	-	۵	-

ولی البته قیمت هائیکه نسبت به تقاضا تغییر می کند . می گویند بعد
از گیلان بهترین ابریشم را از کلبادو گلوگا می آورند . قیمت سایر
واردات و صادرات به روسیه از این قرار است :

تومان	قران	شاهی
آهن هر پود	-	۷
که توسط کمپانی شمال بفروش میرسد		
آهن که توسط سایر تجار بفروش میرسد هر پود	۶	-
میخ آهن هر پود	۷	-

تومان	قران	شاهی
۶	-	-
قلایه های ماهیگیری کهنه هر پود		
۷	-	-
رنگ چوب فولاد	۱	-
-	-	۱۰
پنبه عراقی و خراسانی هر پود		

گمرک گز در دست عباسقلیخان است . سالیانه ۳۰۰۰ تومان
برای این امتیاز می پردازد . روسها همه جا برای آنچه وارد می کنند
۵% می پردازند . برای واردات آنها هیچ نرخ معینی وجود ندارد و طبق
قیمت روز تعیین می شود :

پنبه هر پود	۱۸	شاهی
پارچه های پنبه ای و کتان هر پود	۱۴	"
جعبه هائیکه محتوای آن مختلف است		
از قبیل کارد و چنگال و اشیاء شیشه ای	۱۴	"
و سماور هر پود		
برنج ، کشمش ، برگه زرد آلوی خشک هر پود	۶	"
روناس هر پود	۲	"

رودخانه کتیفی از ده گز از طریق جنوب شرقی جنوب بطرف
شمال جاری است .

خروج از گز

ما تا صبح روز شانزدهم فوریه در گز توقف کردیم .
از آنجا باتفاق شخصی به نام فتحعلی بیک که بالاخره توسط حاکم

استرآباد به عنوان مهماندار ما اعزام شده بود، راه افتادیم. وجود اوبسیار مفید بود چون ترکمنها چندی پیش از گز عده‌ای را اسیر کرده بودند من یکی از این بدبختها را پس از مراجعت از آشوراده دیدم. او ملای پیری بود به نام موسی که توسط ترکمنها اسیر شده بود ولی آنها با گرفتن ۲۵ تومان او را به روسها مسترد داشتند. این مبلغ از آن چه معمول است کمتر بود و دلیلش این بود که ترکمنهای دریانورد او را گرفته بودند و از دریا بیگی که لقب آقای لیچارف است می‌ترسیدند. در هر حال چون ملای پیری بود بیشتر مطالبه نکرده بودند. ملا موسی داستانهای بسیار رقت آوری تعریف می‌کرد و از بی انصافی ترکمانان می‌گفت که او را وادار کرده بودند گندم بساید، کاری که برای یک ملا شرم آور می‌نمود، و هر بار که کارش خوب نبود او را سخت مجازات می‌کردند.

راه ما از جاده شاه عباس می‌گذشت. در قسمت راست یک اردوی کولی یا سیاه‌چادر دیدیم و از نهری که متعلق به گزاست و از طریق جنوب شرقی به شمال جاری است عبور کردیم. در اینجا مقدار زیادی گندم کاشته بودند و در جنگل مقداری برنج کاری شده بود.

بعد از عبور از مسیر یک رودخانه خشک که حدود گز محله بود به رودخانه لوارکه از جنوب شرقی جنوب به شمال شرقی شمال جریان داشت رسیدیم این رودخانه از ولفرا می‌گذرد. سپس از جنگلی با درختان بسیار زیبا عبور کردیم. قطر و بلندی درختان به خصوص جالب توجه بود و می‌گفتند که آقای بارن وان فورنو یکی از رؤسای کمپانی جدید روسی زمانیکه از این شهر عبور می‌کرد از دیدن این

درختان بسیار لذت برده بود. سپس از نهر کوچک سر محله گذشتیم که از جنوب شرقی به شمال شرقی جاری بود. از آنجا وضع جاده که تا به حال بد بود کمی بهتر شد تا به رودخانه دیگری به نام حاجی ابراهیم رسیدیم که پل آجری خوبی داشت و تا گزیک فرسنگ فاصله داشت.

خرابه شهر

نهر دیگری را که به کار کننده منتهی می‌شد نیز دیدیم از آنجا به امامزاده‌ای رسیدیم که در محلی به نام خرابه شهر ساخته بودند و اطرافش قبرستان بزرگی بود. ایرانیان متمکن مردگان خود را به کربلامی فرستند و کمتر مسافری به ایران آمده و با کاروان‌هایی که مردگان را می‌برند روبرو نشده است. فراقا که مکان چنین خرابه‌هایی را ندارند مردگان خود را اطراف امامزاده‌ها دفن می‌کنند. و این بار من شاهد مراسم تدفین یکی از این مردگان بودم. مرده‌ای را که فقط استخوانهایش باقی مانده بود از زمین درآوردند و کنار جاده قرار دادند و برای مرده جدید مقبره‌ای درست کردند. لازمه چنین کاری را نفهمیدم چون بطور یقین دلیل آن کمبود جا نبود. زمین فراوان بود آنها به آسانی می‌توانستند حدود قبرستان را افزایش دهند به خصوص که چنین کاری با عقاید مسلمانان منافات دارد و نبش قبر شدیداً ممنوع است.

خرابه شهر مانند سایر عمارت‌های مخروبه کتیبه‌ای نداشت. آثار دیوار و خندقی به چشم می‌خورد و مقداری آجر و سفال در جنگل وجود داشت ولی تاریخچه آن در اعماق زمان پنهان است و

شاید هیچ گاه آشکار نشود. آقای آبت درباره آن داستانی باور نکردنی تعریف می کند که پیه جریان شکافتن کوه توسط حضرت علی علیه السلام در تپه های بالای پل نیکاح (یا شمشیر براست) مربوط می شود . چند قدم بالاتر از خرابه شهر نهری بنام الوند کیاب که از طریق جنوب شرقی جنوب به سوی شمال شرقی شمال جاری است و بعد از آن جنگلی از درختان بسیار زیبا و سپس نهر دیگری وجود داشت . در قسمت راست یک درخت قدیمی و بزرگ افرا هست که داستانی دارد . اطراف آن ملو از کلوخ بود و بدون شک آنها را عابران انداخته بودند . این موضوع جلب توجه مرا کرد و پس از اینکه تحقیق کردم فهمیدم که هر مسافری که طرف توجه خانمهای کسرد محله فرار نگرفته است به آن درخت سنگ می اندازد تا بلکه دفعه دیگر شانس بهتری داشته باشد .

بعد از عبور از این محل چهار سوار به استقبال ما آمدند . کمی دورتر در قسمت چپ مقدار زیادی درختان توت و همچنین گندم کاشته بودند . بعد از آن جنگل همچنان ادامه داشت . از رودخانه شیرداربن که از جنوب شرقی سوی شمال شرقی جاری است عبور کردیم . مزارع برنج تا کرد محله ادامه داشت . برای رسیدن به آنجا از نهر عمیقی به همان نام که در زمینهای رسوبی جاری بود گذشتیم این نهر از جنوب شرقی به سوی شمال شرقی جاری است . فاصله آن از گزسه فرسنگ و نیم مازندرانی بود .

کرد محله

نام رئیس این محله رضا قلیخان بود . کرد محله

* کرد محله نام قدیم کردگوی است .

از توابع سدان رستاق است و مالیات آن ۱۰۰۰ تومان است و سه محله دارد . خانه رئیس آن با آجرهای خرابه شهر ساخته شده است ولی سایر خانه ها بنای مطلوبی ندارند . خانه ای که به من دادند بیشتر مانند یک لانه بود چنانچه بزحمت می توانستم در آن جا گیرم . طرح آن مانند طرح خانه های گز بود . یک چایخانه هم در آنجا وجود داشت . کرد محله دارای :

خانه	۹۷۰
حمام	۱
مسجد	۳
دکان	۱۵
مالیات	۸۰۰ تومان
تفنگچی	۱۳۰ نفر است .

در کرد محله :

تومان	قران	شاهی	
—	—	۸	قیمت برنج هر من تبریز
—	—	۱۰	روغن "
—	—	۵	مرغ هر یک
—	—	۱	تخم مرغ هر شش عدد
—	—	۴	شلتوک
—	—	۴	جو هر من تبریز
—	—	۱	گاه دستهای
—	—	۵	هیزم دستهای
—	۳	۵ می باشد .	ابریشم هر من تبریز

در قدیم اهالی کرد محله تقریباً " ۱۰۰۰ رأس گاو میش داشتند

ولی در اثر حملات ترکمنها تعداد آنها تقریباً " به ۴۰۰ رأس کاهش یافته است . چهل روز بعد از نوروز برنج را می‌کارند و آب می‌دهند . بعد از بیست روز آماده نشاء می‌شود و آنرا در مزارع آماده شده نشاء می‌کنند . دو ماه و نیم بعد آماده درو است .

ابریشم را بدینگونه عمل می‌آورند : بیست روز بعد از نوروز تخم‌ها را از اتاقی که در آن نگهداری می‌شوند در می‌آورند و در سینیهای مخصوص قرار می‌دهند . کرمها از تخم‌ها در می‌آیند و از برگ‌توت تغذیه می‌کنند . وقتیکه به قول ایرانیان دوباره به خواب می‌روند آنها را به انبارهای مخصوص می‌برند و سه ماه بعد از نوروز پیله‌ها آماده می‌شوند .

کرد محله از ۴۰۰ "قسمت" تشکیل میشود که محصول هر کدام تقریباً " ۲۰ خروار برنج از قرار هر خروار ۷۰ من تبریز است . هر "قسمت" ۴ خروار به دولت می‌پردازد .

مالیات ابریشم ۳۰ تومان در سال است . فاصله کرد محله با ملاکلاکه در ساحل خلیج استراباد است سه کیلومتر است و تا استراباد ۵ فرسنگ مازندران فاصله دارد و بنا بر این فاصله استراباد تا گز تقریباً " ۲۸۰ میل انگلیسی است .

نظر علیخان برادر رضا قلیخان از ما پذیرائی کرد و تعارفات بسیار نمود . ولی تقریباً " آذوقه‌ای نیافتیم و به همین دلیل منمهم حاضر نشدم گنه گنه‌ای که می‌خواست به او بدهم . می‌بایست به جای اینکه ما را در یک خانه دهاتی محقر جا بدهد به خانه خود می‌برد ولی مانند اکثر ایرانیهایی که دیده‌ام می‌خواست بیشتر از آنچه نشان می‌داد استفاده کند . در موقع ورود ما گوسفندی قربانی کرده بود ولی آنرا برای خوردن خودش برد .

روز بعد از کرد محله راه افتادیم و بعد از عبور از نهری به جاده

شاه عباسی که از میان مزارع گندم می‌گذشت وارد شدیم . سپس از دونه‌ر که یکی بسیار عمیق و دارای پل چوبی بود گذشتیم . جنگل بسیار انبوه بود با درختان توسکا و انار وحشی و افرا و گردو و سیب وحشی فراوان . تقریباً " نصف راه بین کرد محله و کفش‌گیری قبرستان قدیمی بود ولی از آن استفاده نمی‌شد .

بعد از عبور از چند نهر دیگر به رودخانه میان دره که آبگل آلودی داشت رسیدیم خانه‌های این محله به همین نام بود و در دامنه کوه قرار داشتند ولی چون همه جا راه گرفته بود دیسده نمی‌شدند . بعد از میان دره که ۷۰ خانه داشت به ده نگلان ، رسیدیم که در سمت چپ جاده قرار داشت . در سمت راست شوریان است و در آنجا شال چوخای بسیار زیبایی می‌بافتند . سپس بار دیگر به جنگل رسیدیم . اینجا جنگل مانند همه جای استراباد نیمه سوخته به نظر می‌آمد . از یک رودخانه وسیع و سریع که پل چوبی داشت و رودخانه دیگری با پل آجری گذر کردیم و آنگاه به اما مزاده روشن آباد رسیدیم که قبرستان بزرگی داشت . دو سال پیش ترکمانان در این حوالی قاصد روسها را دستگیر کردند ولی مجبور شده بودند که وی را بدون دریافت پولی آزاد کنند . ترکمانها به روشن آباد زیادی می‌آیند چون تفنگچی‌های من از این موضوع با خیر بودند ۱۵ نفری که مأمور نگهداری از بار من بودند یکی بعد از دیگری فرار کردند و مراتبها گذاردند ولی ایلخان آنها را سخت تنبیه کرد .

کفش‌گیری

بین روشن آباد و کفش‌گیری از یک رودخانه

کوچک گذشتیم و آنگاه رحیم خان و چند سوار به جلو ما آمدند. در چپ ماتیپ بزرگی بود که از مقابل آن گذشتیم و بدهه وارد شدیم. رئیس این ده رحیم خان هزار جریبی است. کفش گیری از توابع سدان رستاق و دارای تأسیسات زیر است.

خانه	۲۹۰
نکیه	۱
مسجد	۱
حمام	۱

برای محافظت اطراف آن خندقی تعبیه شده است که بدون آن زندگی در آنجا ناامن می شود. بنا به گفته رحیم خان گاه بیش از ۲۰ سوارترکمن دیده می شوند ولی فقط اطراف را غارت می کنند. در کفش گیری پنبه و گندم و جو به مقدار کم عمل می آید. مقدار ابریشم آن ۱۵۰ من تبریز است و ارباب ۲۲۰ خروار از هر ۹۰ من تبریز شلتوک دریافت می کند. از جریب بعنوان مقیاس مسافت زمین استفاده نمی شود و در عوض "قسمت" به کار می برند. (۲۰ من مساوی است با یک "قسمت" ۱۰ اریش یک من است).

روز بعد از منزل خود حرکت کرده به سوی استراباد به راه افتادیم. ترکمن صحرا در چپ ما قرار داشت. از جاده ای در مییان جنگل خشکی گذشتیم تا با میرزای قنسول روس و چهار قسزاق برخوردیم و آنها ورود ما به استراباد خوش آمد گفتند. کمی بعد برادر ایلخان سبجان قلیخان به ما ملحق شد و بقیه راه را با صحبت درباره ترکمانان که بتازگی جسورتر شده بودند طی طریق کردیم.

استراباد

وقتی که نزدیک استراباد رسیدیم در قسمت راست تپه بلندی دیدیم که در واقع باقیمانده یک قلعه قدیمی بود به نام کلاه خندان که در جنوب غربی شهر قرار داشت و روی آن و اطرافش خار و خاشاک و بخصوص پیچکهای وحشی روئیده بود.

راه پیچ و خم بسیار داشت و تقریباً "۶۰ الی ۶۵ متر از سطح رودخانه پر پیچ و خمی که از پای آن می گذشت بلندتر می نمود. در آنجا چاه عمیقی بود و من یک نفر را به ته آن فرستادم و امیدوار بودم که بین این چاه و شهر راه زیر زمینی پیدا شود، چون نویسندگان قبلی از یک چنین راهی صحبت کرده اند ولی هیچ مجرائی پیدا نشد.

بین کلاه خندان و شهر عمارتی است به نام قدم گاه خضر. خضریکی از پادشاهان ایران به نام کیقباد یا اسکندر بوده (اسکندر مقدونی) و می گویند که او آب حیات را کشف کرده از آن نوشیده بود. بنابراین تا آخر دنیا نخواهد مرد و همیشه زنده است. بعضی او را بجای الیاس پیامبر و سنت ژرژ* انگلیس می گیرند و او را خضر الیاس می گویند. جعفر قلیخان ایلخانی فراساشی و چند سرباز فوج دامغان را در نزدیکی دروازه مازندران استراباد به استقبال ما فرستاده بود. علاوه بر این جمعیت چند نفر لوطی و پسر بچه و قیچ بالباس زنانه به دنبال ما راه افتادند تا بالاخره با دادن هدیه آنها را دور کردم. به منزل رسیدیم. این خانه موقعیت بسیار بدی داشت و مرطوب بود. در حیاط آن درختان پرتقال کاشته بودند

* Saint george

ولی هر بار که باران می‌بارید با تلاق می‌شد اتافهای آن کوچک و هم کف زمین بودند .

روز نوزدهم ایلخان همراه برادرش حیدر قلیخان و سبحان - قلیخان به دیدن من آمد . شخصی به نام میرزا محمد هم همراه آنها بود که منشی وزیر خارجه است . نفهمیدم به چه دلیل او عنوان "بالیوز" را برای خودانتخاب کرده بود . اگر کسی او را به این عنوان صدانمی‌کرد سخت می‌رنجید ولی در واقع حقی به این عنوان نداشت ، و نیزی‌ها و جنوآئی‌ها این عنوان را به قنسولهای خود می‌دادند . جعفر قلیخان بلندبالا و باریک اندام بود و توجه مرا به خود جلب کرد چون از جمله خوانین کرد مرزنشین بود که در مقابل حملات ترکمانان از مرزهای خراسان دفاع کرده بود .

کردهای استرآباد

از زمان شاه اسمعیل عده‌ای کرد از کردستان به این منطقه منتقل شدند . در سال ۱۸۳۳ آقای فریزر جعفر قلی خان را شخصا می‌شناخت و نوشت که او شجاعترین سرباز خراسان است . و یکی از دشمنان سرسخت ترکمانان ، زمانیکه فریزر در مشهد بود عده‌ای زندانی و چند سربریده برای او فرستادند . آنها را در نبردی که بین سواران جعفر قلی خان با عده‌کثیری ترکمن روی داده بود شکست داده بودند . بعد از فوت پدرش نجف قلیخان از هواداران آصف‌الدوله گشت ولی چون شکست خورد مدتی در تهران بازداشت

* الهیارخان آصف‌الدوله از مقربان دربار فتحعلی شاه در اترمداخله

شد و تحت نظر بود . ولی شهرت شجاعت وی بعنوان یک سرباز و احترامی که ترکمانها نسبت به او ابراز می‌کردند باعث شد که شاه اورابه حکومت استرآباد منصوب کند . این موفقیت او حقیقت ندارد چون مقامات در تهران از او می‌ترسیدند و به او اعتماد نداشتند . او نیز دیگر به آنها اعتماد ندارد و در عوض اینکه مانند سابق در بجنورد مشغول کار شود فقط تظاهر می‌کند و وقت خود را به عیاشی و شراب خواری می‌گذراند و معتاد به شراب شده است . من از او پرسیدم که آیا هنوز طیآنچه بادی را که در جوانی با آن در بجنورد گنجشک شکار می‌کرد دارد اول مرا با تعجب نگاه کرد ، بعد پرسید که چگونه من که آن زمان متولد نشده‌بودم از وجود آن طیآنچه اطلاع دارم پیش خود فکر کرد که حقه بازم . وقتیکه نام آقای فریزر را یاد کردم همه ماجرا را به یاد آورد و از ملاقات با او در بجنورد و صبحانه‌ای که در باغ صرف کرده بودند تعریف کرد و گفت که اکنون آن باغ در اثر جنگ کاملا " از بین رفته است .

قنسول روس در استرآباد

کمی بعد از رفتن ایلخانی آقای گوسو* قنسول روس با لباس تمام رسمی و چندین نشان روی سینه به

* Goussev

و تحریک در جنگهای ایران و روس توسط عباس میرزا نایب السلطنه تشبیه شد . در زمان سلطنت محمد شاه چون هوای سلطنت داشت او را تبعید کردند . پسرش سالار در خراسان بجای پدر حکمفرمائی میکرد و بعد از فوت محمد شاه قیام کرد .

دیدن من آمد. عده‌ای همراه او بودند. چهار قزاق و تقریباً ۲۰ الی ۳۰ نفر مستخدم داشت. خوشبختانه در آشنائی با او متوجه شدم که نه تنها رفیق خوبی است بلکه به شش زبان صحبت می‌کند و برعکس همکاری در رشت تظاهر به فضل نمی‌کرد. البته ماهر کدام بعنوان کارمندان دولتهای مختلف علاقه‌های متفاوت داشتیم ولی به طور کلی می‌توانستیم بدون تظاهر به دیپلماسی معاشرت کنیم. آقای گوسو ۱۶ الی ۱۷ سال در ایران اقامت کرده و به همین دلیل مردم این مملکت را به خوبی می‌شناسد به طوریکه کارمندان تزار کمتر اطلاعات او را دارند و یا مانند او به وظائف خود واقف هستند. او نه تنها نمونه یک مرد اصیل روس بلکه نماینده سیستم قنسولی آن مملکت است که ایجاب می‌کند قنسولها زبان مملکتی را که به آنجا اعزام شده‌اند بیاموزند. آنها قبل از اینکه به مقامات بالا برسند مدت‌ها باید در آن مملکت اقامت گزینند. منظور من از عنوان کردن اصالت وی اینست که متوجه شده‌ام اتباع لهستانی و یا آلمانی می‌ترسند که حرفها و یا اعمالشان توسط روسها بد تعبیر شود و ابلهانه مواظب گفته‌های خود هستند حتی اگر از مطالب عادی صحبت شود. دو نمونه بارز را می‌توانم تعریف کنم. قنسول رشت آقای تکوبوسک*

لهستانی است و آقای برون** منشی وی از اهالی آلمان. این دو نفر می‌ترسند که زیاد به دیدن من بیایند تا مبادا گزارشی به دولت آنها برسد که با قنسول انگلیسی دوست‌اند. من اذعان می‌کنم که در تمام مدت اقامتم در استرپاد آقای گوسو با من مانند یک نفر دوست رفتار کرد که البته با موقعیت قنسول روس هیچگونه مناقات نداشت. روز

* Tegoboosk

** Brun

بعد به بازدید وی رفتیم. متوجه شدم که مانند رشت، قنسول خانه با مقایسه با خانه من قصری است. اینجا بهترین خانه استرپاد بود و یک باغ بزرگ و چندین عمارت داشت و دولت روسیه در عمران آن بسیار می‌کوشید.

داستان با مزه‌های برایم تعریف کرد که مربوط به نماینده وزارت خارجه بود که همراه او به آشوراده رفته بود. وقتی دسته آنها به‌گزر رسیده بودند ملاحان روسی مجبور شده بودند که آنها را به‌کشتی ببرند و چون این نماینده با درخواست روسها برای ساختن اسکله مخالفت می‌کرد آقای گوسو از موقعیت استفاده کرده بود تا نشان دهد که ساختن اسکله نه تنها برای روسها مفید است بلکه ایرانیان نیز می‌توانند از آن استفاده کنند.

دیپلومات ایرانی که خود را آماده یک بازدید تشریفاتی کرده بود و لباسهای رسمی وجبه بسیار نفیسی به تن و کلاهی از پوست بره بخارائی عالی بر سرداشت و به روی شانه دو نفر روس سوار بود قبلاً "آقای گوسو به آنها دستور داده بود که چه کنند. وقتی که به نیمه‌راه بین ساحل و کشتی می‌رسند تظاهر به افتادن می‌کنند و مسافر محترم خود را به آب می‌اندازند و او مانند موش آب کشیده به‌کشتی می‌رسد. همان جا به آقای گوسو می‌گوید که لازمه ساختن اسکله را فهمیده تا کالا و مسافران بتوانند به آسانی سوار کشتی شده و از آن پیاده شوند.

رئیس قزاقهایی که همراه آقای گوسو بود افسری بسیار آراسته به نام ایوان ایوانویچ** بود. او در جنگ با ترکها در نبرد کرکدره جنگیده بود و از آن زمان تنفری نسبت به عثمانیها پیدا کرده بود.

* Ivan Ivannovich

آقای گوسو مرا به شام دعوت کرد تا با حاکم ملاقات کنم. ایلخان و من برای اولین بار یکی از رسوم عجیب قزاقها را دیدیم. چهار شخص درشت هیکل به بهانه اینکه به سلامتی ما مشروب بنوشند و تملق ما را بگویند به دو ماحلقه زدند و آنگاه بدون اینکه انتظار داشته باشم مرا گرفته و با شدت به هوا پرتاب کردند کاری که خالی از خطر نبود. ظاهراً "این رسم قزاقهای آسیائی است و به این طریق به مهمانان بسیار محترم خوش آمد می گویند. همین کار راهم به سر دکتر هویزش در آوردند. پشت کت او که از پارچه کمپانی جدید بود جنس خوبی نداشت پاره شد. ایلخان و برادرش به رسم ایرانیها مشروب می نوشیدند یعنی شراب را مثل آب سر می کشیدند. بعداً" حالشان بد شد. برای خوش آمد ایلخان لوطی ها رقصی کردند که تا حدی بی ادبانه بود و مرا منجر کرد. وقتیکه موقع رفتن شد خوشحال شدم.

دیدن آقاخان ترکمن

کمی بعد از ورود من آقاخان و پسرش شیرخان به دیدن من آمدند. پیرمرد که قیافه اش بیشتر از معمول شبیه ترکمنها بود بسا عجله از ابه اش در کنار گرگان آمده بود تا به اولین قنصل انگلیسی که به استراباد می آمد خوش آمد بگوید. قبلاً "چندین بار به افسران دولت انگلیس کمک کرده بود و آقای آبت و تامسن* با کمک وی از مناطق ناامن ترک گذشته بودند. من از دیدن او خوشوقت شدم ولی

* Thomson

لازم بود که به او نشان دهم که مقصود سفر من دوستانه است و نباید در حمله به اطراف استراباد او و همراهانش انتظار کمی از ما داشته باشند. اظهار تأسف کرد و گفت که در حال حاضر طوایف ترکمنی هیچگونه اتحادی ندارند و جنگ وجدال آنها پایان پذیر نیست به گفته او هر کسی برای خودش می جنگید و تحت فرمان هیچ رئیسی قرار نداشت و هیچکس از همکاری دوستانش بیش از دو روز مطمئن نبود. من اصرار کردم که باید همراهانش را وادار کند از در صلح درآیند او گفت که این کار خطرناک است و بی فایده. منصرف کردن ترکمنها از جنگ مانند منع ببر از حمله به طعمه خود است. ضمناً "گفت که علاوه بر اختلاف نژادی، اختلاف مذهبی نیز وجود دارد و تعصبات مذهبی مجتهدی بنام ملارضا این نزاع را سخت تر کرده است. ملارضا از هر فرصتی استفاده می کند تا علیه ترکمنها که سنی مذهب اند اعلان جهاد کند.

ملارضا بطور احمقانه ای متعصب است و حتی حاضر نیست قنصل اروپائی را ببیند. چندین بار دستور داده است که آلات موسیقی لوطی ها را بشکنند. در اواخر سال ۱۸۵۸ زنی را به اتهام قتل شوهرش از استراباد نزد او آورده بودند. در واقع شوهرش را مسموم کرده بود که کاری در خور مجازات به شمار می آمد. ولی بنا بر قوانین اسلام زنی را که آباستن باشد نمی توان کشت و ضمناً "ملارضا می بایست قبل از دادن حکم قتل تحقیق مفصلی به عمل می آورد ولی او چنین کاری نکرده بود و دستور داده بود که گردن زن را مانند گوسفندی ببرند. بعد می فهمد که زن سه ماهه حامله است. بدین صورت ملارضا دونفر را به قتل رسانده بود. چون ممکن بود که این موضوع باعث اشکالات بسیاری شود او سرو صدای آنرا خوابانده بود و به اقوام آن زن هدایائی داده بود تا زبانشان را ببندد.

آقا خان به من گفت که زمانی رئیس قبیله جعفرباشی بوده ولی محبت او نسبت به نمایندگان انگلیس غضب قنصل روس را تحریک کرده بود در نتیجه اکنون فقط ریش سفید ابه خود بود .

بعد از تحقیق فهمیدم که درآمد رئیس قبیله جعفرباشی بیش از ۵۰ تومان در سال نیست . قبلا " او از ترکمانهای دریانورد پول دریافت می کرد ولی روسها جلوی این کار را گرفته بودند . آقا خان به من اطمینان داد که به آقای لیچارف دستور رسیده بود که امسال درگمیش تپه و حسینقلی قلعه‌هایی بسازد . و او چندین بار به بازدید مناطق ساحلی آمده بود تا رضایت روسای قبایل را جلب کند و از آنها قول کتبی بگیرد که به تزار وفادار بمانند . من از آقا خان خواهش کردم که در این باره تحقیق کند ولی بعدا " چنین به نظر رسید که طبق معمول مشرق زمین ا عراق گفته بوده در همه ساحل اثری از سرباز روس نبود . آقای لیچارف چند روز پیش کشتی بخاری فرستاده بود که در گمیش تپه به خاک نشسته بود و مورد حمله و غارت ترکمانها قرار گرفته بود . بعدا " روسها آنها را تهدید کرده بودند و اشیاء مسروقه را پس گرفته بودند .

نظر روسها به خیوه

در مورد اینکه آیا در آتیه روسها در ساحل در منطقه مناسبی مستقر خواهند شد ، شکی نیست ولی فکر نمی کنم که موقع آن رسیده باشد وقتی که آماده انجام این کار شدند فقط کافی است که زمینهای خضرخان را در نزدیکی گمیش تپه بخرند . او با خوشحالی حاضر خواهد شد که زمینها را به آنها واگذار کند . حملات دائمی ترکمنها

به روسها و ایرانیها یک بهانه دائمی برای اشغال ساحل است . وقتی که من به استرآباد رسیدم نماینده‌ای از طرف عظامرادخان همراه با محمد پناه خان آمده بود . آنها مدتی بود که علیه خان خیوه قیام کرده بودند و از شاه کمک می خواستند . جواب شاه رسیده بود ولی خطاب به حکام خوارزم بود و به حاکم خاصی خطاب نمی شد بنا بر این می توانست هم به خان خیوه و یا به یک حاکم یاغی خطاب شده باشد و فقط حاوی عبارات توخالی بود ولی قول می داد که برایشان خلعت فرستاده خواهد شد . در مدت اقامت من در استرآباد دوباره عده‌ای آمدند و از خیوه دختران اسیرکازاک را همراه آوردند . این امر ، گزارشهایی را که قبلا " شنیده بودم تأیید می کرد ، یعنی وجود جنگهای چریکی بین خان خیوه و کورات . شایع بود که روسها در بهار قصد حمله به سوی خیوه را دارند و می گویند خان کورات هم از آنها وهم از ایرانیها کمک خواسته ولی بعدا " تغییر عقیده داده . نماینده روسها را که برای انعقاد معاهده اعزام شده بود به قتل رسانده بودند .

هرج و مرج در استرآباد

مدتی که در استرآباد به سر می بردم ترکمنها بسیار جسور شده بودند و روزی نمی شد که گاوی نذرندند . یک شب حتی دزدان بی باک از دیوار عبور کرده وارد شهر شدند و بار دیگر چندراس گاو را که در نزدیکی دروازه مشغول چرا بودند دزدیدند .

هرج و مرج در آن محله بسیار بود و این کار بخصوص با همدستی چند خان ایرانی یادزدان ، انجام می گرفت . ترکمنهای دریانورد نیز مانند اقوام خود در ساحل مشغول فعالیت بودند . این مدت علاوه بر این

که پانزده اسیر ازماندران گرفتند و زد خوردی هم باروسها کردند و دونفر آنها زخمی شدند. بالاخره ترکمنها کشتیهای خود را گذاشته به جنگل پناه بردند. در آنجا مشکلات بسیاری را تحمل کردند تا اینکه بعد از چند روز سعی کردند به ابه های خود برگردند. برای ایلخان این موضوع بسیار عادی بود و سعی نداشت که اوضاع را تغییر دهد حتی فکرمی کنم مایل نبود. شاید برای حفظ ظاهر بعد از نوروز سعی کند حمله ای به اهالی خلیوه بکند ولی فکر نمی کنم که آنها در خطر باشند.

ایالت استرآباد دارای ۷ بلوک است

۱- سدن رستاق: دهات کریم آباد، زنگی محله، اوجابسن، انجیراب، لانینگ، کلاش محمود، هاشم آباد، آزاد محله، لیلوین، توخواهی لامحله، قلندر محله، لمسک، بانه امام، ورسن (دو محله) کلاش خانه (دو محله) چالوکی، نودیجه، حیدرآباد، مهتر کلاته - یساقی، پشین کلاته، امین آباد، شاده، دنگلان، النگ، کرد محله (۵ محله - سرکلاته خرابه شهر، بالا جاده - دو رود محله، قاسم آباد، زیروان محله، الوار چهارده، قلندر عایش، خرابه مسجد، چقر، کلامون، میان دره، انجیر بین شوریان، شمشوک (دو محله) نوچمن، سید میران، کفش گیری اسپوخیل کلا سنگیان، سدن گلوپالو، سعد آباد، الوفه، توشون، باکر محله، وانوش تپه، استون آباد، وطنه شاه پسند.

۲- بلوک انزان: کوکنده، باکو، سرتک، سرمه محله، والافو، گز، دشت کلاتو، هشتویک، چاپک اندده، نوکرده، لیوان، ۳ و ۴ - بلوک شاه کوه - سوار، شاه کوه علیا، شاه کوه سفلی.

ناش، چال خانه، حاجی آباد، رادکان، گندآب، هـ بلوک استرآباد رستاق: محمد آباد، فوجرد، ولیکا باد رستم کلا (دو محله)، پل خورده، سلطان آباد، علی آباد، آلوکا، نارنج آباد، مریم آباد، اوزینه، فیض آباد، نصر آباد، باغ گلین، نومل، جلین علیا، جلین سفلی، سیاتلو، معصوم آباد، سرخوشکلا، مرزنکا، عثمان کلا، بیج کانو، آهنگر محله، خیرات، میرمحله، چیلانی، ولاش آباد، ترنج تپه، شمس آباد، قرن آباد، سوم آباد، نوده (دو محله) اتراچال، کما سی، دودانگه، زیارت، خاصه رود (بیلاق قنسولگری روس).

۶- بلوک کتول، حسین آباد، تقی آباد، نوده (دو محله) میان آباد، جامی آباد، مرزآباد، قوش کربی، سنگ، دویسن، خارکلا کرده آباد، جیگل ده، پیچک محله، استان، ساور کلا، سیاه-رکو، الازمن، آلوستان، بالاجلی، پائین جلی، ناور، چه جا، کنوخلیندر، نترسو، وسیسر.

۷- بلوک فندرک که از سه قسمت تشکیل میشود:

فندرک: خام بدین، نام تلو، رامیان، نوده، دوم کوهسار؛ که از ۲۲ ده تشکیل می شود. سوم، سنگرقبا، جامه، سی ده، این گزارش با گزارش آقای آیت متفاوت است ولی می توان به آسانی دلیل آنرا توضیح داد، ۶۳ ده که او گزارش داده بود اکنون ویران هستند لافل به من اینطور گفته اند.

درآمدايالت استرآباد

تومان	قران	دينار	
۱۱۳۹۷	—	۹۰۰	درآمد از منابع مختلف برنج شلتوک ۷۸۴۳ خروار و ۱۷ من و ۱۸ سیر . هر خروار ۱۲ قران (از قرار خروار = ۹۰ من تبریز)
۹۴۱۲	۱	۱۳۵	ايريشم ۷۶ من تبریز و ۱۲ سیر از قرار منی ۳ تومان
۲۲۸	۹	—	کل درآمد
۲۱۰۳۸	۱	۲۵	خرج قشون
۷۱۱۲	۸	۵۰۰	نظام فندرسک
۱۱۶۳۰	۴	۶۵۰	سواره نظام
۵۱۲۲	۳	۷۵۰	کل خرج
۲۲۸۶۵	۶	۹۰۰	

قوای پياده نظام استرآباد (در ماه مارس ۱۸۵۹):

لشکر	فرمانده	افراد
فندرسک پياده نظام	ميرزا علي نقی خان	۷۱۳
استرآباد سواره نظام غير منظم قليخان و صادق خان		۳۱۰
گوکلان - پياده نظام	نوبير عليخان	۱۰۰
کتول	محمد صادق خان	۷۱۶
مقصود لو	عبدالصمد خان	۱۰۰

استرآباد رستاق	احمد عليخان	۱۰۰
	نوروزخان	۴۰
سدن رستاق	رضا قليخان	۱۲۵
سوار	جعفر قليخان	۸۶
شاهکوه	آقا دادی	۷۷
انزان	محمد باقرخان	۱۴۰
ليوان	اسدالهخان	۹
بلوچ و حاجیلر	ميرزا بايوريک و محمد خان بيک .	

وضع نظام

علاوه بر اين تعداد ۸۰ نفر تسويچي هست و شهر استرآباد ۴ توپ چهار کيلوونيم دارد . هنگ فندرسک را اخيرا تشکيل داده اند و فقط ۱۵ روز قبل از اينکه من وارد استرآباد شوم رسیده بودند . زمانیکه من در استرآباد اقامت داشتم هنگ سمنان و دامغان در آنجا اقامت داشتند . افسران و سربازان همه کثيف و مندرس به نظرمی رسیدند و حقوق همگی چندین ماه به عقب افتاده بود . تعداد بسیاری از نظامیان کشاورزی می کردند . ويا در بازار تجارت مختصری داشتند و برای گرفتن امتياز مبلغی به سرهنگ خود می پرداختند . هنگامی که سربازان فندرسک وارد استرآباد شدند به هنگ سمنان اجازه داده شد که مراجعت کنند . اتفاقاً همان شب من در کنار دیوار شهر قدم می زدم و توانستم که قشون ایرانی را از نزدیک ببینم . حتی یک قراول نبود . در برجهای چند نفر سرباز خواب آلوده بود و با وجود این که ما اعدای آنها را از همراهان چندین بار با مشعل دور برجهای تاخت و تاز کردیم

هیچکس نگران نخورد و بیدار نشد و اگر می خواستیم به آسانی می توانستیم همه تفنگها را ببریم .

روز بعد به سوخی برای ایلخان تعریف کردم که سربازان ناچه حد مراقبت می کردند و به او تبریک گفتیم . خیلی طبیعی جواب داد که بیچاره ها بقدری غذایشان کم است که باید آنها را از اینکه در خواب عمیق بودند بخشید . در موارد اضطراری ایلجاری می کنند یعنی ایلات را به کمک می طلبند ولی چون ایلات مایل نیستند که خارج از وطن خود بجنگند اکثرا "تعداد زیادی از آنها فرار می کنند . چنانکه دوبار که ایلخان در قره کلامی جنگید گروه بسیاری گریختند .

پیشنهاد من این است که برای تربیت نظام مازندران و استرآباد عده ای افسر اروپائی مامور شوند تا از وضع آنها بازدید به عمل آورند و حقوق تفنگچی و سواره نظام را جمع آوری کنند و مرتب بپردازند . هر دو ماه برای مدت ده روز آنها را مشق و تعلیم دهند . بخصوص به آنها جنگ چریکی و ساختن استحکامات و سنگر بندی بیاموزند . بدون شک تا زمانی که حقوق را بدست خوانین محلی بدهند آنها بی آنها نخواهند زد دید . ضمنا "آنها از نحوه دفاع علیه مهاجمین کاملا" بی اطلاعند . از هیچ کشوری به این آسانی نمی توان دفاع کرد و به سازمان و تشکیلات و رفتار عادلانه می توان این ایالت را قفقاز دوم کرد .

ضرابخانه استرآباد

در ماه گذشته روزانه معادل ۳۰۰ تومان و ۱۰ شاهی سکه ضرب شده است . نقره را اکثرا " از ترکستان وارد می کنند و رئیس ضرابخانه تقریبا " ۵% استفاده می کند . در اینجا

سکه های یک تومانی و یک قرانی نمی سازند . رئیس فعلی ضرابخانه حاجی ملا محمد باقر است که سالیانه ۴۰۰ تومان به دولت می پردازد .

تجارت استرآباد

واردات - از کاشان ابریشم و مخمل ، چیت ازیزد پارچه های ابریشمی ونخی واکثرا " قندوشکر و شیرینی و میخک دارچین فلفل و دواهای مختلف دیگر . از اصفهان - اشیائی از جمله - کارد و قیچی ، خنجر ، شمشیر ، آینه .

از تهران - کالاهای اروپائی معادل با ۳۰۰۰ تومان در سال که شامل پارچه های نخی انگلیسی و ایرانی است . آجیل و کشمش از کردستان .

از همدان - ادویه جات ، حنا ، دوا ، نیل ، چرم .

از خراسان - بزک که نوعی پارچه پشمی است ، جبه کشمیر ، شال پارچه هایی از ابریشم قرمز و پارچه های ابریشم ونخ .

از بخارا - رنگ ، ترنجبین ، شیرخشت ، چیق ، عناب ، پوست ، ادویه جات ، پوستین ، چرم روسی ، پوتین ، اسب (اکثر این اسبان را اول ترکمانان می خرند و سپس به شهریان می فروشند) ، روغن از شیر گوسفند و گاو ، جبه از پارچه های ابریشمی راه راه و پارچه نخی ، ویشم شتر ، چیت روسی ، پارچه پشمی و گاه قرمز دانه .

از روسیه - گوگرد ، شال کشمیر ، پارچه نخی وزین ، اسباب خانه اغلب توسط ترکمانان و تجار خیوه دختران برده راه عنوان کمک می فروشند قیمت آنها در استرآباد ۳۰ الی ۶۰ تومان است و لسی

تعداد کمی از ایرانیها این بردگان را می‌خرند .

ازیموت - روغن‌کنجد ، باروت ، ریشه روناس ، جبه (از ابریشم و نخ) اسب ، لباس ، فرش ، خورجین ، شتر و اسب ، زین و برگ اسب که ترکمانها می‌سازند ، جبه ، برنج ، پوستان بخارا و خبوه و صابون . صادرات به خراسان ویزد - تعداد کمی اشیاء روسی ، زین و برگ اسب ، برنج .

صادرات به مازندران - صابون ، زین و برگ اسب و غیره
صادرات به خبوه و یموت - مقداری اشیاء ساخت اروپا بخصوص چیت قرمز ، دستمال ، پارچه ، چیت خاکستری و سفید ، ململ ، پارچه برای پیراهن .
صادرات به قزوین - سقز ، نیل ، حنا ، ادویهجات ، ودواجات ، ابریشم استرآباد .

صادرات به همدان - چرم ، جیوه ، تریاک ، سرب ، ابریشم ، عسل ، انار و پوست ، توتون ، قاشق‌های مازندرانی ، روی ، گوسفند ، برده‌هاییکه ترکمانان می‌گیرند و پول برای آزاد ساختن آنها پرداخته می‌شود .

تجار خبوه از یموت اکثر گوسفند و گاو و برده‌های ایرانی می‌خرند و اکثراً " اجناسی که در بالا ذکر شد می‌آورند و با یموت معامله میکنند ترکمانها کمتر اشیاء اروپائی می‌خرند .

من چندین بار با آقا محمد ظاهر درباره تجارت استرآباد صحبت کردم و فکر نمی‌کنم که تجارت با انگلیس برای آنها اهمیت زیاد داشته باشد . آقا محمد ظاهر می‌گفت که در بازار استرآباد معادل ده الی پانزده هزار تومان پارچه نخی و پشمی فروش خواهد رفت و در مورد صادرات نیز می‌گفت که فرق بین قیمت‌های تهران و استرآباد نقد ده درصد و نسیه بیست درصد است . قیمت حمل و نقل باید

از این مقدار کاسته شود . در این جا نیز مانند مازندران و گیلان اشیاء انگلیسی را به روسی ترجیح می‌دهند و جایگزین آنها خواهند کرد . کمپانی جدید اکنون نماینده‌ای در استرآباد دارد ولی اشیاء فلزی تنها کالائی است که با کالای انگلیسی ها رقابت می‌کند .

شهر استرآباد

شهر استرآباد مرتفع است و شکل نامرتبی دارد . اطراف آن خندق و دیواری کنگره‌دار از گل قرار دارد و برج‌های آن کاشیکاری شده‌است و به فاصله‌هایی از هم قرار دارند . محیط آن تقریباً ۵ کیلومتر است ولی احتیاج به تعمیر دارد و دارای سوراخ‌هایی است که اغلب ترکمانها در شب از آنجا می‌گذرند و وارد شهر می‌شوند . محوطه داخل هموار و وسیع است . عمارت خراب بسیار است . در قسمتی از این محوطه که از دزدان در امان است سبزی و گندم زراعت می‌کنند و خارج از استحکامات در نزدیکی عقب شهر تپه‌های کم ارتفاعی قرار دارند و بدون اینکه انسان متوجه شود از غرب شمال غربی به شرق شمال شرقی قوس می‌زنند و پوشیده از درختان کوچک و بوته‌های وحشی‌اند . در بالای آنها کوه‌های مرتفع و برهنه البرز دیده می‌شود که از همه طرف خندق خالی را احاطه کرده‌اند و از درختان کوتاهی پوشیده شده‌اند . این درختان را نمی‌برند چون راه فراری است در مقابل حمله ترکمانها .

از بالای دیوار شهر اراضی وسیع ترکمن صحرا دیده می‌شود و موقعیت ابه‌های مختلف توسط دودی که از آنها بلند می‌شود مشخص است . در روزهای آفتابی ، خلیج استرآباد در شمال غربی شمال و

جزیره آشوراده در شمال غربی بخوبی دیده می‌شود .

استراباد ۴ دروازه دارد:

اول دروازه شرقی یا بسطام .

دوم دروازه غربی یا مازندران .

سوم دروازه شمال یا سبزه مشهد .

چهارم دروازه جنوبی یا چهل دختران .

بنابر روایات در قدیم ترکمانان چهل دختر را از این دروازه

ربوده بودند . استراباد شهری قدیمی است و می‌گویند یک بار توسط

یزید ابن مهلب و بار دیگر در زمان حکومت میرزا محمد تقی خان

توسط ولی خان بیگلربیگی تعمیر شده است .

استراباد دارای ۳ محله است .

خانه ۱۳۵۰ باب

دکان ۳۹۵ باب

جمعیت ۵۴۸۰ تن

مسجد ۴۷

آب انبار ۱۴

حمام ۱۳

مدرسه ۷

امامزاده ۱۲

کاروانسرا که همه بدبودند ۳

داخل استراباد بسیار ویرانه است . قصر زیبائی که آغا محمد خان

ساخته بود اکنون منزل ایلخان است ولی مخروبه است و باغ بسیار

زیبای آن به بیابان تبدیل شده - حوض دلفریبش اینک جایگاه

قورباغه‌ها است . راه آن از میان آثار قدیمی می‌گذرد . در قسمت

شرقی آن قلعه توپخانه قرار دارد . این قلعه قدیمی قاچارها است ولی

تاریخچه آنرا نتوانستم بیابم . منزلی را که در آن اقامت داشتیم

محمد ولی خان از صاحب قدیمش خریده بود . با آنکه قیمت آن ۳۰۰۰

تومان تخمین زده می‌شد به مبلغ ۲۰۰ تومان خریداری کرده بود .

دلیل آن کمیودیول در استراباد و نبودن خریدار و قدرت محمدولی

خان بوده است . نهرهای آب از خیابانهای استراباد می‌گذرد و آب

آلوده و کتیف برای شرب مردم در شهر جاری است . چاپارخانه

استراباد در نزدیکی منزل من قرار داشت ولی اسب نداشت و در

عوض ایلخان از آن بعنوان طویله استفاده می‌کرد .

ممکن بود که همه‌کار من در استراباد در دو هفته تمام بشود

و میل داشتم که یا به بجنورد بروم و آن منطقه را بررسی کنم و یا

به تهران رفته گزارش مفصل خود را در آنجا به کمک پنج تن نویسنده

اروپائی به اتمام برسانم تا دولت علیاحضرت زودتر این گزارش را

دریافت کند بخصوص که می‌بایست سه نسخه از این گزارش تهیه کنم

و کسی هم برای کمک نبود و کاغذهایم تمام شده بود . ولی آقای دوربا

به من اجازه ندادند به تهران بروم و کاغذ هم برایم نفرستادند .

بنابر این مجبور شدم منتظر رسیدن کشتی شوم .

وقتی به منزل رسیدم جوانی به نام همسحر را که پسر ناچر

پارسی است و در تهران مستقر است دعوت کردم به اردوی نایبستانی

ما در گیلان بیاید و این گزارش را بنویسد . پدرش آقای سمجی سبجا

ارباباز تهران کاغذ تهیه کرد . آقای سمجی سبجا که نام او را قبلاً

ذکر کردم چند سال است در ایران اقامت دارد و از طرف پارسبان

بمبئی فرستاده شده است تا سعی کند وضع هم مذهبان خود را که

توسط مسلمانان تحت فشار قرار دارند بهبود بخشد . تصور مراجعت

راهی که آمده بودم غیر ممکن بود . چون نه تنها باعث خرج اضافه

و بیهوده می‌شد بلکه می‌بایست از منطقه تبخیز و بیشتر از ۲۰۰

رودخانه که در اثر آب شدن برفها طغیان کرده بودند بگذرم .

بازارچه استرآباد

ظاهر بازارچه استرآباد محقر است ولی خواربار نسبتاً فراوان و از گیلان ارزانتر است باید اضافه کنم که قیمتها در گیلان از تهران گرانترند . قیمت بعضی اجناس در استرآباد از این قرار است .

تومان	قران	دینار
—	۱	۱۲
نان (من استرآباد ۲ من و ۱۰ سیرتیریز	—	—
برنج (من استرآباد)	۱	—
کره (من استرآباد)	۸	—
روغن "	۹	—
مرغ و مرغابی یک عدد	—	۱۰
گوسفند یک عدد	۳	—
تخم مرغ ۵ عدد	—	۳
پنیر (من استرآباد)	۴	—
ماست (من استرآباد)	—	۱۶
شیر (من استرآباد)	—	۱۶
شمع	۵	۱۰
نفت	۶	۱۰
نمک	—	۸
ذغال (هر بار)	۱	—
چوب (هر بار)	—	۱۰
گندم (هر من استرآباد)	—	۱۶

جو	—	—	۱۵
پیاز	—	—	۱۶
شکر یزد	—	۴	—
چای هر پاند	—	۴	—

جمعیت استرآباد از لحاظ نژادی مخلوط است و مردم در عقاید مذهبی خود بسیار متعصباند . تغییر حاکم برای ملارضا اشکالی به وجود نمی آورد و مردم به کوچکترین اشاره وی دکانها را می بندند و یاغی می شوند . خانواده سلطنتی قاجار سهالی چهار صد خانه در استرآباد و حوالی آن شهر دارند . این قوم اکنون پخش شده اند و بسیار منفور می باشند و مردم معمولی بدون ترس آنان را بنی امیه می نامند و آنها را به خاندانی که نزد همه شیعه مذهبیان منفورند منسوب می کنند و داستانی تعریف می کنند که چگونه شمشیری را که سر حضرت امام حسین (ع) را با آن بریدند نزد جان محمدخان مرحوم یکی از اقوام شاه است . می گویند که آنها سعی کرده اند که از شر این اسلحه خلاص بشوند و حتی آنرا در آب انداخته اند و یا خرد کرده و ذوب کرده اند ولی هربار نزد آنان برگشته و در خانه آنها باقی است و یادگار فجایع اجداد آنهاست . البته این داستان صحت ندارد ولی دشمنی مردم را علیه خاندان سلطنتی نشان می دهد .

من اجباراً "بیشتر از مدتی که میل داشتم در استرآباد متوقف شدم ولی چون سفر کوتاه به منطقه ترکمانان برای تهیه یک گزارش مفید کافی نیست بنا بر این تصمیم گرفتم که از دولت علیا حضرت اجازه بخواهم سال آتی به دو سه ماهی را صرف مطالعه این اقوام وحشی کنم ، به شرط اینکه مقداری اسلحه ارزان و پول همراه داشته باشم تا میان آنها تقسیم کنم . بدون اینگونه هدایا امکان دارد که

آنها بسیار بد پذیرائی کنند .

نقشه من این نیست که مانند آقای مورکرافت* با همراهان بسیار و جاه و جلال که ترکمانان را حریص می کند به آنجا برویم فقط میل دارم که دولت مرا تحقیر نکنند . روسها در اینموارد همیشه سعی دارند که ثروتمند جلوه کنند .

بهار نزدیک است و گنجشکها در زیر سقف منزل من شروع به ساختن لانه کرده اند . برگها سبز می شوند و دیوارها از بیچک و یا گلپای قشنگ آذین می گیرد و من چون کار دیگری در اینجا نداشتم و احساس تنهایی می کردم با خوشحالی خیر رسیدن کشتی روسها را شنیدم . بار دیگر برای خدا حافظی به دیدن ایلیخان رفتم اوتب کرده بود و مانند همه ایرانیان که دچار بیماری مالاریا هستند حاضر نبود گنه گنه بخورد و با وجود اصرار آقای گوسو خود را به دست حکیم محلی سپرده بود .

خروج از استرآباد

روز بیست و دوم آوریسل سواره از استرآباد خارج شدم از وقت آمدن من منظره صحرا تغییر کرده بود و همه جا سبز شده بود . راه خشک بود و از چاله پل و خشکروود بار (که قبلا " آب داشت) گذشتیم . در سمت راست و چپ جنگل انبوه با درختان کوتاهی قرار داشت . گاه از دشت سبزی می گذشتیم که گوسفندان در آنجا به چرا مشغول بودند . سگهایی که این گلهها را نگهداری می کنند

* Moorcraft

دنبال ما راه می افتند و باعث زمین خوردن یکی از همراهان که سوار کار خوبی نبود شدند . منظره بسیار زیبا بود . در طرف راست ، ترکمن صحرا که بسیار سرسبز بود به چشم می خورد و در سمت چپ کوههای کم ارتفاعی بودند که در عقب آنها کوههای مرتفع البرز دیده می شدند . گاه دریا را می دیدم و سعی داشتم که قبل از غروب به آن برسم . بالاخره اسب خود را که نمونه بسیار خوب اسبان چاروادار بود مهمیز زدم و به سوی دریا تاخت کردم و همراهان را عقب سر گذاشتم .

به طرف کفش گیری که در سمت چپ قرار داشت نرفتیم و از محلی که چند درخت چنار داشت مسیر خود را تغییر داده از نسه یاده جویبار کوچک عبور کردیم و به محلی رسیدیم که جاده به کفش گیری و امامزاده روشن آباد منتهی می شد . فاصله تا استرآباد دو فرسنگ بود . از دره عمیقی که قبلا " نام بردم یعنی سیاه رود گذشتیم . ترکمانها از این دره بعنوان راهی برای دزدیهای خود استفاده میکنند . بعدا " به سمت راست پیچیده از جاده کوچکی که اطراف آنرا درختان کهن گرفته بودند عبور کردیم و به کردم حله رسیدیم . در آنجا من اسبم را عوض کردم . این یکی نیز خوشبختانه تیز رو و چابک بود و مابدون توقف به کنار دریا و بندرگز رسیدیم . در آن جا با آقای سیدرف که تنها نماینده قوای بحریه روس بود آشنا شدم . رئیس بحریه در آشورآده در حال جشن گرفتن عید پاک بود .

آن شب در کشتی وی "گاما" خوابیدم و روز بعد آقای لیچارف مرا به کشتی " ولگا " سوار کرد .

در آشورآده با همان پذیرائی گرم و مهمان نوازی که در سفر اول از من به عمل آورده بودند روبرو شدم . این بار شاهد مراسم مذهبی روسها نیز بودم ، همه مردها همدیگر را می بوسیدند و روز

بعد هم سعی داشتند که نتیجه شام مفصل شب قبل را خنثی کنند .
روز بیست و سوم بعد از صرف ناشائی ، آقای لیچارف مرا
صدا زد تا دود کشتی " لنکران " را که می‌بایست مرا به انزلی ببرد
نشانم دهد . آنروز عصر کشتی "لنکران" و کاپیتان آنرا که مرد فربه
و خوشروئی بود به من معرفی کردند . آقای لیچارف گفت او حتی
سنگ را هم هضم می‌کند .

روز بیست و چهارم در آشوراده بودم و در کشتی " ولگا "
خوابیدم . همه کشتیها را با درفش آراسته بودند و بیرق سه رنگ
روسی با خطوط افقی قرمز، سفید، آبی همه جا به چشم می‌خورد . قوای
بحریه آشوراده با آمدن کشتی بخار با قدرت پنج اسب تقویت شده
بود ولی تعداد کشتیهای تجاری ۹ فروند بودند .

عزیمت به رشت

شب بیست و پنجم آوریل آقای گوسو مرا تا داخل "لنکران"
همراهی کرد . با اودست دادم و با کمال تأسف از او جدا شدم . روز
بعد از ساحل مازندران گذشتیم . من امید داشتم که مناطقی را که
با زحمت چندین هفته‌ام میان گل و ماسه‌های آن گذشته بودم ببینم
ولی امید من برآورده نشد چون مه غلیظی همه جا را گرفته بود .
روز بیست و هفتم سامان کوهو قسمتی از ساحل باشنهای زردرنگ
و قسمتی از جنگل که تا قزوین و انزلی ادامه دارد دیده می‌شدد .
ساعت چهار بعد از ظهر در انزلی پیاده شدیم .

در اینجا گزارش این سفر خود را تمام می‌کنم . از نارسائی‌های
بیان پوزش می‌خواهم . در اثنای سفر امید داشتم که گزارش بهتری

تهیه و عرض‌کنم ولی بعداً فکر کردم که بهتر است آنچه‌را که به‌نظم
رسیده بدون تغییری بنویسم و اکنون آنچه را که مشاهده کسردام
بدون تغییر ارائه می‌دهم .

مختصری از گزارش سابق من

آب‌وهوای گیلان شاید یکی از متغیرترین آب و هواها در دنیا
باشد مخصوصاً " در تابستان ، بطوری که در شب غیرممکن است هوای
روز بعد را پیش‌بینی کرد . بنظر من بستگی به موقعیت این منطقه دارد زیرا
ساحل باریکی است پوشیده از جنگل و محدود به کوههایی با ارتفاع متفاوت ،
بعضی بسیار مرتفع اند ولی کوهها نزدیک زمینهای پست گیلان اغلب زیاد
بلند نیستند .

در بهار و تابستان و اوایل پائیز ، گرما و بخار آب ایجادرطوبت
فوق‌العاده میکند . نزدیکی دریا و وجود رودخانه‌های متعدد و آبهای
راکد دائماً " یک نوع جزر و مد ایجاد میکند و حرارت روزانه نیز
مانند مناطق حاره متغیر است .

سردترین ماه ، ژانویه و گرمترین اوت است . اغلب وقتی حرارت
در شب کم میشود علامت خوبی هوای روز بعد است .

حرارت متوسط سالیانه در شب ۱۵ درجه رومور* است پائین‌ترین
درجه از $\frac{1}{4}$ ۴ رومور کمتر نیست و بالاترین ۳۰ درجه رومور است .
اکثراً " باد از طریق شمال غربی و شمال می‌وزد و کمتر از شرق می‌وزد .

* ROOMOUR — رومور میزان حرارت است ، درجه صفر آن
معادل با یخبندان است و ۸۰ درجه جوش آمدن آب است .

نوعی باد خشک و گرم ناخوش آیند در کرانه‌های خزر و بخصوص در رشت از آخر اکتبر تا اوایل ژوئن می‌وزد .

رطوبت گیلان بسیار زیاد است و اگر دستگاههای مخصوص داشتم میتوانستم دقیقاً "مقدار آنرا بسنجم ولی در غیراین صورت می‌توانم بنویسم که دو سوم شبها شبنم می‌زند . در گیلان بارندگی بسیار است و بطورکلی یک سوم روزها در طی سال بارانی‌اند . برف بطورکلی خیلی به ندرت می‌بارد بعضی زمستانها فقط یکی دو بار برف می‌بارد . بارش تگرگ خیلی کم و کوتاه مدت است . میسران باران و برف در طی سال بین ۲۰ الی ۲۵ سانتیمتر است ، این البته بدون در نظر گرفتن میزان شبنم خیلی زیادی است که به آن اشاره شد .

بیشتر بارندگی در ماههای سپتامبر است تا ژانویه . خشک‌ترین ماهها ژوئن و آوریل است .

در شب غالباً "مه خیلی زیاد است بخصوص در پائیز . رنگین کمان کم دیده میشود و این برای یک منطقه بارانی تعجب‌آور است . طوفان زیاد می‌شود ولی دوام ندارد . گاه زلزله می‌شود ولی خیلی شدید نیست . هوا اکثراً "ابری است ولی چون هوا سنج نداشتم وزن جو را نمی‌توانم بنویسم .

از این گزارش مختصر معلوم می‌شود که آب و هوای گیلان زیاد سالم نیست .

بنابراین بدون بررسی دقیق علل تب ، کافی است که به رطوبت و هوای متغیر و وسعت جنگلها و مزارع با تلالی و برنج و آبهای راکد اشاره شود که باعث تب است . امکان بروز تب در طول سال هست ولی بخصوص در ژوئیه و اوت و سپتامبر و اوایل فوریه و مارس شیوع پیدا می‌کند . گاه این مرض مهلک است و ولی در مقابل مقدار زیاد گنه گنه

نتیجه مثبت حاصل می‌شود .

بغیر از تب امراض دیگر گیلان روماتیسم ، امراض کبد و طحال هستند که در اثر تب بوجود می‌آیند . دیگر امراض رایج میتوان فتق ، آسم و فلج و امراض چشم و سفلیس و امراض مجاری ادرار و پوست را نام برد . همه نوع کرم هم وجود دارد . سل ، سرطان ، سکنه قلبی ، سرما خوردگی ، نفروز و تیفوس کم هستند ، در تابستان اسهال زیاد دیده میشود . سی سال پیش شیوع وبا گیلان را ویران کرد . دوبار دیگر نیز پیدا شد . آخرین شیوع آن در سال ۱۸۵۶ بود ولی این دوبار دامنه آن وسیع نشد . آبله بسیار است و بخاطر احمق مردم و تعصبات آنها که حاضر به مایه کوبی نیستند اغلب مهلک است . اگر مزارع برنج را خوب زه‌کشی کنند و آبهای راکد را بخشکانند و راه کناره را وسط جنگل بسازند آب و هوای این منطقه بهتر خواهد شد ولی متأسفانه دولت ایران اعتقاد به چنین اصلاحاتی ندارد و برعکس معتقد است که نگهداری شرایط فعلی از حمله روسها جلوگیری خواهد کرد . البته این فقط یک اعتقاد است . هر چند که جنگلها و ورودهای صعب العبور برای حرکت یک ارتش مجهز مسئله‌ای خواهد بود ولی روسها در انزلی ، رشت ، سفیدرود ، بار فروش ، و ساری از طریق دریای می‌توانند قوا پیاده کنند و سپس منتظر قوای ارتش اصلی از طریق آذربایجان شوند ، مانند پاسکویچ* و آنگاه از چندین نقطه به تهران حمله کنند .

آب و هوای ایالت مازندران ، گیلان و استرآباد یعنی سرزمینهای پست (چون بیلاقات یا مناطق تابستانی در کوهستانها قرار دارند و همه خوش آب و هوا هستند) بسیار ناسالم و به خاطر موقعیت شان تب

* PASCKOVICH پاسکویچ سردار روسی که در زمان فتحعلیشاه در ۱۲۴۳ ه . ق ایران را شکست داد .

خیزاند .

درمازندران و استراباد بخصوص غذانا سالم است و مردم ورزش نمیکند و برنج، ماهی، خربزه، انجیر، هلو، و غیره می‌خورند . آنها معمولاً " راکد و ناسالم است . اغلب نه نفر از بین هر ده نفر تریاک می‌کشند . علاوه بر این نبودن طبیب متخصص و تعصبات مذهبی مانع میشود که مردم از مداوا به سبک اروپائی استفاده کنند حتی اگر مجانی باشد . در نقاط مختلف وضع بهداشت متفاوت است یک گزارش کامل این تفاوت‌ها را بخوبی نشان خواهد داد .

مناطق بسیار ناسالم : لنگرود ، کوجصفهان ، رشت ، آستارا ، چلندر، فرح‌آباد ، مشهدسر، بارفروش، گز و جزیره آشوراده میباشند . مناطق سالم: انزلی، ترکمن صحرا ، استراباد ، سفید رود ، لاهیجان و ساری هستند . آب و هوای ساری ، لاهیجان و استراباد سالم‌تر است به علت اینکه مرتفع‌اند و زمینهای بین آنها و دریا از جنگل پوشیده است و باد بیشتری وزد . سفید رود ، انزلی و ترکمن صحرا پست هستند ولی در آنجا بادهای خنک می‌وزد و خاک آن ماسدای است . آب‌ساری عالی است ، استراباد فقط یک کانال دارد که بیشتر شبیه به جوی آب کثیفی است .

اگر آب بهتری داشت مثل ساری محل سالمی می‌شد . در ساری و استراباد مصرف ماهی از سایر نقاط بخصوص گیلان کمتر است .

گزارش درباره ماهیگیری خزر

این اطلاعات را آقای گلی کف رئیس سابق شرکت روسی بمن

داده است :

ماهی شور	خاویار
ساری ده‌کشتی در سال ۲۰/۰۰۰ پود	۶/۰۰۰ پود
استراباد ۴ کشتی در سال ۱۵/۰۰۰ پود	۱۰۰ پود
گزو آشوراده ۶ کشتی در سال ۲۰/۰۰۰ پود	۲۵۰ پود
روسیه ۲۵۰/۰۰۰ پود	۴۵/۰۰۰ پود

نوع عالی خاویار ۱۰/۰۰۰ ماهی در روز صید میکنند .

در رودخانه‌های اطراف با ۱۵۰ کشتی ۵۰۰/۰۰۰ پود ماهی شور، ۵۰/۰۰۰ پود خاویار در اورال ۵۰/۰۰۰ پود ماهی شور ۵/۰۰۰ پود خاویار، سگ آبی در همه نقاط خزر دیده می‌شود بخصوص در سواحل شمال شرقی و شرق از حدود انزلی تا اورال ، آنها را در زمستان شکار میکنند . صیادان از طرف دریا به سگهای آبی نزدیک شده وقتی خوابیده‌اند به آنها حمله میکنند بطوری که نتوانند فرار کنند و با چماق روی سرشان می‌زنند . یک ضربه ملایم آنها را می‌کشد . سالی ۱۰۰/۰۰۰ سگ ماهی شکار میشود . صیادان از ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کنند . تعداد ماهیگیران روسی در دریای خزر ۱/۰۰۰ نفر است . ایرانیان مجبورند که برای تهیه خاویار از روسها کمک بگیرند این کمک بسیار گران است ولی ناچارند چون خودشان نمی‌توانند این کار را انجام دهند و احتیاج به روسها دارند . ضمناً باید گفت که روسها تنها مشتریان خاویار می‌باشند .

قیمت خاویار در سال ۱۸۵۹ در استراخان هر پود بین ۱۱ الی ۱۲ روبل نقره است . هر پود مطابق است با ۴۰ پوند روسی (۳۶ پاند انگلیسی) .

ماهی دریای خزر اکثراً " نوع استروژن است ماهی کول ، ماهی آزاد و سفید بسیار زیاد است مقدار ماهی سفید تعجب آور می‌باشد و

این شاه ماهی بحر خزر طعمی بسیار عالی دارد .

گزارش درباره ترکمانان قره قلعه

عده‌ای کولکان ویموت که سی سال پیش به خان‌کیوک پناهنده شده بودند بواسطه فشار ازبکها از آن منطقه کوچ کرده از ایلخان درخواست کردند که تحت حمایت شاه باشند ودر عوض آن مالیات بپردازند . ایلخان اکثر نمایندگان آنها را شخصا " می‌شناخت و زمانی که پدرش نجفقلی خان حیات داشت دربجنوردآن رادیده بود . با وساطت او به این افراد اجازه داده شد که در قره قلعه یا قلعه سیاه مستقر شوند . این قلعه در یک منزلی اترک واقع شده . ترکمانان در آن محل مشغول به زراعت شدند و قلعه‌ای بنا کردند . قبل از اینکه محصولشان آماده درو شود از تهران دستور به ایلخان رسید که آنها را جابجا نماید . این توطئه صدراعظم قبلی بود تا ایلخان را گرفتار نماید ولی این کرد سرکش حق میرزا آقا خان راکف دستش گذاشت . او به ترکمانان دستور داد که قره قلعه را ترک کنند . آنها مهلت خواستند تا محصولشان را درو کنند . ایلخان ظاهرا " بدستور دولت خود به آنها حمله کرد ولی طوری این کار را انجام داد که قوای شاه شکست خورد . در حمله دوم قلعه را خراب کرد ولی به ترکمانان آسیبی نرساند فقط یک پیرزن وشوهرش کشته شدند . سپس با ترکمانان از در صلح درآمد ، این حقه بازی بعلت این بود که ایلخان مایل نبود از صدراعظم فرمانبرداری نماید و ضمنا " نمی‌خواست که از فرمان وی علنا " سرپیچی نماید .

گزارش کوتاهی درباره حمله

جعفر قلیخان ایلخان حاکم استرآباد به ترکمانان

در مارس ۱۸۵۹ با شروع حکومت خود در استرآباد جعفر - قلی خان بطور غیر مترقبه به ترکمانان حمله کرد و عده زیادی را به اسارت گرفت که همگی را اکنون پس داده است . در بین آنها تعداد بسیاری زن بود که بخوبی با آنها رفتار کردند و آنها را به مردم با شرافت و محترم استرآباد سپردند بطوری که بنا به گفته خود ترکمانان همان طور که رفته بودند همان طور برگشتند . ایلخان این افراد را همراه خود برد :

- ۱ - نظام مرتب - صارم الدوله ، هنگ همدان ۱۲۰۰ نفر .
- ۲ - صارم الدوله میرزا علی نقی خان ، هنگ فندرسک ۷۳۰ نفر با تقریبا " دو هزار و پنجاه نفر پیاده و سواره از استرآباد . بقیه قوا از این قرار بود :

رضا قلی خان افشار	۴۰۰ نفر
محمد قلی خان شاهسون	۲۰۰ نفر
چمخالچی فتح اله خان کرمانی	۲۰۰ نفر
سواره و پیاده از بجنورد	۱۰۰۰ نفر

قشون را در استرآباد مجهز کردند و به سوی قره قلعه عازم شدند ولی در بین راه زیاد معطل شدند و سپس سه بار به ترکمانان حمله کردند . بار سوم ترکمانان یک توپ از حیدرقلی خان برادر ایلخان گرفتند . ترکمانان تقریبا " ۱۵/۰۰۰ نفر سواره و پیاده بودند ، افراد کولکان ، یموت و تکه این بار متحد شده بودند .

رئیس قره قلعه با تویی که گرفته بود به ایرانیان جواب می داد و ۱۵ الی ۲۰ نفر از قوای دولتی کشته شد سپس ایلخان به چند دلیل عقب نشینی کرد . خصوصا " نداشتن آذوقه باعث این عقب نشینی شد و دلیل اتمام آذوقه معطلی بیش از حد در طول راه بود . ایلخان برای ۴۰ روز آذوقه همراه داشت ولی آنرا در ۱۲ روز اول که از استراباد حرکت کردند تمام کردند . مدت سه روز که عقب نشینی میکرد ترکمانان از عقب حمله می کردند و تقریبا " ۳۰۰ نفر راکشند . بعضی در بین راه از سرما و برف به جا ماندند . او بالاخره در رجب ۱۲۷۴ قبل از عید نوروز به استراباد رسید .

باردوم از استراباد به محمودآباد و سپس از آنجا به آق قلعه یا قره قلعه رفت . این عملیات ۷۰ روز بطول انجامید ولی طول راه فقط سه فرسنگ بود .

قوای منظم همراه وی از این قرار بود :

هنگ صارم الدوله	۱۲۰۰ تن
قوای منظم سمان	۳۰۰ تن
قوای منظم دامغان	۸۰۰ تن
پاشاخان	۸۰۰ تن
قوای فندرسک	۷۱۳ تن

سواره و پیاده بجنورد تحت حکمفرمائی محمدرحیم خان ۱۰۰۰ تن بودند .

قوای غیر منظم از استراباد از این قرار بود :

از ایلات	۳۰۰۰ تن
سواره مازندران	۱۰۰۰ تن
تفنگچی از هزار حریب	۶۰۰ تن

۶ عدد توپ و ۳۰۰ راس اسب و قاطر برای حمل وسایل جنگی همراه

داشتند .

این قوا در طی ۱۵ منزل به قره قلعه رسید در این مدت ترکمانان به تپه های اطراف پناهنده شده بودند .

ایلخان قلعه را خراب کرد و در ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۷۵ به استراباد مراجعت کرد . بعد از مراجعت وی ترکمانان به خانه های مخروبه خود برگشتند و از نو به کشت و کار مشغول شدند . آنها پنبه ، جو ، ارزن ، گندم ، برنج و خربزه می کارند .

در حمله اول ترکمانان از موقعیت استفاده کرده ۶۳ دهکده را آتش زده ، غارت کردند و قبل از مراجعت ایلخان سیصد نفر را هم اسیر کردند .

گزارشی در باره تحت الحمایگی

مسئله تحت الحمایگی بسیار حساس است و بخاطر سیاست دولت علیاحضرت با احتیاط به آن اشاره می کنم .

هر روز بیشتر متوجه میشوم که نظام اروپائی را نباید در اینجا بکار بست و باید از روسها در این مورد سرمشق گرفت . بنا براین وظیفه خود میدانم که در این باره عقیده خودم را بنویسم و فکر می کنم آقای آبت با من هم عقیده باشد که وضع فعلی به ضرر ما است . قبل از اینکه تهران را ترک کنم جناب آقای ماری * سفیر انگلیس در ایران به من گفت که باید یک تاجر سویسی بنام مستر دینر ** را که ساکن رشت است رسماً " تحت حمایت خود بگیریم . آقای

* MARI

** DINER

دینر نماینده شرکت دینرها نبارت و شرکا * و آقای هانبارت که ساکن تبریز است تحت حمایت قنصلگری انگلیس است . در مدت دو ماه و نیم اقامت خود در رشت ، قبل از سفر به استرآباد ، من سعی خودم را در حمایت از منافع آقای دینر نمودم هر چند که او راضی نبود . در واقع هیچگونه حق قانونی نداشتیم و فقط می توانستم دوستانه مسائل را با مأمورین دولت در میان بگذارم و امکان داشت که آنها از من حرف شنوی نکنند .

آقای دینر مایل بود که من از او و همکارانش رسماً "حمایت نمایم ولی با تعجب متوجه شدم که آقای بارن پیسون ** که با این شرکت همکاری داشت قبلاً " به قنصل روسی در رشت نیز سفارش این شخص را نموده بود .

ضمناً " قبل از حرکت از رشت نامه ای درباره آقای سیلوستر *** که فرانسوی است و قصد تجارت دارد و از من تقاضای حمایت کرده بود به تهران نوشتم و از آقای دریا کسب تکلیف کردم . جواب وی در طی مسافرت به دست من رسید . آقای دریا نوشته بود که همکار وی آقای پیسون یا پیسون از قنصل روس تقاضای حمایت این شخص و آقای دینر را نموده و من نباید دیگر از آقای دینر حمایت نمایم .

البته خیلی باعث تعجبم شد چسبون نمی فهمیدم چرا آقای ماری آن طور دستور داد و اکنون جانشین وی اینگونه نوشته بود و چرا باید یکنفر از شرکا در تبریز تحت حمایت ما باشد و یکی در رشت تحت حمایت روسها . در نتیجه سخت ناراحت شدم چون

* Dinner

** Pichon

*** Sylvestre

این کار برای قنصلگری مضر است . آقای دینر اکنون می گوید که حمایت انگلیسها بی ارزش است و ایرانیان فکر می کنند که چون من قادر نبودم از او حمایت نمایم او ما را ترک نموده . بخصوص چنین گمان میکنند که روسها هر کاری که مایل باشند می توانند انجام دهند . در واقع این فکر صحیح است . خدمه روسها ۷۱ نفراند که نام آنها را جداگانه در صورتی به آقای دُر یا نوشتم . دهاتی که متعلق به اتباع روس است مانند خاک مقدس است و نمایندگان دولت ایران جرأت دخالت در امور ساکنین آن دهات را ندارند . چند روز پیش دولت دستور داد که به آقای دینر در تهیه تخم کرم - ابریشم کمک کنند . روسها از دهات خود افراد بسیاری آوردند و حاکم را تهدید کردند که به کار اشخاصی که تحت الحمایه روسها هستند دخالت نکنند .

برای مقابله با نفوذ روسها هفت ماه پیش به آقای دُر یا نوشتم و کسب اجازه کردم که عده ای تاجر ترک را که تقاضا کرده بودند رسماً " تحت حمایت دولت خود قرار دهم . جواب ایشان این بود که فقط از یک نفر از آنها بنام آقای یحیی حمایت کنم . وقتی من در ۲۷ آوریل به رشت وارد شدم شنیدم که آقا یحیی مرتکب قتلی شده و تحصن اختیار کرده ، برادرش موسی هم در حبس بود . این کار برغم سفارشی بود که به عمیدالملک کرده بودم که یحیی تحت الحمایه انگلیس است .

بعد از بررسی دقیق متوجه شدم که هیچ دلیلی برای اثبات گناه یحیی وجود ندارد و او تنها گناهش این بود که برادرش را از جنگ یک مأمور دولت ایران بنام محمد جعفر بیگ نجات داده بود . این شخص را وزیر خارجه فرستاده بود که به یحیی کمک کند قروض وی را در رشت جمع آوری نماید ، ولی این شخص پس از جمع آوری

پول حساب را پس نمی‌داد و در جواب سئوالات و اعتراض یحیی او را شدیداً کتک زده بود. در این بین شخصی از اطرافیان محمد - جعفر زخمی شده روز بعد فوت کرده بود، ولی هر چه بررسی شد مسئولیت آقا یحیی ثابت نشد. البته من سعی خودم را نمودم ولی عمیدالملک و وقایع نگار به آقای یحیی اجازه ندادند به دیدن من آید تا در این باره پرس و جو کنم.

اگر من قنصل روس بودم تردید نمی‌کردم که فراشهای خود را فرستاده برغم عمیدالملک یحیی را به منزل خود بیاورم ولی من مایل نبودم باعث دردسر شوم، بنابراین دخالتی نکردم. بطور خصوصی شنیدم که حاکم مبلغی از آقا یحیی خواسته بود تا او را آزاد نماید. من راجع به این موضوع مفصلاً "به آقای دُر یا گزارشی نوشتم ایشان ۱۴ مه جوابی نوشت که موضوع را با وزیرمختار ترکیه توفیق افندی در میان گذاشته و به او پیام داده که در مقابل ۱۵۰ تومان وی را آزاد خواهند کرد و او که از هرگونه کمک من ناامید شده است این مبلغ را پرداخته است. مدت دو ماه با وجود اینکه مرتب در این باره به آقای دُر یا نامه نوشتم جوابی دریافت نکردم. اکنون سه هفته است که ایشان در اردوی شاه در سلطانیه اقامت دارند و من به خرج خودم دو بار نزد وی پیغام فرستادم، من فقط اجازه ایشان را می‌خواهم چون توفیق بیک موافقت خودشان را ابراز داشتند. برای جمع آوری اطلاعات اتکای من به تجار رشت است و اگر حمایت این عثمانی‌ها را از من بگیرند نمی‌دانم چه خواهم کرد. نمایندگان شرکت رالی حاضرند که به ما کمک کنند ولی هرگونه درخواست من در این باره بدون جواب مانده بنابراین آنها بیشتر به روسها متکی هستند چون روسها حاضرند که از آنها کاملاً حمایت کنند.

لیست اتباع روس در گیلان

آقای میرتقی صاحب یک ده در لاهیجان است. او دهکده دیگری نیز به نام خورشید و نصف یک ده دیگر بنام لیا دارد و ۱۵ دکان در لاهیجان متعلق به اوست. آقا میرتقی از خانواده - ایست که بعضی تبعه روس هستند و بعضی دیگر تبعه ایران.

آقا میر باقر شیروانی صاحب قسمتی از ده میان ده و ویسکار است و یک سوم حاجی تید نیز متعلق به وی است. اینها را از طریق ازدواج با یک زن گیلانی بدست آورده.

محمدحسن پسر حاجی حسین شیروانی یک ده به نام نوسیول دارد.

آقا مهدی و حاجی عباسی سه ده دارند، جونگار، لوجه، گوراب و ملاسرا.

بطور کلی قنصل روس ۱۶ ده تحت اختیار دارد. در رشت کمپانی روس چندین خانه خریده است. این افراد در رشت خانه دارند.

آقا میرتقی، آقا میر باقر، آقا حسین، آقا مهدی، حاجی میر آقا مالیانی، محمد حسین، حاج حسین کنکرائی، میرزا سید مالیانی.

در لنگرود، آقا کریم شیروانی و جواد خان.

در انزلی حاجی محمد حسین، حاجی عبدالحسین و حاجی صالح (این صورت کامل نیست).

تعداد اتباع روس مسلمان در رشت ۳۳ نفر و روس وارمنی ۱۷ نفر که رویهم ۵۰ نفر می‌شوند آنها در فصل ابریشم مرتب در حرکت می‌باشند.

این صورت کامل نیست ولی نفوذ روسها را نشان میدهد
 ضمناً "باید خاطر نشان نمایم که هرکدام از این افراد خدمه دارند
 که آنها نیز از حمایت روس برخوردارند .

گزارش درباره شرکت جدید روس

توسط میرزا محمد رشتی (این شخص در استخدام روسها بود
 ولی پس از اینکه برادرش میرزا ابراهیم به استخدام من درآمد او
 را مرخص کردند) .

مردم گیلان از طرز کار کمپانی قدیم بسیار راضی بودند ولی
 اعضای شرکت جدید اطلاع درستی از مسائل تجارتي ندارند و به
 زبان و آداب و رسوم ایران ناآشنا هستند و با رفتار خود مردم را
 میرنجانند .

در سال ۱۸۵۹ برای بار اول آمدند و شایع کردند که اجناس
 خود را به قیمت نازل خواهند فروخت که حتی از بازارماکاریف هم
 ارزانتر خواهد بود .

بنابراین تجار ایرانی که اکثر آنجا خرید میکنند ، چیز
 زیادی نخریدند ولی در مراجعت به گیلان متوجه شدند که رفتار
 شرکت جدید باقول و قرارهایشان متفاوت بود .

قیمت اجناس رشت تا این تاریخ (ژوئن ۱۸۵۹) فقط ۶۷۵۰
 تومان است و در واقع ۲۰٪ از قیمت بازار کران تراست .

مهمترین جنسی که تا به حال از آنها خریداری شده ۳۰۰۰

بود آهن است از قرار هر پود شش قران که مشهدی عباس تاجر
 رشتی خریده بقیه آهن را که همراه آورده بودند تقریباً " ۳۰۰۰ پود
 بود که در بازار رشت کم کم فروختند .

آنها ۲۰۰ پود فولاد خریدند و ۱۰۰ پود آنرا در انزلی
 فروختند بقیه آن در رشت مانده .

زاج سیاه و کبود ۵ پود

چندین نوع قلیان به تعداد ۹۹۵ از ۳۰ شاهی تا ۱۶ قران هر عدد
 سه نوع لیوان به تعداد ۲۳۲۰ از ۸ الی ۱۲ شاهی هر عدد

فنجان و نعلبکی ۲۲۰ دوجین از ۸ الی ۱ تومان هر دوجین .

قوری چینی ۴۷۵ عدد از ۲۴ شاهی تا ۲ قران هر عدد

کاسه و بشقاب ۶۵۰ جفت ، از ۲۵ شاهی الی ۴ ۱/۳ قران هر جفت

قندان ۱۸۰ عدد از ۲ الی ۳ قران هر عدد

گلابپاش ۴۰ عدد ۲ قران هر عدد

شمعدان ۱۰ جفت ۱۴ قران هر جفت

سماور مسی ۲۰ عدد ۳ ۱/۳ قران هر پاند .

سماور برنجی ۴۰ عدد ۳ قران هر پاند .

قوری مسی ۳۰ عدد ۲ ۱/۳ قران هر پاند .

قوری قهوه ۲۰۰ عدد ۳۰ شاهی الی ۳ قران هر عدد

فصل ابریشم شروع شده است و میگویند که شرکت جدید به
 فکر خرید زیاد است . سال گذشته فقط ۸۰ بسته خریده بودند (هر

بسته ۵ ۱/۳ من شاهی است که معادل است با ۴۴۰ من به قیمت هر

من ۱۲ تومان) .

در آن وقت آنها کسی را برای تشخیص انواع مختلف ابریشم
 نداشتند چون نماینده شان اطلاع درستی از نحوه بسته بندی
 نداشت مقدار بسیاری را ضایع نمود . اکنون یکنفر ایتالیائی

استخدام کرده‌اند که مسئول این کار است . او تا بحال چند ماشین و مقداری تخم خریده است تا خود مقداری ابریشم تهیه نماید . اکنون از تهران دستور آمده از فروش تخم به خارجی‌ها جلوگیری شود . روسها اوایل توجهی نکردند و مسئله آقای دینراز اینجا شروع شد که وقتی دیدند ایرانیان این کار را ادامه دادند برای آقای دینر کارگرهای خود را فرستادند . کمپانی روسی سالیانه ۵۰۰ روبل نقره به آقای برونی منشی قنصلگری روس حقوق می‌دهد .

گزارش درباره ارزش پول در ایالات خزر

این مسئله بسیار مهمی است به خصوص برای اروپائیان و باید اشاره کرد که در ایالات مختلف ضرابخانه‌های متعددی وجود دارد . رئیس ضرابخانه برای کار خود مبلغی به دولت می‌پردازد در مقابل این مبلغ و به امید استفاده بیشتر از وزن پول می‌کاهد و پس از اینکه پول داخل بازار می‌شود گرد آنرا می‌چینند که به ضرر مردم است به این دلیل من مرتب $\frac{1}{4}$ الی ۵ درصد ضرر می‌کنم . صورت قیمتها در این مناطق در صورتی که وزن پول ثابت باشد ، از این قرار است :

استرآباد :

تومان ایرانی	۹ قران و ۱۵ شاهی
دوکای روسی	۹ قران و ۱۵ شاهی
نیم امپریال روسی	۱۷ قران و ۱۵ شاهی
قیمت خرید امپریال	$\frac{1}{4}$ ۱۷ قران

قران	$\frac{1}{4}$ ۱۸ شاهی
$\frac{1}{4}$ قران	$\frac{1}{4}$ ۹ شاهی

ساری و بار فروش .

قیمت طلا مانند استرآباد است .

قران	۲۰ شاهی
$\frac{1}{4}$ قران	۱۰ شاهی

رشت :

تومان ایرانی	۹ قران و ۱۲ شاهی
نیم امپریال روسی	۱۷ قران و ۱۴ شاهی
دوکای روسی	۹ قران و ۱۷ شاهی

حاکم سابق رشت عیسی خان قیمت پول سیاه را هر ماه بطور مصنوعی تغییر میداد و از این راه ثروت هنگفتی جمع کرد . صرافها مبلغی به حاکم می‌پردازند و اجازه می‌گیرند که شمش طلا و نقره را به قیمت دلخواه خود بفروشند .

مصنوعات مازندران و استرآباد

مازندران :

الیجه (بارچه راه راه که از ابریشم و نخ بافته میشود) بطول $\frac{1}{4}$ ۹ یارد و عرض ۱۴ الی ۱۵ اینچ .

تافته پارچه ابریشمی است به طول و عرض متفاوت که زنان آنرا برای روسری و پیراهن مصرف می‌کنند .

شیر ، پنیر ، پارچه ساده از نخ و کمی ابریشم که برای پیراهن مصرف میشود ۵۰ یارد در ۱۳ اینچ است با مقداری ابریشم و $\frac{1}{4}$ یارد طول) .

چادرشب - چادرشب پارچه نخی چهارخانه‌ای است .

شال پشمی ، پشم و ابریشم که در هزار جریب و سواد کوه و نور می‌بافند و بطول ۳ یارد و ۱۵ اینچ و عرض ۳ اینچ .

عبا - از پشم سیاه در هزار جریب می‌بافند ۳۰ یارد در ۳۰

اینچ .

کتان - برای روسری وشال و دستمال و کمربند و شمد اکثرا" در بار فروش یافته می‌شود .

کریاس - پارچه نخی و ضخیمتری است ۸ یارد در ۳۰ اینچ ، در استرآباد البیجه اعلا از ابریشم می‌بافند که زنان ترکمان برای پیراهن و روسری از آن استفاده می‌کنند .
تافته و کریاس هم مانند مازندران می‌بافند .

واردات و صادرات از روسیه

واردات :

آهن ، میخ ، قلاب ماهیگیری ، ساج برای پختن نان ، فولاد ، حلبی ، مس ، پارچه برنجی ، قفل ، آئینه ، قوطی‌های نقاشی شده ، تور ، سوزن ، سنجاق ، پارچه چیت کشمیر ، پارچه‌های پشمی ، چلوار - سفید ، انواع اشیاء شیشه‌ای از نوع پست ، اشیاء چرمی ، چای ، شکر ، کله قند ، کاغذ ، آرد ، ویوست سنجاب .

صادرات

پارچه‌های نخی خراسانی ، انواع میوه‌های خشک مانند پسته دامغان و یزد ، کشمش ، بادام ، انجیر (نیشابور) ، قیسی ، برنج و عسل .

پارچه‌های ضخیم پشمی به نام چکا از هزار جریب و نخ از قوچان ، چیت گلدار از بجنورد و خوانسار و یزد ، چلوار از استرآباد و یزد و سمنان ، ابریشم ساده از یزد و مشهد ، روسریهای ابریشم یزدی و کاشانی ابریشم خام ، ادویه هندوستان ، پوست روپاه ، شغال ، گردو و چوب گردو .

گزارش کانهای استرآباد

گزارش کانهای استرآباد که همه را حاجی محمد استرآبادی به آقای کانیکف نشان داده بود .
از کوه رانیا در جنوب گلوگاه ۸ فرسنگ از استرآباد ، سرب .
کوه سرخیره ۸ فرسنگ تا استرآباد و ۱ فرسنگ از نوکنده در بلسوک انزان ، ذغال سنگ .

سدن رستاق $\frac{1}{4}$ ۳ فرسنگ از استرآباد ، ذغال سنگ و مس .

کوه بالا جاده در غرب ده بالا جاده در سدن رستاق .

کوه چموشک ، مس در سدن رستاق ۳ فرسخ از استرآباد .

کوه زیارت ، ۴ فرسخ جنوب شهر استرآباد ، آهن .

کوه شاه پسند ، ۴ فرسخ جنوب غربی استرآباد ، مس .

کوه جرسیتان ، حاجی آباد ، سرب .

دهنه پنیر ، شاه کوه پائین جنوب غربی باریک ۸ فرسنگ از استرآباد سرب .

باریک آب شاه کوه پائین، جنوب غربی باریک آب ۸ فرسنگ
از استراباد زغال سنگ .

کوه بیوک ، شاه کوه بالا غرب شاه کوه ۷ فرسنگ از استراباد، نفت .

شاه کوه بالا ۷ فرسنگ از استراباد ، ذغال سنگ .

کوه چاله خان ، در شاه کوه ۶ فرسنگ از استراباد، سرب .

پیرگرد کوه، شرق شاه کوه ۶ فرسنگ از استراباد، سرب .

کوه یزدکتول، جنوب غربی کتول ۸ فرسنگ از استراباد ، سرب و مس .

کوه دهنه سرخ محله کتول، شرق کتول ۱۲ فرسنگ از استراباد، آهن و
ذغال .

کوه گلستان کوهسر ، غرب کوهسر ۱۵ فرسنگ از استراباد، مس .

کوه تجور رامیان ، شرق رامیان ۱۵ فرسنگ از استراباد در فندرسک،
آهن و سرب .

کوه پیش نو، ترک میدان در استراباد رستاق ۵ فرسنگ جنوب شرقی
شهر، ذغال سنگ .

رودخانه بالا شاهی کندوز ۱۶ فرسنگ از استراباد در فندرسک، سرب .

نیل کوه، در منطقه کولکلان جنوب نیل کوه ۲۲ فرسنگ از استراباد،

آهن و سرب، می گویند قلعه نیز وجود دارد .

کوه کلر کالیوش، ۲۵ فرسنگ از استراباد، آهن و سرب .

کوه اردمینه ابر، ۲۵ فرسنگ از استراباد، آهن و سرب .

کوه زغال چال ابر، ۲۰ فرسنگ استراباد قیر طبیعی . می گویند یا قوت
هم یافت می شود .

کوه زرمینه کمر ابردر غرب آن سرب و نمک یافت می شود، ۲۰ فرسنگ

از استراباد به طرف بسطام دره شاه قلی، سرب و آهن، ۱۵ فرسنگ

از استراباد به طرف بسطام .

کوه تنگاب چهارده، ۱۵ فرسنگ از استراباد به طرف دامغان، آهن و

سرب .

کوه شور آب نمک، جنوب غربی به طرف دامغان، آهن .

کوه چهل در نمکی، در شرابین تپه .

کوه کیو، جنوب غربی هزار جریب ۱۶ فرسنگ از استراباد، آهن .

کوه زرد دامغان، ۲۶ فرسنگ استراباد، نقره .

میگویند در شرق ده رشم، در منطقه کوه زرد ۲۶ فرسنگ استراباد،

فیروزه یافت می شود و نیز می گویند در سیاه کوه چشمه شیترین ،

زرد و یا قوت یافت می شود .